

آزادی اندیشه

شماره ویژه |

شهر و شهروندی
در آئینه فاجعه پلاسکو

////////////////////////////////////

با کلام و نوشته‌هایی از:

مسعود اسماعیل‌لو

کاظم کردوانی

محمدرفعی محمودیان

علی میرسپاسی

محمدرضا نیکفر

صدیقه وسمقی



نشریه‌ی علوم انسانی و اجتماعی
آزادی اندیشه
وابسته به “انجمن آزادی اندیشه”
-شماره چهارم، تیر ۱۳۹۶-

زیر نظر شورای تحریریه

سردبیر: کاظم کردوانی

////////////////////////////////////

*کلیه‌ی مقاله‌های نشریه به صورت “همتاخوانی” (peer review) و با ارزیابی دو صاحب‌نظر حوزه‌ای که مقاله به آن تعلق دارد (بی‌آنکه نام نویسنده را بدانند) منتشر می‌شوند.
*نشریه‌ی “آزادی اندیشه” در تلخیص و ویرایش مطالب آزاد است.

////////////////////////////////////

تماس با شورای تحریریه‌ی نشریه:

azadiandisheh.journal@azadiandisheh.com

تماس با هیئت‌مدیره‌ی انجمن:

azadiandisheh.association@azadiandisheh.com

سایت انجمن آزادی اندیشه:

<https://azadiandisheh.com>

طرح روی جلد: آتش‌سوزی ساختمان پلاسکو

مشاوران علمی نشریہ

کاظم ایزدی

سعید پیوندی

نیرہ توحیدی

آرش جودکی

فرہاد خسروخاور

اسفندیار طبری

کاظم علمداری

رضا کاظمزادہ

کاظم کردوانی

علی اکبر مہدی

علی میرسپاسی

محمد رضا نیکفر

حسن یوسفی اشکوری

////////////////////////////////////

سرخن

عرصه‌ی نشریه‌ی «آزادی اندیشه»، علوم انسانی و اجتماعی است. سه جزء درهم‌تنیده‌ی «علوم انسانی و اجتماعی» و «اندیشه» و «آزادی» همه‌ی ضرورتِ وجودی و هدف‌های نشریه را بیان می‌کند.

ابزار کارِ علوم انسانی و اجتماعی «کلمه» است و با «کلمه» است که دراین علوم نظریه‌پردازی می‌شود. و به این معنا، علوم انسانی و اجتماعی علمِ «گفتمان» است.

«کلمه» و «گفتمان» در قالبِ «اندیشه» است که شکل می‌گیرند و به همان‌نسبت که اندیشه گسترش و به افق‌های وسیع‌تری دست می‌یابد، کلمه و گفتمان هم با رنگ‌های متنوع‌تر و پربارتری جلوه می‌کنند. اما، اندیشه نمی‌تواند گسترش یابد مگر در میدانِ بی‌کرانِ آزادی.

از همین‌رو، سنگِ بنای نشریه بر پاسداری از آزادی بی‌حصرواستثنای اندیشه و بیان است. در آزادی بی‌حصرواستثنا (که متفاوت است از آزادی بی‌قیدوشرط؛ که می‌دانیم آزادی هم قید دارد و هم شرط) «بی‌حصر» به‌معنای حقِ آدمیان است در ورود به همه‌ی عرصه‌های هستی و فکر و کندوکاو در آن و «بی‌استثنا» به‌این‌معناست که هیچ انسانی را نباید در بیانِ نظر و اندیشه‌ی خود باز داشت.

از همین‌رو، می‌خواهیم دریچه‌ای باشیم گشوده بر افقِ گسترده‌ی اندیشه تا همه‌ی آنان که دغدغه‌ی علوم انسانی و اجتماعی دارند و رشد و شکوفایی آن را برای امروز و فردای ایران ضروری می‌شمرند و معتقد به آزادی اندیشه و بیان هستند، این نشریه را از آنِ خود بدانند.



فهرست مطالب

این شماره‌ی نشریه، ویژه‌نامه‌ای است درباره‌ی آتش‌سوزی ساختمان پلاسکو و فرو ریختن آن.

۱. درباره‌ی این شماره ۹

۲. درآمد: فاجعه‌ی ساختمان پلاسکو ۱۶

۳. ویژه‌نامه

..... ۲۳ علی میرسپاسی / ساختمان پلاسکو و معماری مدرنیته متأخر در ایران

..... ۳۱ کاظم کردوانی / فرو ریختن ساختمان پلاسکو، آیینی وضع ما

..... ۶۹ صدیقه وسمقی / شوراهای شهر و گره‌گاه‌ها، تجربه‌ای از نخستین شورای شهر تهران

..... ۸۴ محمدرضانیکفر / دولت و جامعه؛ از دولت محوری به جامعه محوری

..... ۱۰۰ محمدرفعی محمودیان / مبارزه برای تعیین واقعیت: ازدحام در تماشای رخداد پلاسکو

..... ۱۱۳ مسعود اسماعیل‌لو / از "آرمان شهر" افلاطون تا "پایمال شهر" تهران

۵. معیارهای ما در ارزیابی مقاله‌ها و چگونگی انتشار آن‌ها ۱۳۱

۶. شیوه نگارش خط فارسی در نشریه‌ی «آزادی اندیشه» ۱۳۴

۷. فراخوان مقاله برای دو شماره ۱۳۵

درباره‌ی این شماره

سخن سردبیر

همان‌طور که از عنوان آن برمی‌آید، این شماره‌ی نشریه‌ی «آزادی اندیشه» اختصاص یافته است به کندوکاوی در بررسی مفهوم شهر و شهروندی در آیین‌های آتش‌سوزی ساختمان پلاسکو. آتش گرفتن و فروریختن ساختمان پلاسکو، تنها آتش گرفتن ساختمان بلندمرتبه‌ای نبود که در هرجای جهان می‌تواند اتفاق بیفتد، بلکه به‌علت‌های گوناگون تبدیل شد به یک نماد. نمادی چندگانه. مقاله‌های این شماره بابررسی مفهوم و موقعیت شهر و شهروندی در ایران، از دیدگاه‌های مختلف به طرح موضوع‌هایی پرداخته‌اند که می‌تواند در توضیح نمادین شدن این اتفاق ناگوار یاری برساند.

علی میرسپاسی مقاله‌ی خود را، «ساختمان پلاسکو و معماری مدرنیته متأخر در ایران»، با این جمله شروع می‌کند که «شرح حال «ساختمان پلاسکو» با زندگی نسل‌هایی از ایرانیان که هم‌عصر آن بوده‌اند، بی‌شباهت نیست. نسلی از طبقه متوسط شهری، با انقلاب، ارزش‌هایی را که با آن بزرگ شده بودند، رها کردند و به آن بی‌توجه ماندند و اینک دهه‌ها بعد و تنها هنگامی که ارزش‌های گذشته‌شان را از دست‌رفته و نابودشده یافتند به صرافت افتادند که با آن از در آشتی درآیند و از آن قدردانی کنند.» و ادامه می‌دهد «همچنین برای ایرانیانی که یکی دو دهه پیش از انقلاب را تجربه کرده‌اند و نزدیک به چهل سال است که خود را نسل سوخته‌ی جمهوری اسلامی می‌دانند، آتش گرفتن و سوختن ساختمان پلاسکو نمادی است برای نشان دادن ظلم و شقاوت هیئت حاکمه. به یک‌باره پلاسکو نماد بی‌عدالتی و بی‌مایگی نظام سیاسی شد و سوختن ساختمان بهانه‌ای شد برای سوگواری از خاطره عزیز وطن و هر آنچه از گذشته عزیز می‌پندارند. حقیقت اما پیچیده‌تر از خاطره‌ای است که ما از آن و در امروزمان



ساخته و پرداخته‌ایم.» و در ادامه به این موضوع می‌پردازد که «آتش گرفتن ساختمان پلاسکو ورشکستگی فکری و عملی اسلام سیاسی را هم در ایران به نمایش گذاشت. ساختمان پلاسکو به گونه‌ای نمادین بیان نوعی جهان‌شهری ایرانی شد که با خشونت، ظلم و بی‌مدیریتی نظام حاکم بر ایران به نابودی کشانده شد.» و با طرح موضوع مدرنیته و نگاه‌های گروهی از روشنفکران ایرانی در این خصوص و ارتباط آن با ساختمان پلاسکو، می‌گوید «بزرگداشت ساختمان پلاسکو (هر چند دیر هنگام)، بخشی از نگرش جهان‌شهری جدید ایرانی است که محدود به ساختمان پلاسکو نمی‌شود.» و در پایان چنین نتیجه می‌گیرد: «بایستی راهی پیدا کرد که هم گذشته و دستاوردهایش را با اندیشه و تفکری جدی عزیز داشت و هم یک نگرش تازه و جهان‌شهری از ایران و ایرانی به دست داد، در عین حالی که باید از پروژه‌های بازسازی ایران قبل از اسلام و اسلام ایرانی پرهیز کرد. باید ایران جدیدی را اندیشه کرد که از دوران بعد از مشروطه تا امروز در تلاشی بسیار پیچیده و با امکانات واقعاً موجود، خود را در جهان امروز ساخته و پرداخته است. ... ما ایرانیان باید خود در ساختن ایران نقش داشته باشیم و در آبادانی و آزادی آن فکر و عمل خودمان را به کار ببریم. اگر چنین شود آنگاه همه ایرانیان، علیرغم تفاوت‌های سیاسی و سلیقه‌های فرهنگی‌شان، در حفظ، توسعه و سلامتی ایران و ایرانی و دست‌آورد هایش همت کرده و در تفاهم و تعاون از آتش گرفتن چیزهایی که برای آنان عزیز است جلوگیری خواهند کرد. در چنین بستری است که، به جای تراژدی، امید را در آغوش خواهیم گرفت. مشروط بر اینکه شهروندان معمولی در ساختن جامعه‌ی خود مشارکت کنند و سرنوشت خویش را به دست گیرند، و امید و همبستگی را ارج نهاده و فراموش نکنند که جامعه خوب چه جامعه‌ای است.»

کاظم کردوانی در درآمد مقاله‌ی خود، «**فروریختن ساختمان پلاسکو، آیین‌های وضع ما**»، می‌گوید «فاجعه‌ی آتش‌سوزی ساختمان پلاسکو و فروریختن آن که به جان‌باختن تعدادی از فرزندان رشید این سرزمین و بربادرفتن هستی‌سازان مغازه‌ها انجامید ... نمادی شد چندانکه از واقعیت ناهنجارِ امروز کشورمان یا به عبارت دیگر آیین‌های شد در بیان وضع امروز ما که بسیاری از نارسایی‌ها و فسادهای دستگاه‌های اداری و حکومتی را برملا کرد و به موضوع روز جامعه و مردم تبدیل شد.» و اضافه می‌کند که «در این مقاله درپرتو این حادثه‌ی تلخ می‌کوشیم به بررسی موضوع‌هایی بپردازیم که این واقعه آنها را آشکار ساخت و در رقم‌خوردن این رویداد نیز به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم سهم، و گاه سهمی اساسی، داشتند.» و در نُه زیرعنوان کلی آنها را بررسی می‌کند: در نخستین زیرعنوان، **فساد نهادینه‌شده**، به فساد در قوه قضائیه (جریان ۶۳ حساب شخصی رئیس قوه قضائیه و پیامدهای آن، و خریدوفروش شهادت) و فساد در شهرداری (املاک نجومی و بخشش‌های خاص شهردار) می‌پردازد. در زیرعنوان دوم، **حراج شهر به‌جای اداری آن**، موضوع‌های فروش تراکم و برج‌سازی (و خطرات درک‌مینی ۹۷۸ ساختمان بلندمرتبه در تهران) زدوبند شهرداری با بانک انصار (و فروش تپه‌های عباس‌آباد و ...) و به هم‌ریختن ساخت و ساختار شهری تهران را مطرح می‌کند. در زیرعنوان سوم، **شورای شهر**

تهران، پس از نگاهی کوتاه به چگونگی شکل‌گیری این شورا، کمبودها و همکاری‌های آنان با فساد شهردار و ... را ارزیابی می‌کند. در زیرعنوان چهارم، ساختمان پلاسکو، به طور خاص به موضوع آتش‌سوزی ساختمان پلاسکو و چرایی آن و مسئولیت نهادها و سازمان‌های دخیل در این موضوع پرداخته می‌شود. در این بخش سهم مسئولیت بینا مستضعفان، شهرداری، وزارت کار و تعاون و رفاه اجتماعی، وزارت کشور، وزارت راه و شهرسازی در این فاجعه را بررسی کرده است. «مدیریت بحران و آتش‌نشانی»، «مسئولیت‌ناپذیری»، «تعهد در برابر تخصص»، «نقش صاحبان مغازه‌ها در این حادثه»، «آتش‌نشانان، نماد وجدان کاری و فداکاری» پنج موضوع دیگری است که در پنج زیرعنوان بررسی شده‌اند.

مطلب بعدی، گفت‌وگوی سردبیر نشریه‌ی «آزادی اندیشه» با صدیقه وسمقی است با عنوان «شوراهای شهر و گره‌گاه‌ها، تجربه‌ای از نخستین شورای شهر تهران». صدیقه وسمقی که عضو و سخنگوی نخستین شورای شهر تهران بوده است، در این گفت‌گو از تجربه‌ی خود و درس‌هایی که باید از آن گرفت می‌گوید. صدیقه وسمقی از جمله به این موضوع اشاره می‌کند که «یکی از عوامل مهم فساد اقتصادی در کشور ما این مسئله بود و هست که به جای خصوصی‌سازی در اطراف تمام نهادها و ادارات دولتی، شرکت‌های اقماری تشکیل شد و این شرکت‌ها از اموال دولتی، از بودجه دولتی یا از بودجه عمومی تغذیه می‌کنند. من در شهرداری هم این را دیدم. اموال شهرداری غیردولتی، اما عمومی است. ... در شهرداری خود من شخصاً دنبال بررسی این موضوع هم بودم. تمام چهار سال، تا پایان چهار سال شورا، ما نفهمیدیم دقیقاً شهرداری چند تا شرکت دارد. نه گزارش‌اش را می‌دادند، نه عملکردش را می‌دادند، نه سودش معلوم بود، نه دارایی‌اش مشخص بود، نه بودجه‌اش را برای تصویب به شورا می‌آوردند. خوب این‌ها فساد است دیگر. ... در شهرداری شهرهای بزرگ مثل تهران، پول فراوانی در گردش است و این پول بی‌حساب و کتاب است. یعنی روزانه پول‌های زیادی از طرف مردم به‌عنوان عوارض به حساب‌های مناطق مختلف شهرداری تهران واریز می‌شود، املاک زیادی به جای پول به شهرداری‌ها داده می‌شود و اینها بی‌حساب و کتاب است و هیچ جایی نیست که بر آن نظارت بکند.» و پس از شرح چگونگی شکل‌گیری شورا و درک اعضای شورا از این نهاد و تجربه‌ی کاری خود، درخصوص کنترل و نظارت بر کار شهردار می‌گوید «مسائل زیادی هست که باید در اینجا طرح شود. قانون نمی‌گوید که نهاد دیگری به‌جز شورای شهر بر شهردار کنترل و نظارت دارد، اما باید بگوییم عملاً ما چقدر کنترل داشتیم. عملاً نهادهای بسیاری بودند که کنترل و مداخله داشتند. این شهر تهران، به‌خاطر اینکه پایتخت هست، اهمیت خاصی دارد و شما در کتاب من می‌بینید که همه نهادهای در کار شهرداری و شورای شهر مداخله می‌کنند.» و در باره‌ی استقلال شورای شهر معتقد است که «شوراها هنوز به آن استقلال لازم در عملکردشان نرسیده‌اند کما اینکه نهادهای دیگر نیز در کشور ما استقلال ندارند. یعنی در ساختار سیاسی ایران استقلال قوا وجود ندارد.» و در پایان این گفت‌وگو صدیقه وسمقی به این نکته اشاره می‌کند که «اگر هر کاری بخواهد برای ایمن‌سازی شهر تهران صورت بگیرد، باید فروش تراکم و برج‌سازی در تهران



متوقف بشود. باید بین تمام نهادها برای نجات شهر تهران هماهنگی ایجاد بشود. شهر تهران نمی‌تواند نجات پیدا بکند مگر اینکه تمام نهادهای نظامی، انتظامی، امنیتی، محیط زیست، راهنمایی و رانندگی، شهرداری، و غیره همه باهم هماهنگ بشوند و واقعاً پی ببرند به اینکه خطر همه را تهدید می‌کند.»

مقاله‌ی محمدرضا نیکفر، «دولت و جامعه؛ از دولت‌محوری به جامعه‌محوری»، «به نقد نگاه دولت‌محور اختصاص دارد. نوشته با ذکر مثال‌های مشخصی تفاوت دو دید دولت‌گرا و جامعه‌گرا را توضیح می‌دهد و از جمله به این پرسش‌ها می‌پردازد: توجه ویژه به جامعه به جای تمرکز بر دولت در آن نگرشی که همه چیز را معطوف به دولت می‌بندد و می‌سنجد، چه تأثیری بر پراتیک سیاسی دارد؟ آیا این همان تکرار حرف‌های قدیمی لزوم آگاه‌سازی و موعظه اخلاقی درباره مسئولیت‌پذیری است؟ و آیا این تغییر دید، انتقال مسئولیت از دولت به جامعه و از این طریق بیرون آوردن قدرت مرکزی از زیر ضرب است؟ از اینها گذشته، جامعه‌محوری چه معنایی دارد وقتی که جامعه خود یک جمع واحد نیست و از طبقات و دسته‌های مختلفی تشکیل شده است؟» و در زیرعنوان «دوگفتمان و بازنویسی یکی در دیگری» معتقد است که «دولت‌محوری و جامعه‌محوری دو گفتمان متفاوت‌اند. اختلاط‌هایی ممکن است، اما نمی‌توان گفتمان جامعی وضع کرد و آنها را از طریق آن مکمل یکدیگر ساخت.» و سپس با بیان اینکه «دو گفتمان دولت‌محور و جامعه‌محور قیاس‌پذیر هستند، آن هم به خاطر همپوشانی موضوع‌ها یا موضوعیت موضوع‌هایشان.» به بررسی شش مورد مشخص می‌پردازد: «شش مسئله را در نظر می‌گیریم، آنها را در گفتمان دولت‌محور مطرح می‌کنیم و سپس آنها را در گفتمان جامعه‌محور بازمی‌نویسیم. از شش مسئله‌ای که در نظر می‌گیریم چهار تایشان کلان هستند، دو تای دیگر به نسبت خُرد و از این دوتا یکی‌شان به یک حادثه مشخص برمی‌گردد. این شش مسئله اینها هستند: مسئله محیط زیست، مسئله سکولاریسم، مسئله سیاست خارجی، مسئله اقوام، مسئله قانون کار، و مسئله «پلاسکو» که این بحث را برانگیخته است. در هر مورد ابتدا مسئله را دولت‌محورانه طرح کرده و سپس آن را جامعه‌محورانه بازمی‌نویسیم.» و در پایان مقاله، سه موضوع «ناهمسانی سیاسی» و «مسئولیت و آگاهی» و «کم‌ادعایی و پرا‌دعایی گفتمان جامعه‌ور» را مطرح می‌کند.

محمدرفعی محمودیان در مقاله‌ی «مبارزه برای تعیین واقعیت: ازدحام در تماشای رخداد پلاسکو» همان‌طور که از عنوان آن برمی‌آید به موضوع ازدحام مردم در تماشای اتفاق آتش‌سوزی ساختمان پلاسکو می‌پردازد. و معتقد است که «واکنش ازدحامی مردم به حادثه پلاسکو سخنگویان قدرت را به میدان آورد.» و در زیرعنوان «تماشای نمایشی» براین نظر است که «ازدحام جمعیت به گاه آتش‌سوزی و فروپاشی ساختمان پلاسکو را می‌توان کنشی مبارزاتی برای احراز هژمونی مورد نظر گرامشی دانست. هژمونی در گستره‌ی فرهنگ و در جامعه‌ی مدنی احراز می‌شود. روشنفکران یا تولیدکنندگان فکر و نظریه در زمینه‌ی احراز آن نقش مهمی ایفا می‌کنند. آنها برای خود این کار را نمی‌کنند بلکه در پیوند با و برای یک طبقه یا گروه معین

اجتماعی این کار را می‌کنند. برای همین گرامشی از روشنفکران ارگانیک سخن می‌گوید. اما فقط تلاش و مبارزه‌ی محض فکری برای احراز هژمونی کافی نیست. سنخی از قهر نمادین را نیز باید به کار گرفت تا هژمونی به دست آید. در غیاب روشنفکرانی که با صحنه‌های اصلی مبارزه‌ی فرهنگی و همراهی با لایه‌های زیرین جامعه را ترک کرده‌اند یا از آن‌گونه چابکی‌ای برخوردار نیستند که بتوانند واکنشی سریع از خود نشان دهند، توده‌های مردم خود برای احراز هژمونی پا به میدان می‌نهند. قهر را آنها با هجوم به ساختمان پلاسکو، نادیده گرفتن مقررات زندگی شهری و ایجاد ازدحام برای تماشا و ثبت واقعه در عکس و فیلم اعمال می‌کنند. عرصه‌ی اصلی زیست و مبارزه سیاسی و همچنین زیست اجتماعی امروز نمایش است. امروز، وجه نمایشی کنش در عرصه سیاست و البته زندگی اجتماعی اهمیتی روز افزون یافته است. مردم خود و خواست‌های خود را به شکلی گاه مناسب، گاه جذاب و گاه تحریک کننده به نمایش می‌گذارند.» و در ادامه در زیرعنوان «**رخداد و ازدحام-در-تماشا**» می‌گوید «اهمیتی که امروز مقوله‌ی رخداد در تفکر معاصر یافته تا حد زیادی مرهون نوشته‌های فیلسوف فرانسوی بدیو است. رخداد در تازگی، خودانگیختگی و تکینگی ما را به واکنش می‌کشاند، چه آنکه با آن برخورد کنیم و چه آنکه در جهت فهم آن بکوشیم. ولی رخداد برخلاف آنچه بدیو به ما می‌گوید عرصه بروز حقیقت نیست. اصلاً حقیقت وجود ندارد تا آشکار شود. حقیقت بر ساخته می‌شود و رخداد در تازگی و خودانگیختگی خویش گشایشی را برای بر ساختن یا اعمال حقیقت به وجود می‌آورد.» و در زیرعنوان «**جنبه‌ی اجرایی ازدحام-در-تماشا**» عقیده دارد که «ازدحام-در-تماشا همچون گردهمایی میدانی، سنخی از همبستگی را بین انسان‌های درگیر تماشا و ثبت رخداد می‌آفریند. همبستگی اینجا گره‌خورده به همراهی، کناکش و قصد انجام کاری مشابه است. یکایک افراد حاضر در جمعیت به یکدیگر نیاز دارند تا بتوانند جمعیت شوند و خود را در آن به‌سان کنشگر تماشاچی به نمایش بگذارند. همبستگی اینجا بین کسانی رقم می‌خورد که برخی از آنها تا چند لحظه قبل از رخداد کسی نبوده‌اند، عددی به‌شمار نمی‌آمده‌اند: کارگران، رهگذران و بی‌کاران عاطل و باطل در خیابان‌های شهر.» سپس به زیرعنوان «**کنش‌گری در برانگیختگی**» می‌رسد و معتقد است که در «اینجا است که به مهمترین ویژگی ازدحام-در-تماشا می‌رسیم. با آن سنخی از کنشگری از راه می‌رسد، کنشگری بر لبه رخداد. کنشگری‌ای که آن‌را می‌توان کنشگری در برانگیختگی نام نهاد. کنش اینجا ارادی و هدفمند است ولی در وابستگی و واکنش به امری انجام می‌گیرد که در رخدادگی واکنشی معین را برمی‌انگیزد.» و در پایان مقاله‌ی خود در زیرعنوان «**فراخوان امر واقعی**» براین نظر است که «ازدحام-در-تماشا شکل می‌گیرد تا اقتدار و انحصار غولی در قد و قامت رسانه‌های همگانی به چالش خوانده شود. با ازدحام واکنشی ولی هدفمند خود، توده‌ها می‌کوشند، خود، تماشاگر و ثبت کننده یک رخداد باشند و انحصار رسانه‌ها در زمینه نمایش و تأویل آن‌را درهم شکنند. ولی در این فرایند کنش‌گری‌ای نو زاده می‌شود که گسست‌های تاریخی ایجاد شده در دوران مدرن بین کنش فردی و جمعی، سوژه و اُبژه (در زمینه کنش)، فاصله‌های



زمانی و مکانی، وبی معنایی و معنامندی را در هم می‌شکند. ازدحام-در-تماشا رخداد را برای لحظه یا لحظه‌هایی از دست تاریخ و تفسیر نظام‌مند آن می‌رهاند تا برای چندگاهی تازگی و خودانگیختگی آن حفظ شود، هر چند واقعیت آن‌را در استتار نگاه می‌دارد. ... رسانه‌ها امروز نقشی مهم در به صحنه بردن نمایش و برساختن حقیقت در آن صحنه‌ها ایفا می‌کنند. از رخداد، آنها واقعیت می‌سازند. در این چارچوب توده‌ها به جای روی‌آوری به سنگر و خیابان به محل رخداد می‌شتابند تا خود پیش از ارکان نظم واقعیت را رقم زنند و تا آن حد که می‌توانند استقلال و خودسامانی خود را حفظ کنند.»

مسعود اسماعیل‌لو در مقاله‌ی «از "آرمان‌شهر" افلاطون تا "پایمال‌شهر" تهران» در پی طرح معنای شهر و شهروندی، حقوق شهروندی، امنیت جانی و مالی و معنوی شهروندی، همراه با نگاه کوتاهی به وضعیت کنونی شهر تهران و جایگاه ساکنان شهر است. در قدم نخست، با مقدمه‌ی بسیار کوتاهی به ریشه‌شناسی واژه‌ی "شهر" و معناهای آن، به‌عنوان یک پدیده‌ی "واقعی اجتماعی"، و "آرمان‌شهر" به‌عنوان یک الگوی اجتماعی ایده آرمانی و دست‌نیافتنی، می‌پردازد. سپس در پنج زیرعنوان آرمان‌شهر افلاطون/ از "آرمان‌شهر" افلاطون تا "آرمان‌شهر" اسپارتاکوس/ از "آرمان‌شهر اسپارتاکوس" تا "آرمان‌شهر" فارابی/ از "آرمان‌شهر" فارابی تا "اوتوپیا" (آرمان‌شهر) رنسانس/ از "اوتوپیا" (آرمان‌شهر) رنسانس تا قوانین تدوین شده‌ی شهروندی امروز/ این "آرمان‌شهر"ها را توضیح می‌دهد. در زیرعنوان «حق و حقوق شهروندی، فقط مختص انسان‌های شهر نیست» براین عقیده است که «به غیر از انسان‌ها، شهروندان دیگری به‌عنوان اعضای اصلی و حقیقی، در "سلامت زیستی" شهر، سهیم هستند.» و در زیرعنوان «مشکلات حمایت قانونی از معماری و بناهای تاریخی و معاصر» برآن است که «در علوم معماری و شهرسازی توأم با یک‌نگاه "پایدار" در عصر نوین، هر بنای تاریخی، بنای مسکونی و عمومی، بناهای عصر نو، که با احترام به فرهنگ معماری، مهندسی، سازه‌ایی و هنری، طراحی و بنا گردیده، به‌عنوان عضو زنده و اصلی شهر، صاحب حقوق "شهروندی" هستند. و «هر ساختمان می‌تواند زبان بیان رفتاری شهروندان هر شهر و دیار برگردد.» در زیرعنوان «شهر وسیله نقلیه تاریخ است اما ایستا» می‌گوید «هر ساختمان و بنای شهر، همانند کتابی است که می‌تواند بازخوانی شود و می‌تواند در تعلیم و تربیت جامعه‌ی مدنی نقش "معلم رفتاری" را ایفا کند. بنابراین، شهر وسیله نقلیه تاریخ است، اما ایستا.» در زیرعنوان «طبقه‌بندی حق و حقوق شهروندی در یک‌شهر پایدار (به‌ترتیب پیدایش حیات شهری)» این حقوق را برمی‌شمرد. و در «پایمال‌شهر تهران» می‌گوید «حس "شهروندی" در فضا و اماکن مختلف شهر تهران، حس غریب و ناشناخته است.» در زیرعنوان «شهر، جعبه اسرارآمیز و گنجینه خاطره‌ها؛ تهران، شهر تخریب و پایمال کردن خاطره‌ها» ازجمله معتقد است که «متأسفانه در شهر تهران، نه فقط حق و حقوق اولیه شهر و شهروندی از طرف حاکمیت و شهرداری تهران رعایت نمی‌گردد، بلکه بسیاری کسانی که به عنوان مردمان عادی یا متخصص و روشنفکر و گاه شخصیت‌های ملی و بین‌المللی، توجه بسنده‌ای به این

حق و حقوق“ نمی‌کنند.» در زیرعنوان «ساختمان پلاسکو» شهروندی که به دستِ حاکمان شهر به قتل رسید» بر این موضوع تأکید می‌کند که «فروریختن ساختمان پلاسکو، فرو ریختن خاطره‌های چند میلیونی بود، یک شکست روانی برای شهر تهران و شهروندانش. با نابودی پلاسکو یکی از شاهدان شهر تهران به قتل رسید.» و در پایان از راهکارها سخن می‌گوید.

این شماره با چهار مطلب دیگر پایان می‌یابد: «معیارهای ما در ارزیابی مقاله‌ها و چگونگی انتشار آنها»، «شیوه‌ی نگارش خط فارسی در نشریه‌ی آزادی اندیشه»، دو «فراخوان مقاله» برای شماره‌های ۵ و ۶ نشریه. درباره‌ی موضوع آخر توضیحی را ضروری می‌دانیم: ما دست‌کم چهار ماه پیش از انتشار هر شماره‌ی نشریه، فراخوانی به اعضای انجمن می‌فرستیم و از آنان دعوت می‌کنیم تا در نوشتن مقاله‌های آن شماره‌ی نشریه شرکت کنند و در این فراخوان‌ها محورهای مقاله‌های مورد نیاز را مشخص می‌کنیم. ازاین‌پس تصمیم گرفته‌ایم که این فراخوان را در نشریه و سایت انجمن منتشر کنیم تا دیگر پژوهش‌گران و علاقه‌مندان نیز بتوانند در نشریه و مقاله‌های آن سهم بگیرند.



درآمد

فاجعه‌ی آتش‌سوزی ساختمان پلاسکو

ساختمان پلاسکو، در ضلع شمال شرقی چهارراه استانبول تهران، توسط حبیب القانین، رئیس انجمن کلیمیان تهران و مالک شرکت پلاسکو (بزرگ‌ترین کارخانجات صنایع پلاستیک‌سازی ایران) ساخته شد. کار ساخت آن سال ۱۳۳۹ شروع شد و در سال ۱۳۴۱ به بهره‌برداری رسید. از ساختمان پلاسکو به‌عنوان نخستین آسمان‌خراش و ساختمان مدرن ایران و خاورمیانه نام برده شده است. حبیب القانین در تاریخ ۲۷ بهمن ۱۳۵۷ بازداشت و در زندان قصر زندانی شد و در ۱۹ اردیبهشت ۱۳۵۸ به حکم حاکم شرع دادگاه‌های انقلاب، آیت‌الله صادق خلخالی، اعدام شد. پس از مصادره، این ساختمان در مالکیت بنیاد مستضعفان قرار گرفت و واحدهای مستقر در آن با بنیاد رابطه مالک و مستأجر داشتند.

در روز ۳۰ دی‌ماه ۱۳۹۵ چند دقیقه پیش از ساعت ۸ صبح، طبقه دهم ساختمان پلاسکو دچار آتش‌سوزی شد و به تدریج آتش به طبقه‌های بالاتر سرایت کرد و پس از فراگیر شدن آتش، در ساعت ۱۱ و ۳۳ دقیقه فرو ریخت. پس از اזהم‌فرو ریختن ساختمان، عملیات نجات افرادی که در زیر آوار گرفتار شده بودند همراه با آواربرداری آغاز شد. این عملیات ۹ روز ادامه داشت اما، هیچ‌یک از گرفتار شدگان نجات نیافتند. در این حادثه در مجموع ۱۶ آتش‌نشان فداکار و ۶ نفر دیگر جان باختند و ۵۶۰ واحد تجاری در آن نابود شدند.

در «گزارش نهایی هیأت ویژه گزارش ملی بررسی حادثه پلاسکو»^(۱) با عنوان «پلاسکو را

۱- پس از آتش‌سوزی ساختمان پلاسکو، حسن روحانی، رئیس‌جمهور، در ۹ بهمن ۹۵ با حکمی یک‌هیئت متخصص و مستقل علمی را مأمور بررسی این حادثه کرد. این هیئت در ۱۶ فروردین ۹۶ گزارش خود را (در ۱۷۰۰ صفحه)

فراموش نکنیم» ازجمله می‌خوانیم:

*** نفس اعتماد کردن به متخصصان مستقل از دولت و قدرت سیاسی، محرم دانستن مردم، و خود را در برابر ایشان پاسخ‌گو دانستن، گامی استوار به سوی جلب اعتماد عمومی و هموار کردن راه به سوی خلق سرمایه اجتماعی و درس گرفتن از حوادث برای ساختن جامعه‌ای بهتر و زندگی باکیفیت‌تر است.

*** حادثه آتش‌سوزی و فروریزی ساختمان پلاسکو یکی از غم‌انگیزترین حوادث ساختمان‌های شهری بود که در ۳۰ دیماه ۱۳۹۵ رخ داد و با مرگ دلخراش آتش‌نشانان و شماری دیگر از هم‌وطنان به همراه خسارات مالی سنگین، رویدادی تلخ در تاریخ کشور را ثبت کرد. ساختمان ۵۴ ساله پلاسکو که نمادی از آغاز دورانی از مدرن شدن، شهرسازی و معماری، و حتی استواری سازه‌های مدرن در ایران بود، ناباورانه فرو ریخت تا پرسش‌هایی بزرگ مطرح شوند. نویسنده‌ای به‌ظرافت درباره پلاسکو نوشته بود «پلاسکو فرونیخت بلکه به پا خاست» و درست می‌گوید که پلاسکو به پا خاست تا ساختار و انسجام مدنی ایران را به پرسش بگیرد. پلاسکو به پا خاست تا بپرسد «شما ایرانیان چه کردید و چه نکردید که من در آتش سوختم و فرو ریختم؟»

*** فروریزی پلاسکو نمادی از همه ناکارآمدی‌ها، قصورها و کاستی‌هایی است که به مدت چندین دهه بر یکدیگر انباشته شده‌اند و در اصل پلاسکو در زیر بار سنگین انباشته‌ای از آن‌ها فرو ریخت.

*** بررسی حادثه از دیدگاه مهندسی آتش

در ساختمان پلاسکو، به رغم اهمیت توجه به رعایت اصول و ضوابط ایمنی در برابر آتش، باتوجه‌به نوع کاربری و تعداد طبقات آن، نقاط ضعف زیادی وجود داشته و ساختمان اصولاً

< به هیئت دولت ارائه کرد و در روز ۱۹ فروردین ۹۶ در دانشگاه تربیت مدرس در یک کنفرانس خبری نتیجه کار خود را برای رسانه‌ها تشریح کرد (چکیده‌ی این گزارش در ۲۳ صفحه در اختیار عموم قرار داده شده است). همان‌طور که در گزارش خود می‌گویند «این اولین بار بود که بررسی حادثه‌ای در این مقیاس به هیئتی کاملاً غیردولتی و با ترکیبی از بالاترین متخصصان مستقل و استادان دانشگاه سپرده می‌شد. بررسی به گروهی سپرده شده بود که ذینفع به حساب نمی‌آمدند و با سازمان‌هایی که مرتبط با مسئله هستند، ارتباط ساختاری نداشتند. هیئت به گونه‌ای انتخاب شده بود که می‌توانست داعیه بی‌طرفی داشته باشد و انتخاب اعضای بر اساس تخصص‌ها هیئت را توانمند می‌ساخت تا با نگاهی تخصصی و به دور از سوگیری‌های متداول سازمانی و سیاسی حادثه را بررسی نماید.» اعضای این هیئت عبارت بودند از محمدتقی احمدی (رئیس هیئت، دکترای مهندسی عمران و رئیس دانشگاه تربیت مدرس)، علی‌اکبر آقاچوکچک (فائز مقام رئیس هیئت، دکترای مهندسی سازه و عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس)، سعید بختیاری (دکترای مهندسی شیمی و عضو هیئت علمی مرکز تحقیقات راه، مسکن و شهرسازی)، فرج‌الله رجبی (مهندس عمران و رئیس سازمان نظام مهندسی ساختمان)، شاپور طاحونی (فوق لیسانس مهندسی سازه و عضو هیئت علمی دانشگاه صنعتی امیرکبیر)، نصرالله طهماسبی آشتیانی (کارشناس ارش بیمه و عضو شورای عالی بیمه)، محمد فاضلی (دکترای جامعه‌شناسی و عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی)، سید باقر مرتضوی (دکترای بهداشت حرفه‌ای و عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس)، سید رسول میرقادر (دکترای مهندسی سازه و عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)، مهدی هداوند (دکترای حقوق و عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی).



در معرض خطر وقوع و گسترش آتش بوده است.

دلایل مهم گسترش سریع آتش در ساختمان به شرح زیر بوده است:

- وجود بار حریق بسیار زیاد در ساختمان، خصوصاً به علت مقادیر فوق‌العاده زیاد پارچه
- نبود پلکان اضطراری و وجود اشکال در پلکان و عدم انطباق راه خروج با طراحی صحیح و برابر با اصول ایمنی در برابر آتش
- ارتباط کامل بین فضاها از طریق سقف‌های کاذب، پلکان و شفت تأسیسات و گسترش آتش از طریق این فضاها
- نبودن هر گونه فضا بندی و جداسازی مقاوم در برابر آتش درون و در بین طبقات ساختمان
- عدم وجود سیستم بارنده خودکار (اسپرینکلر) در ساختمان
- مشکلات فنی لوله‌های قائم آتش‌نشانی و عدم تعمیر و نگهداری صحیح از آنها در دوران بهره‌برداری
- نبودن یک سیستم گرمایشی استاندارد و وجود تعداد زیادی کپسول های گاز پیک نیکی
- وجود موانع زیادی برای فعالیت آتش نشانان

علت شروع آتش سوزی، در حدی که جمع‌آوری اطلاعات برای این هیئت امکان‌پذیر بوده، اتصال برق (و احتمالاً نشت همزمان گاز از کپسول گاز) بوده است. این آتش سوزی در یکی از واحدهای بخش شمال غربی طبقه دهم برج آغاز شده است. حریق در ساعت ۷/۵۸ به آتش‌نشانی اطلاع داده شده و اولین ایستگاه آتش‌نشانی پس از دقایقی کوتاه به محل حادثه رسیده است. اما گزارش آنها نشان می‌دهد که حجم و شدت آتش‌سوزی در آن لحظه گویای آن بوده که پیش از رسیدن آنها کارکنان مغازه زمانی را برای خاموش کردن آتش صرف کرده و پس از آنکه نتوانسته‌اند از گسترش آتش جلوگیری کنند، با آتش نشانی تماس گرفته اند.

علل و عوامل گسترش حریق را می‌توان به شرح زیر خلاصه نمود:

- مجهز نبودن ساختمان به سامانه‌های اعلام و اطفاء حریق
- وجود مشکل در نوع معماری و طراحی ساختمان شامل مسیرهای دسترسی؛ سقف کاذب؛ نمای فلزی شبکه ای؛ اندازه پنجره ها
- نوع کاربری ساختمان و بار حریق زیاد
- کمبودهای جدی در سازماندهی، فرماندهی و روال‌های تیم عملیاتی مدیریت بحران در حین حریق و گسترش آن
- کیفیت فرماندهی حادثه در عملیات اطفاء حریق و مدیریت بحران پس از ریزش ساختمان

• در ساختمان پلاسکو عملیات اطفاء ابتدا به صورت تهاجمی بوده و در ادامه به صورت تدافعی و از خارج ساختمان انجام شده است درحالی‌که درکنترل حریق ساختمان‌های بلند اولویت با جلوگیری از گسترش حریق و سپس حمله می‌باشد. همچنین باتوجه‌به درگیرشدن چندین طبقه و گسترش حریق، در ساختار فرماندهی حادثه پست‌های مهمی مانند برنامه‌ریزی، کنترل لابی و گروه مداخله سریع تشکیل نشده و سیستم شمارش کارکنان وجود نداشته است. تیم ایمنی در ساختار فرماندهی تشکیل نشده و ریسک ریزش موضعی یا ریزش کلی ساختمان ارزیابی نشده است که این نکته ضعف اساسی در فرماندهی حادثه در مقطع قبل از ریزش به‌شمار می‌آید. انسداد معابر دسترسی توسط راهنمایی و رانندگی با تاخیر صورت گرفته است و نیروهای امدادی فراخوان شده در ساعات انتهایی نزدیک به ریزش، به دلیل مسدود بودن مسیرهای منتهی به محل حادثه به دلیل ازدحام ترافیک، در عمل امکان حضور در صحنه را نداشته‌اند. همچنین کنترل عبور و مرور، دیر هنگام و به‌سختی صورت گرفته است. فراخوان حجم نامتعارف و تخمین بیش از حد نیاز به نیرو و تجهیزات، توسط هلال احمر به‌عنوان سازمان همکار اورژانس و فوریت‌های پزشکی و فراخوان ثانویه نیرو و تجهیزات از شهرستان‌های مجاور منطقی نبوده است. اصول اولیه اورژانس از جمله انتقال مصدوم توسط نیروهای پیش‌بیمارستانی در برخی موارد به‌خوبی صورت نگرفته است. همچنین توزیع بیماران در بیمارستان‌ها می‌توانست بهتر انجام شود. تصمیم‌گیری و مدیریت صحنه تا ساعاتی پس از ریزش دچار چالش بوده است. عملیات امداد و نجات همزمان با عملیات نخاله برداری صورت گرفته است؛ درحالی‌که بر اساس اصول عملیات آواربرداری و امداد و نجات، تا زمانی که همه افراد مفقود و یا قربانیان حادثه از زیر آوار بیرون کشیده نشده‌اند، نباید عملیات نخاله‌برداری انجام شود. وحدت فرماندهی مدیریت بحران دچار خلل بوده است. مدیریت رسانه‌ها اعم از رسمی و رسانه‌های اجتماعی با کیفیت مطلوبی صورت نگرفته، و علاوه بر رسانه‌های رسمی مدیریت فضای مجازی نیز به‌طور موثر انجام نشده است.

*** نحوه انجام تکالیف قانونی سازمان‌ها قبل از بروز حادثه:

۱. تکلیف نگهداری عمده از ساختمان پلاسکو بر عهده‌ی مالک یعنی بنیاد مستضعفان بوده است، ولی با وجود اخطارها مبنی بر نایمن بودن ساختمان در برابر حریق اقدام جدی صورت نگرفته است.
۲. شهرداری تهران، در اجرای کامل و به‌موقع بند ۱۴ ماده ۵۵ قانون شهرداری و تبصره آن، کوتاهی داشته است. همچنین در باره اجرای مبحث ۲۲ مقررات ملی ساختمان برای تعیین روش نگهداری و بهره‌برداری ایمن و مطمئن بناهای موجود، علی‌رغم ابهامات آن، حساس نبوده است.



۳. تکلیف قانونی وزارت تعاون به بازرسی حفاظت فنی از کارگاه های واقع در ساختمان پلاسکو، روشن بوده و کوتاهی در انجام این امر از سوی وزارت نام برده در مورد ساختمان پلاسکو خلاف وظایف قانونی این وزارتخانه می تواند تلقی شود.

۴. با وجود اقدامات مثبت در حال اقدام، وزارت راه و شهر سازی در باره مقررات ایمنی و مسائل ساختمان های موجود مانند ملاحظات اجرایی مبحث ۲۲ به مقررات ملی ساختمان طور تاریخی کم توجه بوده است.

۵. وزارت کشور در اجرای مبحث ۲۲ مقررات ملی ساختمان اقدام موثری نکرده و به نظر می رسد به وظیفه خود در این خصوص موثرتر می توانسته است عمل کند.

۶. شورای ساختمان باید به مسأله ایمنی فضای کاری کسبه و ساختمان از بُعد حریق توجه می کرد، زیرا به هرنحو از اخطارهای آتش نشانی مطلع بوده و می توانست همانند سایر فعالیت های جاری خود آن را نیز مورد پیگیری جدی قرار دهد.

۷. سازمان آتش نشانی و خدمات ایمنی تهران تاحدودی به تکلیف خود در بازرسی از ساختمان و دادن اخطار عمل کرده، اما این اقدامات مؤثر نبوده است. شایان ذکر است که در مجموع، این سازمان ابزار قانونی لازم برای تحقق الزامات قانونی و الزام اشخاص را در اختیار ندارد.

بررسی حادثه از دیدگاه اجتماعی، فرهنگی و رسانه ای

*** ایمنی و به ویژه ایمنی در برابر حریق هیچگاه جایگاهی متناسب با اهمیت آن در عرصه اجتماعی، فرهنگی و رسانه ای کشور نداشته است. علوم اجتماعی نیز هرگز به صورت جدی وارد مطالعات اجتماعی، فرهنگی و رسانه ای مرتبط با ایمنی در برابر آتش نشده اند. بروز حوادثی نظیر زلزله گیلان و بم حساسیت هایی را نسبت به زلزله در ایران برانگیخت اما ایمنی در برابر آتش هیچگاه مسئله ای مهم از منظر اجتماعی و مطالعات این حوزه نبوده است. حادثه پلاسکو و بالاخص تلاش هیئت برای بررسی موضوع از منظر اجتماعی، فرهنگی و رسانه ای این نقیصه را تا حد زیادی آشکار و ابعاد مختلف آن را که از این به بعد می تواند در کانون توجه، سیاست گذاری و اقدامات اصلاحی قرار گیرد در معرض دید و بررسی های بیشتر قرار داد.

خلاصه بررسی های هیئت درباره ابعاد اجتماعی، فرهنگی و رسانه ای حادثه را می توان در عبارات زیر خلاصه کرد:

سطح آگاهی مردم به طور کلی و کارکنان واحدهای کسب و کار به طور خاص درباره ایمنی بسیار پایین است. مهم تر آنکه حساسیت به ایمنی و ملزومات آن بسیار اندک است. پژوهش از طریق مصاحبه و پیمایش نشان داد که افراد - با وجود زندگی و کار در محیط هایی که در اکثر موارد به ساده ترین تجهیزات ایمنی حریق نیز مجهز نیستند - احساس ناامنی در خصوص حریق ندارند. این احساس در کسبه و کارکنان ساختمان پلاسکو به شدت وجود داشته است و چنان که اعضای شورای ساختمان در جلسه استماع بیان کرده اند، ساختمان پلاسکو را

ساختمانی ایمن تلقی می‌کردند و ابداً آسیب‌پذیری شدید آن را در برابر حریق و تخریب تصور نمی‌کرده‌اند. مردم به‌طور کلی درک دقیق از خطرات حریق که محل کار، زندگی و حیات روزمره آنها را تهدید می‌کند ندارند.

سطح آمادگی عمومی حداقل در برابر حریق در کشور بسیار پایین است. پیمایش ملی انجام‌شده نشان می‌دهد فقط ۷.۶ درصد منازل به سیستم اعلام حریق مجهز هستند، شیلنگ آتش‌نشانی فقط در ۵.۴ درصد منازل نصب است، ۲۸.۹ درصد منازل مجهز به کپسول آتش‌نشانی و ۶۳.۶ درصد منازل فاقد هر گونه تجهیزات ایمنی در برابر آتش هستند. این وضعیت علاوه بر نشان دادن کاستی‌های بسیار در مباحث ایمنی در برابر حریق، الزامات حقوقی و نقصان‌های بیمه‌ای، از پایین بودن حساسیت مردم به الزامات ایمنی نیز حکایت می‌کند. میزان اندک تجهیز ساختمان‌ها به وسایل ایمنی در برابر حریق نیز در شرایطی است که درباره کیفیت تجهیزات و اطمینان از عملکرد درست آن‌ها تردیدهایی وجود دارد که این‌که در جریان حادثه پلاسکو نیز برخی تجهیزات ایمنی نصب‌شده در ساختمان به‌درستی عمل نکرده‌اند.

کتاب درسی آموزش و پرورش که می‌تواند کودکان را از سنین پایین با مفاهیم ایمنی و حساسیت به این مقوله حساس آشنا کند، محتوای مناسبی درباره ایمنی ندارند و واقع‌بینانه‌تر آن است که گفته شود درخصوص ایمنی فاقد محتوای مؤثر و متناسب با میزان نیازمندی‌های جامعه ایران هستند. یکی از موارد کم‌توجهی به آموزش عمومی ایمنی را می‌توان در «تصویب‌نامه در خصوص الزام کلیه دستگاه‌های مقرر به اجرای اقدامات مربوط در بخش آتش‌نشانی و امور ایمنی» که در تاریخ ۱۳۹۳/۱۰/۱۴ در هیئت وزیران به تصویب رسیده است مشاهده کرد. این تصویب‌نامه غیر از یک مورد که سازمان صدا و سیما را ملزم به پخش رایگان برنامه‌های مرتبط با ایمنی می‌کند هیچ بند دیگری در حوزه آموزش عمومی ایمنی ندارد.

آموزش ایمنی در مشاغل کاملاً مهجور است. هیئت فرصت کافی برای بررسی آموزش ایمنی در همه صنایع را نداشته است و بنابراین نمی‌تواند درباره میزان ارائه آموزش‌های ایمنی در همه مشاغل اظهار نظر کند، اما بررسی صورت‌گرفته درباره کارگاه‌های تولیدی لباس و موارد مشابه که در ساختمان پلاسکو وجود داشته‌اند نشان می‌دهد که کارگران شاغل در این کارگاه‌ها درخصوص ایمنی آموزش ندیده بودند و درک ایشان از ایمنی در حد توجه نشان دادن به وجود کپسول آتش‌نشانی محدود بوده است.

اگرچه شهرداری تهران در قالب سرای محلات و خانه دوام در سراها در حوزه آموزش ایمنی فعالیت می‌کند، اما یک بررسی نشان می‌دهد که فقط ۱۴ درصد مردم تهران با سرای محلات ارتباط دارند و بدیهی است که میزان ارتباط با خانه دوام و استفاده از آموزش‌های آن در حوزه ایمنی بسیار کمتر است. پیمایش صورت گرفته در سطح ملی نیز نشان می‌دهد که ۸۱ درصد مردم هیچ‌گاه آموزشی در حوزه ایمنی از ناحیه شهرداری یا سایر نهادها دریافت نکرده‌اند.

سازمان‌های مردم‌نهاد (سمن‌ها) که در بسیاری از کشورهای جهان به‌طور فعال در حوزه‌های مختلف مرتبط با ایمنی، کاهش مخاطرات و مقابله با آثار آنها فعال هستند در ایران جایگاهی



ندارند.

یکی از مصادیق عدم مشارکت اجتماعی در حوزه ایمنی، استفاده نشدن از ظرفیت اصناف در امور مربوط به ایمنی است. مصاحبه‌های انجام‌شده با اصناف مرتبط با واحدهای کسب و کار مستقر در پلاسکو نشان می‌دهد که دولت، دستگاه‌های عمومی و نهادهای حاکمیتی اگرچه در زمینه‌هایی نظیر کنترل قیمت‌ها، مالیات و موارد اقتصادی مشابه با اصناف ارتباط برقرار می‌کنند، اما هرگز از ظرفیت اصناف برای ارتقای ایمنی استفاده نشده است.

*** حادثه پلاسکو باید با نمادسازی‌های گوناگون هنری، علمی و فرهنگی به حادثه‌ای ماندگار تبدیل شود. ارزش نمادین پلاسکو در تاریخ ایمنی ایران باید دائماً تقویت شود. پلاسکو و بازتولید نمادین آن به طرق مختلف باید همواره مانعی در برابر غفلت ساختار و کنشگران شود. پلاسکو را باید همواره زنده نگه داشت.



ساختمان پلاسکو و معماری مدرنیته متأخر در ایران|

علی میرسپاسی^[۱]



شرح حال «ساختمان پلاسکو» با زندگی نسل‌هایی از ایرانیان که هم‌عصر آن بوده‌اند، بی‌شباهت نیست. نسلی از طبقه متوسط شهری، با انقلاب، ارزش‌هایی را که با آن بزرگ شده بودند، رها کردند و به آن بی‌توجه ماندند و اینک دهه‌ها بعد و تنها هنگامی که ارزش‌های گذشته‌شان را از دست رفته و نابود شده یافتند به صرافت افتادند که با آن از در آشتی درآیند و از آن قدردانی کنند. نسلی که تولدش را نتوانست جشن بگیرد اما در مرگ زندگی و ارزش‌های

1- Ali Mirsepassi is Professor of Sociology and Middle Eastern Studies at New York University.



از دست رفته خود سنگ تمام گذاشته و در غم آن تماماً به سوگ نشسته است. ساختمان نگون بخت پلاسکو نیز چنین سرنوشتی پیدا کرد. نوعی طنز روزگار است که پلاسکو درست پس از مرگش بود که عزیز و از آن تقدیر شد.

در تهران ۱۳۹۵، پلاسکو به عنوان یک ساختمان ویژگی برجسته‌ای نداشت. صرفاً مجموعه‌ای بود تجاری با طرحی نه چندان زیبا و در محله‌ای بسیار شلوغ و پر سرو صدا که به حال خود رها شده بود. در تهران امروز صدها ساختمان بزرگ‌تر و زیباتر وجود دارد که بیش از پلاسکو مرکز توجه مردم قرار گرفته‌اند. در دهه ۹۰ مرکزهای خرید جدیدی مانند مجتمع‌های تجاری کورورش و پالادیوم و حتی چارسو در نزدیکی پلاسکو سر بر آوردند که گویا محل زندگی مردم شده‌اند. اما پلاسکو حتی برای نسل‌های قدیمی‌تر هم پدیده‌ای فراموش شده تلقی می‌شد. در سال‌های پایانی عمرش کمتر کسی بود که راهش را به خاطر دیدن پلاسکو کج کرده باشد. ساختمانی که بعد از مرگش نماد مدرنیته شناخته شد کاملاً متروک و رها شده بود. البته در خاطره‌ی نسل گذشته، شاید کمتر کسی به خاطر داشته باشد که اولین آسانسور در ایران در این ساختمان تجربه شده است. با وجود این، ساختمان پلاسکو همانند نسل‌هایی که او را تجربه کرده بودند، وجودی پیچیده و معنایی چندلایه داشت و مانند موزه‌ای فرهنگی مخزنی از چالش‌ها و معماهای تاریخ اخیر زندگی جدید در ایران بود. تاریخی که به ظاهر با انقلاب ۱۳۵۷ متوقف گردید و نزدیک به چهل سال است که «نفس‌های» آخرش را می‌کشد.

همچنین برای ایرانیانی که یکی دو دهه پیش از انقلاب را تجربه کرده‌اند و نزدیک به چهل سال است که خود را نسل سوخته‌ی جمهوری اسلامی می‌دانند، آتش گرفتن و سوختن ساختمان پلاسکو نمادی است برای نشان دادن ظلم و شقاوت هیئت حاکمه. به یک باره پلاسکو نماد بی‌عدالتی و بی‌مایگی نظام سیاسی شد و سوختن ساختمان بهانه‌ای شد برای سوگواری از خاطره عزیز وطن و هر آنچه از گذشته عزیز می‌پندارند. حقیقت اما پیچیده‌تر از خاطره‌ای است که ما از آن و در امروزمان ساخته و پرداخته‌ایم. بسیاری از ایرانیان هم‌نسل با ساختمان پلاسکو که امروزه تصور نوستالژیکی از آن ساخته‌اند، در سال‌های ۱۳۴۰، آن را نماد غرب‌زدگی می‌دانستند و از این رو با آن خصومت می‌ورزیدند و یا اصولاً نسبت به آن بی‌توجه و بی‌اعتنا بودند. بسیاری از نویسندگان و شاعران و هنرمندان ایرانی آن دوره چنان از رشد شهرنشینی و فرهنگ جدید و غربی آن سال‌ها متنفر بودند که هر گونه نماد مدرنیته را نفی می‌کردند. شاید به یاد داشته باشیم که مجید محسنی با ساختن فیلم «پرستوها به خانه باز می‌گردند» چگونه خصومت فرهنگی و دشمنی اخلاقی‌اش را نسبت به ارزش‌ها و شیوه زندگی مدرن در ایران و به خصوص شهر تهران به نمایش گذاشته است. نقد اخلاقی و فرهنگی از زندگی شهری و متجدد در ایران به آنجا رسید که سینمای تجاری ایران موجی فراگیر و محبوب از فیلم‌های «ضد شهری» و «روستاگرایانه» (Pastoral) را به وجود آورد و هر ساله ده‌ها فیلم در این زمینه به نمایش گذاشت. نویسندگان و هنرمندان و روشنفکرانی که کمتر پای‌شان به روستاهای ایران رسیده بود و اغلب «تهرانی» بودند و چند سالی هم در اروپا و یا آمریکا زندگی و تحصیل

کرده بودند، سخت در کار تولیدات فرهنگی و هنری با رنگ و لعاب ستیزه‌جویانه علیه شیوه‌ی زندگی غربی و شهری بودند.

علیرضا میبدی سردبیر «ماهنامه بنیاد» در مقاله‌ای با عنوان «نوروزها و دیروزها» به ستایش روزهای «خوب» زمان قدیم و ازدست‌رفته و انتقاد از روش زندگی جدید در ایران می‌پردازد. برنامه‌های رادیویی قدیم را با بی‌بی‌سی، «دو پیازه آلو» را با کالباس و سوسیس، شربت خاکشیر را با پیسی کولا، حمام عمومی را با حمام‌های یک نفره جدید، دستمال یزدی را با کیف سامسونت، عرفا را با «صوفی‌فرنگی‌ها»ی از پاریس برگشته، زورخانه را با فوتبال، عشق‌های با «صلوات» دیروز را با «جوانان دیوسپرت و دخترهای فریب خورده امروز» مقایسه می‌کند و هر آنچه که متعلق به امروز است را تجلی فساد فرهنگی می‌داند.^[۲]

در محیط دانشگاهی نیز شخصیت‌هایی چون احسان نراقی پرچم مبارزه علیه نهادها و ارزش‌های ایران جدید بعد از مشروطه را بلند کرده بودند. کسی که یک پایش در تهران و پای دیگرش در فرانسه و سوئیس بود، معضل جامعه را در تقلید از غرب و آمدن پارلمان و وجود حق رأی و نظام حقوقی جدید در ایران می‌دانست: «همین که قرار شد روش رای‌گیری محرمانه به سبک غربی به کار بسته شود سنگ اول بنای خدعه نیرنگ و تقلب نیز گذاشته شد. من اصولاً معتقدم که هر جا پای رای گرفتن در میان باشد طبیعی بودن انتخاب از میان می‌رود. من به قول فقها به اجماع اعتقاد دارم.»^[۳] گفتمان غرب‌زدگی احمد فردید و مریدانش هم که داستانی‌ست آشنا برای همه که نیازی به پرداختن آن در اینجا نیست.

نکته غریب این است که افرادی مانند مجید محسنی، احسان نراقی، علیرضا میبدی، احمد فردید، داریوش شایگان و... نه فرزندان روستائیان ایران بودند و نه مهاجران به شهرهای بزرگ و به احتمال زیاد هیچ‌گونه رابطه‌ای با روستائیان و زندگی روستایی نداشتند. حتی آثار این اشخاص نیز برای روستائیان ایران نوشته و تولید نمی‌شد. شواهد زیادی وجود دارد که این متفکرین ضد تجددخواهی و عاشقان سنت و زندگی روستایی کاملاً با آنچه که به عنوان ارزش‌های ایده‌آل‌شان شمرده می‌شد، کاملاً بیگانه بودند. اینها قشر نخبه ایران بودند که در عمل نقش آریستوکرات‌های دوران قدیم را بازی می‌کردند که با دستاوردهای بعد از مشروطه دشمنی داشتند و آنها را نامشروع، غیر ایرانی و مسبب بیچارگی ایرانیان می‌دانستند. این داستان البته پرده دومی هم دارد که بسیار غم‌انگیزتر و تأسف بارتر است. بسیاری از نویسندگان، هنرمندان، روشنفکران و حتی برخی از فعالین سیاسی که در انقلاب شرکت داشته و بعضاً انقلاب اخیر را نوعی بیان تفکر ضد غربی و ضد جهان‌شهرمآبی دوره مشروطه به حساب می‌آوردند، اوضاع که بر علیه آنها رقم خورد و جمهوری اسلامی به قلع و قمع آنها دست زد، بدون داشتن کوچک‌ترین شجاعت فکری انقلاب را بیان ارزش‌های مردم روستایی دانسته و خود را در عرش اعلی قرار دادند. همان روستائینی را که آنها بیان معنویت ایرانی و شرقی

۲- علیرضا میبدی، ماهنامه بنیاد، فروردین ۱۳۵۷، ص ۴۲.

۳- احسان نراقی، آزادی، حق و عدالت، گفتگوی اسماعیل خویی با احسان نراقی، تهران: جاویدان ۲۰۶-۲۰۷.



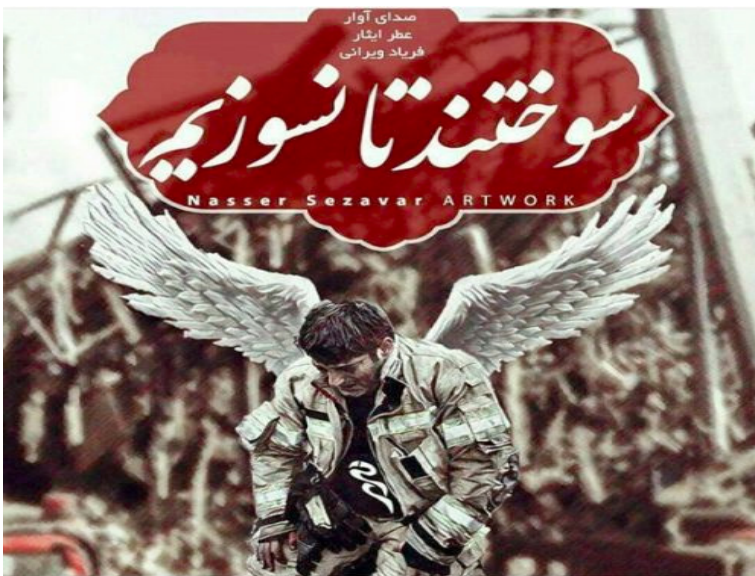
قلمداد کرده بودند، حال، به عنوان افراد عقب‌مانده و آموزش ندیده معرفی می‌شدند. تحلیل امروزه از ساختمان پلاسکو هم در این فضای عجیب و غریب است که معنی پیدا می‌کند. ساختمانی که دیروز بیان از دست رفتن اصالت فرهنگی ایران و ایرانی پنداشته می‌شد، امروز بیان مدرنیته ایرانی، هویت آینده‌گون ایرانیان و نسل سالهای پیش از انقلاب به حساب می‌آید. اما، آتش گرفتن ساختمان پلاسکو ورشکستگی فکری و عملی اسلام سیاسی را هم در ایران به نمایش گذاشت. ساختمان پلاسکو به گونه‌ای نمادین بیان نوعی جهان‌شهری ایرانی شد که با خشونت، ظلم و بی‌مدیریتی نظام حاکم بر ایران به نابودی کشانده شد. در این رابطه، ساختمان پلاسکو نمایشگر نوعی جهان‌شهری جدید در ایران است که اقلیت‌های دینی را احترام می‌گذارد، از علم و تکنولوژی و فرهنگ جدید و غرب هراس ندارد و با جهان و ارزش‌های آن در جنگ نبوده و این ارزش‌ها را حتی عزیز هم می‌شمارد. ساختمانی که شاید تقلیدی از آسمان خراش‌های نیویورک بوده است و چندان شباهتی به معماری اصیل ایرانی و یا سنت‌های اسلامی ندارد، اینک به عنوان بخشی از هویت شهر تهران پذیرفته می‌شود. با وجود اینکه حتی نام آن هم ایرانی نیست، تهرانی‌ها آن را پدیده‌ای خودی می‌دانند. حالا مردم با افتخار از صاحبان این ساختمان، برادران القانیان، که ایرانی یهودی بودند (به‌خصوص حبیب‌الله القانیان که رهبر جمعیت یهودیان ایران بود) یاد و ظلم جمهوری اسلامی به آنها را تقبیح می‌کنند.

بزرگداشت ساختمان پلاسکو (هر چند دیر هنگام)، بخشی از نگرش جهان‌شهری جدید ایرانی است که محدود به ساختمان پلاسکو نمی‌شود. بسیاری از پدیده‌های جدید در ایران، سینما، شعر نو، تئاتر، ورزش و عکاسی پدیده‌های جدیدی در ایران‌اند که از یک سو بخش مهمی از تاریخ و تجربه معاصر ایرانیان را نمایندگی می‌کنند و از سوی دیگر آنها را با جهان بزرگ‌تر و فراتر از ایران در ارتباط می‌گذارند. این نهادها و ارزش‌های جدید فضاهای نسبتاً وسیع‌تر و محیط انسانی‌تری را برای ایرانیان فراهم می‌کنند و به همین دلیل است که اقلیت‌های دینی اغلب نقش مهمی در این نهادها ایفا کرده و می‌کنند. جهان‌شهری جدید ایرانی دستاورد مشروطیت ایرانی است که به ما سخاوتمندی فرهنگی و دوری از تنگ نظری و بومی‌گرایی را درس داده است. این فضایی است که ایرانیان در شعر نو، و در تئاتر جدید ایران، و در بسیاری دیگر از نهادهای پسامشروطه تجربه کرده و می‌کنند.

اما، اسلام سیاسی، مانند یک جلاد فرهنگی، چه با توسل به خشونت سیاسی و چه با زبان و کلام کین‌توزانه و نفرت‌آفرینش، به نابودی تمام ارزش‌ها و نهادهای جهان‌شهری جدید ایرانی همت نهاده است. هدف اساسی اسلام سیاسی در ایران تغییر هویت ایرانیان و ساختن «شهروند» اسلامی ایده‌آل از آنها بوده است و در این کار هر روز عاجزتر و درمانده‌تر می‌گردد. با ساخته شدن «شهروند» اسلامی، سایر گروها مانند ایرانیان یهودی، مسیحی، بهایی و یا مسلمان‌های دین‌ناباور، و حتی مسلمان‌های غیردولتی حذف و یا وادار به سکوت و زیستن در حاشیه شده‌اند. و درست در همین فضای به شدت بسته است که بسیاری از شهروندان ایرانی در سوگ آتش گرفتن ساختمان پلاسکو نشسته‌اند و یا به تجلیل از آن و اعتراض به عدم حفاظت از

آن می‌پردازند. ساختمانی را که صاحب آن یهودی بود بسیاری از ایرانیان از آن خود و بخشی از هویت‌شان می‌دانند.

جمهوری اسلامی و به خصوص محافظه‌کاران و ولایت‌پرستان، این بار برخلاف دوران انقلاب، بسیار دفاعی با این پدیده برخورد کردند. آنها با معضل جدیدی روبرو شده‌اند. نابودی ساختمان پلاسکو، هم عدم مدیریت و بی‌مایگی عملی آنها را در اداره امور کشور برجسته می‌کند و هم آنها با یک نوع «روایت جدید» از برخی از وقایع انقلاب روبرو می‌شوند. در هر دو مورد حرف مهمی برای گفتن ندارند و آنچه می‌گویند پر از تناقض و نشانه‌ای از افول ایدئولوژیک آنها است. روزنامه‌ها و سایر مطبوعات محافظه‌کار دیگر «شهامت» دفاع اخلاقی و یا ایدئولوژیک از اعدام آقای القانین را ندارند و آنها درمانده‌اند که چگونه خشونت و ظلمی را که نسبت به یهودیان ایران روا داشته‌اند، توجیه کنند. از داد و بیداد کردن درباره غرب‌گرایی، تجدیدستیزی و... دیگر خبری نیست. می‌گویند که القانین در زمان انقلاب صاحب ساختمان پلاسکو نبود و آن را سال‌ها پیش به یکی از رهبران بهایی ایرانی (هژبر یزدانی) فروخته بود.^[۴] برخی از وبسایت‌های محافظه‌کار، پاکروان یکی از روسای ساواک را در خرید و فروش این ساختمان وارد می‌کنند. هیچ‌گونه استدلال عقلانی در توجیه اعدام القانین ندارند و صرفاً آب را آلوده می‌کنند و احتمالاً امیدوارند که با آوردن نام ساواک و فساد دوران پهلوی از زشتی کارشان بکاهند. یکی دو سازمان مطبوعاتی ولایت‌مداران که هنوز کاملاً به ورشکستگی ایدئولوژی‌شان باور ندارند، تاکتیک دیگری پیش گرفتند. آنها کاملاً بحث درباره ساختمان پلاسکو و آتش گرفتنش را فراموش کرده و تمام گزارش‌ها و تبلیغات خود را در ستایش از شهدای مأموران آتش نشانی تنظیم کردند. درست مانند تبلیغات دوران جنگ، تصویرهای جانفشانی‌های مأموران آتش‌نشانی را چاپ کردند و بعضاً آنها را مانند فرشتگان مقدس آسمانی که خداوند برای نجات مردم ایران فرستاده و در راه عشق به دین و ایمان به اسلام جان خودشان را فدا کرده‌اند، به تصویر کشاندند. انگار که جمهوری اسلامی همان ایران دوران پهلوی است و تنها راه نجات آن آمدن فرشتگان آسمانی است. این نوع «هنر و تبلیغات» در دوران جنگ کارکرد داشت چون یک کشور خارجی به ایران حمله کرده بود. در روایت جدید محافظه‌کاران، جوانان مقدس که ظاهراً برای نجات ایران از آتش ظلم و جور زمانه می‌آیند خود شهید و قربانی می‌شوند و آن هم تحت حکومت ولی‌فقیه.



معمای مدرنیته متأخر در ایران

مدرنیته در ایران، به‌عنوان یک فرایند جدی و نهادی، با تجربه مشروطیت گره خورده است. ایرانیان این پدیده مهم را چه در خاطره‌شان و چه در اشکال هنری و ادبیات و زندگی سیاسی‌شان زنده نگاه داشته‌اند. برخلاف دیدگاه‌های برخی از روشنفکران، روشنفکران محافظه‌کار و اسلام‌گرایان سیاسی دستاوردهای مشروطیت در ایران بسیار مهم و ماندگار بوده است. اما آنچه که امروز به عنوان مدرنیته پهلوی دوم (مدرنیته اخیر) نامیده می‌شود، نوعی عقب‌نشینی فرهنگی و سیاسی از سنت مشروطیت است. مدرنیته متأخر (عمدتاً سالهای ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰)، پدیده‌ای پرتناقض است که داستانی عجیب و غریب دارد. با این حال تجربه‌ای است که بخشی از زندگی معاصرمان را شکل می‌دهد و بسیاری از ایرانیان خاطره‌های بسیار از آن دارند و امروز هم ممکن است کلاً نگرشی مثبت به آن داشته باشند. با وجود این، کمتر نویسنده، هنرمند، روشنفکر و حتی سیاست‌مداری است که مدرنیته متأخر ایران را متعلق به خود دانسته و آن را تحسین کند و یا با آن احساس یگانگی کند. مدرنیته متأخر در میان ابرها و دودهای خاکستری رنگ، تصویری تیره و تار از خود به جا گذاشته است. داستان این مدرنیته هنوز به قلم درنیامده است و نیازمند روایتی است تا سویه‌های آن را بر ما آشکار کند. ساختمان پلاسکو نمونه نمادین خوبی از این معماری مدرنیته متأخر در ایران است. ساختمانی که آتش سوزی و سقوط‌اش این همه سروصدا برپا کرد و بحث‌های دامنه‌داری را در مطبوعات ایران موجب شد، تاریخی مبهم با شناسنامه مفقودشده دارد.

به‌راستی داستان پلاسکو چیست؟ چه کسی آن را بنا کرده است؟ چندین روزنامه و خبرنگار تلاش کرده‌اند که نام معماری را که ساختمان پلاسکو را طراحی کرد و بر ساختن آن نظارت داشت، پیدا کنند اما، هیچ کدام موفق نشده‌اند. دیگران هم که همت کرده و مطبوعات سال‌های ۱۳۴۰ و مجله‌های معماری ایران را بررسی کرده‌اند، موفق به یافتن نام معمار این ساختمان نشده‌اند. گزارش‌هایی که منتشر شده است دال بر این است که «گفته می‌شود که یک آلمانی یا یک فرد یهودی آن ساختمان پلاسکو» را طراحی کرد. نکته جالب توجه این است که در اغلب گزارش‌ها نام مهندس هوشنگ خان‌شقایق بسیار برجسته است، درحالی‌که او کسی است که طراح آسانسور ساختمان پلاسکو بوده است. او به نوعی نماینده طراح گمنام ساختمان شد.^[۵] چه شباهت ترازیکی میان سرنوشت مدرنیته پهلوی و گمنامی طراح بزرگ‌ترین ساختمان تهران در سال‌های ۱۳۴۰ وجود دارد. پرسش اساسی این است چرا اکثریتی از مردم ایران که به احتمال زیاد می‌دانند که در ایران سال‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰، علیرغم سیاست‌های غیردموکراتیک هیئت حاکمه، زمینه‌های یک زندگی بهتر فراهم شده بود و نقاط مثبت در آن وجود داشت، نه به آن احساس تعلق می‌کنند و نه از آن دفاع می‌کنند؟ چه ایرانیانی که در دو دهه بیش از انقلاب زندگی کرده‌اند و چه جوان‌ترها که نسل بعد از انقلاب هستند، مانند «داورهای» بی‌طرف مسابقات ورزشی عمل می‌کنند. آنان فقط در نقدشان به خرابکاری، بی‌مدیریتی و ظلم و ستم دوران بعد از انقلاب است که از فضای نسبتاً باز فرهنگی دوره پیش از انقلاب و پیشرفت‌های اقتصادی و احیاناً رفاه طبقه متوسط صحبت می‌کنند. مشروطه‌خواهان و ایرانیانی که در مبارزات ملی شدن صنعت نفت و استقلال ایران از انگلیس شرکت داشتند، خود را عامل و بخش جدانشدنی از این دو جنبش مهم ملی در ایران می‌دانستند و به این دو جنبش احساس تعلق می‌کردند. این امر اما، درباره مدرنیته متأخر در ایران صدق نمی‌کند و حتی آنها که دستی در ساختن ایران در این دو دهه داشتند کمتر به آن احساس تعلق می‌کنند. نمونه‌هایش گفته‌های نخست‌وزیران و وزرا و بسیاری از مقامات آن عصر است که انگار مانند «عروسک کوکی» بدون احساس و تعلق خاطر نسبت به کارهایی که در آن دو دهه انجام دادند، در کشور مشغول به کار بودند. بسیاری از این شخصیت‌ها، کسانی مانند احسان نراقی، علیرضا میبدی، داریوش شایگان و... لزوماً از مخالفین سیاسی حکومت پهلوی نبودند و بلکه خود بخشی از هیئت حاکمه ایران در سال‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ بودند. با وجود این، آنها از زندگی خود بیزار بوده و دوران «قدیم» و «دیروز» را آرزو داشتند.

نتیجه این شد که مدرنیته متأخر ایران امری بسیار پیچیده و معجونی بی‌فایده و حتی مضر شد. از یک‌سو در کار پیشرفت به سوی مدرنیته مادی بود و از سوی دیگر انواع و اقسام ارزش‌ها و زبان و کلام ضد مدرن، بومی‌گرایانه و حتی نوعی ادبیات «روستاپرستانه» را در ایران رواج داد. بدین ترتیب، خواسته یا ناخواسته زمینه‌های فکری و فرهنگی‌ای در ایران فراهم شد تا اسلام سیاسی به پیروزی رسد و کلیت سنت مدرنیته از عصر مشروطیت به بعد به چالش



ساختمان پلاسکو و معماری مدرنیته متأخر در ایران

کشیده شود.

گمنامی طراح ساختمان پلاسکو بیان نمادین آشفتگی و عدم احساس تعلق ایرانیان نسبت به زندگی واقعاً موجودشان است. اما پیامد چنین زندگی کردنی در دنیای معاصر بسیار خطرناک و عملاً ضددموکراتیک است. بایستی راهی پیدا کرد که هم گذشته و دستاوردهایش را با اندیشه و تفکری جدی عزیز داشت و هم یک نگرش تازه و جهان‌شهری از ایران و ایرانی به دست داد، در عین حالی که باید از پروژه‌های بازسازی ایران قبل از اسلام و اسلام ایرانی پرهیز کرد. باید ایران جدیدی را اندیشه کرد که از دوران بعد از مشروطه تا امروز در تلاشی بسیار پیچیده و با امکانات واقعاً موجود، خود را در جهان امروز ساخته و پرداخته است. کوشش برای پیدا کردن معمار گمنام ساختمان پلاسکو کار مهمی است اما ما ایرانیان باید خود در ساختن ایران نقش داشته باشیم و در آبادانی و آزادی آن فکر و عمل خودمان را به کار ببریم. اگر چنین شود آنگاه همه ایرانیان، علیرغم تفاوت‌های سیاسی و سلیقه‌های فرهنگی‌شان، در حفظ، توسعه و سلامتی ایران و ایرانی و دست‌آورد هایش همت کرده و در تفاهم و تعاون از آتش گرفتن چیزهایی که برای آنان عزیز است جلوگیری خواهند کرد. در چنین بستری است که، به جای تراژدی، امید را در آغوش خواهیم گرفت. مشروط بر اینکه شهروندان معمولی در ساختن جامعه‌ی خود مشارکت کنند و سرنوشت خویش را به دست گیرند، و امید و همبستگی را ارج نهاده و فراموش نکنند که جامعه خوب چه جامعه‌ای است.



فروریختن ساختمان پلاسکو، آئینه‌ی وضع ما^[۱]

کاظم کردوانی

درآمد: گاه رویدادی، به علت‌های گوناگون و در پی دست‌به‌دست دادن عامل‌های مختلف تاریخی و اجتماعی و فرهنگی و روانی، به یک‌باره در کشوری تبدیل می‌شود به نمادی که از خود آن رویداد بسیار فراتر می‌رود. و چیزهایی را به نمایش می‌گذارد که جداجدا، و به چشم بسیاری بی‌ارتباط باهم، در جامعه یا زیر پوست جامعه به شکل نهان یا آشکار جاری‌اند. فاجعه‌ی آتش‌سوزی ساختمان پلاسکو و فروریختن آن که به جان‌باختن تعدادی از فرزندان رشید این سرزمین و بربادرفتن هستی صاحبان مغازه‌ها انجامید، رویدادی بود از این دست که نمادی شد چنگانه از واقعیت ناهنجارِ امروز کشورمان یا به عبارت دیگر آئینه‌ای شد در بیان وضع امروز ما که بسیاری از نارسایی‌ها و فسادهای دستگاه‌های اداری و حکومتی را برملا کرد و به موضوع روز جامعه و مردم تبدیل شد.

در این مقاله در پرتو این حادثه‌ی تلخ می‌کوشیم به بررسی موضوع‌هایی بپردازیم که این واقعه آنها را آشکار ساخت و در رقم‌خوردن این رویداد نیز به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم سهم، و گاه سهمی اساسی، داشتند:

۱: فساد نهادینه‌شده

فساد دستگاه‌های حکومتی به آنجا رسیده است که امروز هرگاه حکومتیان مطلبی درخصوص مبارزه با فساد می‌گویند، واکنش مردم چیزی جز تَسَخّر و زهرخند نیست. نخستین پایه‌های این

۱- این مقاله روایت بازاندیشیده شده‌ای است از مقاله‌ی «فاجعه‌ی ساختمان پلاسکو، نمادی چنگانه» که همان زمان آتش‌سوزی ساختمان پلاسکو نوشته و منتشر شد از جمله در تارنماهای «گویا» و «عصرنو» و «زمانه».



نوع فساد «قانونی» و آشکار در دوران پس از جنگ و زمان دولت هاشمی رفسنجانی ریخته شد و اولین گام‌هایش در برنامه‌ی خصوصی‌سازی دوران سیاست تعدیل ساختاری برداشته شد. در حقیقت، این برنامه بیش از آنکه خصوصی‌سازی و سپردن بخش‌هایی از اقتصاد دولتی به بخش خصوصی به معنای وسیع و واقعی آن باشد، «اختصاصی‌سازی» بود و در دوران احمدی‌نژاد (فاسدترین دولت تاریخ معاصر ما، و نه تنها مالی) به اوج خود رسید که انواع دزدی‌های «میلیاردی» به امری روزمره و عادی تبدیل شد، بی‌آنکه به آنها رسیدگی شود. و اصولاً در زمان احمدی‌نژاد قبح دزدی از بین رفت و دزدی و کلاهبرداری به‌طور رسمی «رونمایی» شدند. دامنه‌ی این فساد نهادینه به آنجا کشیده شده است که در زمان «همایش ملی ارتقای سلامت نظام اداری و مقابله با فساد» که با حضور رؤسای سه قوه در آذر ماه ۱۳۹۳ برگزار شد، در پاسخ درخواست پیام از سوی معاون اول رئیس‌جمهور، آیت‌الله خامنه‌ای ازجمله نوشت "نفس اتمام آقایان به امر مبارزه با فساد را تحسین می‌کنم، لکن این سمینار و امثال آن بناست چه معجزه‌ای بکند؟ مگر وضعیت برای شما مسئولان سه قوه روشن نیست؟" شاید یکی از روشن‌ترین روایت‌های فساد و نوع مبارزه با آن را بتوان در گفت‌وگوی یکی از اعضای ستاد مبارزه با فساد (و هم‌زمان نماینده و عضو کمیسیون اقتصادی مجلس) با سایت «تابناک» یافت. در مقدمه‌ی این گفت‌وگو، تابناک می‌نویسد: "مدت‌هاست، موضوع مفاسد اقتصادی و مقابله با دانه‌درشت‌ها مطرح است؛ اما هرچه زمان بیشتر می‌گذرد، رنگ‌وروی مبارزه با این افراد نیز کم‌رنگ‌تر می‌شود؛ هرچند در سال‌های گذشته برخی افراد سرشناس در فساد اقتصادی دستگیر و محاکمه شده‌اند، با توجه به شواهد موجود به نظر می‌رسد، حجم فساد بسیار بیشتر از چیزی است که عنوان می‌شود... افرادی مانند بابک زنجانی‌ها و امیرمصور آریا آن‌قدر زیاد هستند و در سیستم اقتصادی آن‌چنان ریشه دوانده‌اند که گاهی شناسایی و دستگیری آنها هزینه‌های بسیاری را حتی به نظام سیاسی کشور نیز وارد می‌کند. به نظر می‌رسد، یکی از عوامل اصلی ایجاد فساد در کشور نیز همین موضوع است و به گفته کارشناسان، گاهی افرادی با نفوذ سیاسی و رانت‌های ویژه، کارهایی می‌کنند که هزینه مبارزه با فساد را در کشور بالا می‌برند. نمونه‌های زیادی از این موارد در ستاد مبارزه با فساد اقتصادی به چشم می‌خورد."^[۱] ما البته به نزاع‌های جناحی درون حکومتی آگاهی داریم و می‌دانیم که عنوان کردن چنین موضوع‌هایی می‌تواند بخشی از سیاست یک جناح باشد برضد جناح دیگر اما، در خلال حتی همین جدل‌های جناحی می‌توان به موضوع‌هایی پی‌برد که بیرون از مراد آنهاست. عزت‌الله یوسفیان که عضو جریان «اصول‌گرایان» (فراکسیون ولایت) است در این گفت‌وگو پس از اشاره به «طرح طوبی» (که در مجلس ششم تصویب شد) ازجمله می‌گوید: "طرف صد هکتار زمین بین تهران و کرج گرفته که طرح طوبی یعنی کاشت درخت و فضای سبز را انجام دهند. گردو می‌کاشتند که چند ساله بار می‌داد و هم فضای سبز بود و هم منبع درآمد. خب گفتند همان پروژه را گرو بگذارد. زمین دولت را گرو گذاشت و بعد رفت در همان

زمین برج ساخت. گفتیم برخورد شود، گفتند صدها نفر در این برج نشسته‌اند برویم یقه چه کسی را بگیریم.^[۳] و مهم‌ترین بخش صحبت این عضو ستاد مبارزه با فساد این جمله است: "اما به دلیل اینکه نمی‌خواهم با کسی درگیر شوم این موضوع را رسانه‌ای نمی‌کنم."^[۴] وظیفه‌ی ستاد مبارزه با فساد و اعضای آن «درگیرشدن» با مفسدان است و «رسانه‌ای» کردن آن و آگاه کردن مردم است اما، این نماینده‌ی چند دوره‌ی مجلس و عضو ستاد مبارزه با فساد نمی‌خواهد «با کسی درگیر شود»!

۱/۱- **فساد قوه قضائیه:** دستگاه قوه قضائیه در هر کشوری اساس سلامت آن حکومت است. بی‌آنکه بخواهیم در اینجا به نقش و چگونگی شکل‌گیری کارکرد قوه قضائیه در جمهوری حکومت اسلامی و به نقش آشکار آن در درگیری‌های سیاسی جناحی حکومتی و سرکوب آزادی‌ها پردازیم اما، اگر حتی در چارچوب مناسبات و وظیفه‌ی تعریف شده‌ی این قوه در این حکومت هم به داوری بنشینیم، می‌بینیم که یکی از علت‌های اساسی ابرماندن مبارزه با فساد در همین قوه قضائیه نهفته است. از معامله‌ی آشکار بر سر تاریخ برگذاری دادگاه تا خرید رأی و ... تا فساد که در بالاترین مقام‌های قضایی لانه کرده است.^[۵] در اینجا تنها به دو نمونه از فساد در قوه قضائیه می‌پردازم (چه پرداختن به کل این امر هم خارج از چارچوب حد مقاله است و هم خود نیاز به چند دفتر جداگانه دارد) که به گمان این قلم از اهمیت فراوانی برخوردارند.

۱/۱/۱- در زمستان سال گذشته خبری در شبکه‌های مجازی پیچید که رئیس قوه قضائیه ۶۳ حساب شخصی در بانک‌های کشور دارد و میلیاردها تومان در این حساب‌ها ریخته شده است. این خبر بازتاب بسیار گسترده‌ای داشت تا بدانجا که وزیر اقتصاد مجبور شد در برنامه‌ی شبکه دو تلویزیون حاضر شود و درباره‌ی این حساب‌ها توضیح دهد. وزیر اقتصاد از جمله گفت: "از ۲۰ سال پیش با هماهنگی خزانه کل کشور و بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران مجموعه مبالغی با رعایت حدود قانونی و موازین شرعی برای قوه قضائیه به صورت سپرده در سیستم بانکی کشور قرار گرفته است. طبعاً به این مبالغ سودهایی نیز تعلق گرفته که البته از اصل پول‌ها به هیچ وجه استفاده نشده است. سود حاصله از مبالغ مذکور، صرفاً برای برخی هزینه‌های معین در قوه قضائیه صرف شده است." در اصل این پول‌ها ظاهراً دخل و تصرفی صورت نگرفته، اما بهره‌ای که به این پول‌ها تعلق می‌گیرد در تملک رییس قوه قضائیه است. ۲۰ میلیارد تومان در ماه، ۲۵۰ میلیارد تومان در سال، به عبارت دیگر ۱۷۰۰ میلیارد تومان از زمان انتصاب صادق لاریجانی در سال ۱۳۸۸ تا به امروز^[۶]. اما، توضیحات وزیر اقتصاد نه تنها

۳- همان

۴- همان

۵- روشن است که سخن من در اینجا درباره‌ی آن دسته از قضات شریف قوه قضائیه نیست که به رغم همه‌ی مشکلات به وظیفه‌ی وجدانی خود عمل می‌کنند

۶- الله نجفی، رادیو زمانه، ۷ آذر ۱۳۹۵



قانع‌کننده نبود که ابهام‌های تازه‌ای را هم باخود همراه داشت تا آنجاکه دو نماینده تهران، محمود صادقی و احمد مازنی، از وزیر اقتصاد خواستار توضیح شدند. «ایرنا» در تاریخ دوم خرداد ۱۳۹۶ از قول عضو هیئت‌رئیس مجلس وصول سؤال از محمود صادقی را اعلام کرد و خود نیز توضیح داد که «بنده از وزیر اقتصاد این سؤال را دارم که توضیح دهند مقصود ایشان از حدود قانون و موازین شرعی چیست؟ کدام قانون اجازه می‌دهد وجوه دولتی به حساب‌های شخصی واریز شود؟ به ویژه اینکه بخش قابل توجهی از این وجوه واریزی متعلق به اشخاص حقیقی و اصحاب دعوا در محاکم حقوقی و کیفری و بعضاً متعلق به متهمان در دادسراهاست که بابت قراردادهای وثیقه و تودیع احتمالی در صندوق دادگستری واریز می‌شود.» اما، رئیس قوه قضائیه در سخنان خود در گردهمایی بسیجیان کشور، روز ۳ خرداد ۱۳۹۶، این موضوع را به دو رئیس پیشین قوه قضائیه نیز تعمیم داد و اصل آن را براساس اجازه‌ی آیت‌الله خامنه‌ای دانست و گفت: «حساب‌هایی که به‌دروغ به‌عنوان حساب‌های شخصی رئیس قوه قضائیه معرفی کرده‌اند از سال ۷۴ و نه تنها در دوره بنده بلکه در دوره رؤسای قبلی و اسبق قوه قضائیه نیز بوده و با اجازه رهبر معظم انقلاب اموالی که به‌نوعی به قوه قضائیه مربوط می‌شد به‌نام خود قوه قضائیه و نه به‌نام رئیس قوه قضائیه در این حساب‌هاست. بنابراین بحث واریز هزار میلیارد تومان به حساب شخصی رئیس قوه صددرصد کذب است» اما، گزارش‌های روزنامه‌نگاران متخصص این ماجرا را پرحاشیه‌تر از آن می‌دانند که رئیس قوه قضائیه و حتی وزیر اقتصاد گفته‌اند و روایت دیگری از این فساد دارند: «ماجرای این حساب‌ها، ۲۴ مرداد سال ۷۷ در روزنامه‌ها با انتشار نامه محسن نوربخش، رئیس وقت بانک مرکزی، افشا شد. او خبر داده بود بازرسان این مرکز در حین بازرسی کشف کرده‌اند مبلغ ۳.۵ میلیارد تومان از حساب دولتی وزارت دادگستری به حساب شخصی علی رازینی، رئیس دادگستری استان تهران، واریز شده است. نوربخش در نامه‌ای به محمد خاتمی، رئیس دولت هفتم، نوشته بود که «ظاهراً در سال ۷۳ مقرر می‌شود برای کمک در امر معیشتی برخی قضات و کارکنان اداری وزارت دادگستری، از منافع بانکی مشروع بخشی از مبالغی که به حساب آنها واریز می‌شود، زیر نظر رئیس قوه قضائیه استفاده شود». نوربخش اضافه کرده بود با این مجوز، در سال ۷۴ «چهار حساب سپرده سرمایه‌گذاری بلندمدت هر کدام به مبلغ پنج میلیارد ریال به‌نام علی رازینی در بانک ملی شعبه کاخ دادگستری واریز می‌شود». بعدتر در تاریخ ۲۲ اسفند سال ۷۵ نیز «۳۰ هزار فقره سپرده سرمایه‌گذاری بلندمدت به مبلغ ۱۵ میلیارد ریال به‌نام علی رازینی، نزد بانک ملی شعبه کاخ دادگستری ایجاد می‌شود». به‌نوشته رئیس بانک مرکزی، به‌جز این حساب‌ها، یک حساب جاری به شماره ۱۳۱۱۲ نیز به حساب رئیس دادگستری استان تهران افتتاح شده بود تا سود سپرده‌ها که تا پایان تیرماه آن سال، ۱.۵ میلیارد تومان برآورد شده بود، به آن حساب واریز شود. این مورد آخر، شماره حسابی بود که بعد از رسانه‌ای شدن مشخص شد مردم مواردی از جمله پرداخت جریمه‌های استفاده از ماهواره را به همین شماره واریز می‌کردند. نامه نوربخش به رئیس‌جمهور وقت، دقیقاً برعکس ادعای علی طیب‌نیا، وزیر

اقتصاد دولت حسن روحانی، است که به تازگی در گفت‌وگویی در شبکه دوم تلویزیون گفت «حساب‌های قوه قضائیه با هماهنگی خزانه‌داری کل کشور و بانک مرکزی در سیستم بانکی کشور قرار گرفت».

به‌هرروی، انتشار نامه نوبخش شروع بحث‌های سیاسی و اقتصادی در ایران بود. حقوقدانان، اقتصاددان‌ها و سیاستمداران خواستار پاسخگویی مسئولان قوه قضائیه بودند. آنها می‌خواستند توضیح داده شود که چرا این حساب‌ها ایجاد شده است و سود آنها به چه استفاده‌ای رسیده است. اما هر چه فشارها و سؤال‌ها بیشتر شد، نه تنها آیت‌الله یزدی، رئیس دستگاه قضا و شخص علی رازینی بلکه هیچ کس دیگری در این قوه هرگز راجع به حساب‌های پنهانی و شخصی پرابهام سخنی نگفت و موضع‌گیری نکرد.... در خلاء ورود دستگاه‌های ناظر و مسئول، و حتی مجلس محافظه‌کار، این روزنامه‌ها بودند که موضوع را پیگیری می‌کردند و خواستار موضع‌گیری شفاف مسئولان قوه قضائیه بودند. بر خلاف اینکه ۱۸ سال بعد، حالا رسانه‌ها به دلیل محدودیت‌ها و فشارها، در موضوع حساب‌های شخصی صادق لاریجانی کمتر قدرت مانور دارند و وارد نمی‌شوند. ...

در مرداد سال ۷۷، سیاستمداران و حقوقدانان معتقد بودند بازگشایی این حساب‌ها، برداشت و جابه‌جایی وجوه عمومی است و تصرف غیرمجاز در آن محسوب می‌شود. در نتیجه اقدامی خلاف قانون و جرم است. به‌علاوه به‌واسطه اینکه وجوه امانت، جز با اجازه صاحب امانت که مردم باشند، قابل تصرف و تغییر و تبدیل نیست، حساب‌های قوه قضائیه اشکال شرعی دارد. موضوع دیگری که محل ایراد واقع شده بود، استقلال قضاوت بود. منتقدان می‌گفتند پاداش به قضاوت، حتی برای تأمین تنگناهای معیشتی، استقلال آنان را زیر سؤال می‌برد و از آنها قاضیانی در حد «زیردستان حرف‌شنو» می‌سازد. به‌ویژه آنکه چه منطقی در تخصیص این پاداش‌ها وجود دارد، وقتی به تصمیم شخصی یک فرد منوط است؟ حتی تعدادی از قضاوت در نامه‌ای خواستار آن شده بودند که دادگستری تهران توضیح دهد سود حساب‌های مزبور را به چه اشخاص و حوزه‌هایی تخصیص داده است؟ انتقادات تنها در همین سطح هم باقی نماند و رنگ و بوی سیاسی به خود گرفت، برخی فعالان سیاسی می‌گفتند این شبهه وجود دارد که هزینه‌های گروه‌های فشار از این طریق تأمین می‌شود. در مقابل رسانه‌ها و چهره‌های اصولگرا از اقدام قوه قضائیه دفاع می‌کردند و می‌گفتند سود آن «برای بهبود امور فرهنگی کشور» صرف شده است. وقتی واکنش‌ها بالا گرفت، روزنامه کیهان و نشریه ارزش‌ها، گفت‌وگویی از «یک مقام مسئول» قضایی منتشر کردند که هویت آن نامشخص بود و گفته بود که «برای انجام کارهای برزمین مانده دادگستری و انبوه پرونده‌هایی که در انتظار رسیدگی می‌باشند و نیز ناکافی بودن اعتبارات، از ریاست قوه قضائیه کسب تکلیف شد و ایشان از رهبر معظم انقلاب درخواست کردند به دادگستری تهران اجازه دهند مبالغی از وجوه امانی را در بانک سرمایه‌گذاری کند و سود حاصل از آن را مصرف نماید و رهبر معظم انقلاب با این پیشنهاد موافقت کردند». او واریز شدن پول‌ها به حساب علی رازینی را به دلیل تعلق نگرفتن سود



بانکی به شخصیت‌های حقوقی (همچون دادگستری) عنوان کرده بود. این گفت‌وگو کمی هم رنگ تهدید به خود گرفته بود و همان مقام مسئول افراد و مطبوعاتی که موضوع حساب‌های دادگستری را پیگیری کرده بودند، از گزاره‌هایی معرفی کرده بود که با آنها برخورد قضایی شده یا در انتظار برخورد قضایی هستند.

بلافاصله پس از انتشار این مصاحبه، بانک مرکزی ایران اطلاعیه‌ای صادر و اظهارات آن مقام قضایی ناشناس را تکذیب کرد. این بانک اعلام کرد که درخواست بازگشایی این حساب‌ها از آیت‌الله خامنه‌ای، به‌طور مستقیم توسط شخص علی رازینی انجام شده است و با اینکه طبق توافق صورت گرفته می‌بایست حساب به نام دادگستری ایجاد شود؛ اما «در این خصوص رئیس دادگستری هیچگونه مکاتبه‌ای با بانک مرکزی نداشته است». بانک مرکزی با استناد به مواد قانونی تصریح کرده بود که این وجوه باید به خزانه عمومی واریز شود و متخلف مجرم است. وقتی کار به اینجا رسید و هیچ‌کدام از مقام‌های قضایی به‌ویژه شخص آیت‌الله یزدی، رئیس وقت این قوه قدیمی برای پاسخگویی برنداشتند، محمد خاتمی، رئیس‌جمهور وقت، دستور تشکیل کمیته‌ای ویژه برای رسیدگی به ماجرا را «با حفظ آبروی افراد» صادر کرد. اما این آخرین تلاش نهادهای مسئول درباره این حساب‌ها بود. بعد از آن تکلیف این کمیته، اعتراض‌ها و سرنوشت حساب‌های رئیس دادگستری روشن نشد. آن ماجرا در لابه‌لای خبرها و اتفاقات پست سر هم آن روزهای ایران به تاریخ سپرده شد. حالا ۱۸ سال بعد، تعداد آن پنج حساب و ۳۰ هزار فقره سرمایه‌گذاری علی رازینی، با سود ۱۰۵ میلیارد تومان، به ۶۳ حساب بانکی به نام «صادق آملی لاریجانی» رئیس قوه قضائیه با سود سالانه ۲۵۰ میلیارد تومان رسیده است.^[۷] وزیر اقتصاد دولت یازدهم همچنین در کمیسیون مجلس گفته بود: «اگر مبنای شرعی آن را می‌خواهید که خب رئیس قوه قضائیه، قاضی‌القضات کشور است، مجتهد است و مرجع قضا هم هست. ما یاد گرفته‌ایم که قاضی می‌تواند در جان و مال افراد حکم بدهد و دخالت کند. قطعاً تشخیص ایشان در جنبه‌های شرعی موضوع را از بنده بهتر است.»^[۸] و اضافه کرده بود: «هزینه‌های قوه قضائیه زیر نظر معاون اول قوه قضائیه و معاون اداری مالی خرج می‌شود و گزارش آن هم برای برخی از نهادهای مسئول ارسال می‌شده است. اما ما به‌عنوان خزانه در جریان آن نیستیم، چون مجوز خاصی گرفته و از فرایند خزانه معاف شده است.»^[۹]

۲/۱/۱- از «عدول» عهد ماضی تا «خریدوفروش شهادت» امروز: بازگشت به «عدول» پیش از مشروطیت: نمونه دیگری از فساد در قوه قضائیه را می‌توان در «خریدوفروش شهادت» دید. احمد کسروی در کتاب «زندگانی من» آنجاکه از مأموریت خود در زنجان صحبت می‌کند به موضوعی تاریخی اشاره می‌کند که خود از زبان آشنایان و خویشان شنیده بود و نه تنها از لحاظ

۷- فروش امیرشاهی، رادیو فردا، ۴ آذر ۱۳۹۵

۸- فروش امیرشاهی، رادیو فردا ۱۸ بهمن ۱۳۹۵

۹- همان

تاریخی که برای امروز ما از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. هرچند که تفضیل شرح کسروی شاید مقاله‌ی ما را بیش از آنچه بایسته است، دراز کند، از آنجاکه امروز ما شاهد برگشت یک صفحه‌ی دیگر از تاریخ رقم‌خورده‌ی خود هستیم، ذکر آن را ضروری می‌دانیم. خاصه آنکه سخن کسروی در اینجا شیرینی حکایت‌ها را دارد:

"... ملایان گردن‌کلفتی در زنجان می‌بودند که می‌باید گفت: دست‌نخورده می‌بودند. به این معنی جنبش مشروطه که در همه‌جا از شکوه ملایان کاسته و نیروی آنها را کم گردانیده بود در زنجان مشروطه ریشه‌ی ژرفی پیدا نکرده و چیزی از دستگاه ملایان کم نگردانیده بود. ده دوازده تن هریکی خود را مجتهد می‌نامید و فتوی می‌داد و بسیاری از آنان هر کدام یک‌دسته ملا و سید به‌گرد سر می‌داشت که کاری جز بودن در پیرامون آقا نمی‌داشتند و از آن دستگاه نان می‌خوردند. داستان «عدول»^{۱۰} که در تبریز و دیگر شهرها پیش از زمان مشروطه به هم خورده بوده اینجا به حال خود می‌ماند، چون خوانندگان معنی «عدول» و داستان آنها را نخواهند دانست می‌باید روشن گردانم: باید دانست در قرآن دستور بوده که کسی چون وامی گرفت نویسنده‌ی آن را بنویسند [اذا تداینتم بدین فاکتویه] و دو تن نیز گواه باشند [استشهدوا شهیدین من رجالکم].

این دستور که می‌بوده چه‌بسا که درباره‌ی گواهان دشواری پیش می‌آمد. زیرا هرکسی به آن تن در نمی‌داده. آنگاه کسانی که گواه شده بودند به‌هنگام نیاز به آسانی پیدا نمی‌شدند که بیایند و گواهی دهند. این است در زمان خلفای عباسی چنین نهاده شده بود که کسانی از راست‌گویان برگزیده شوند و کارشان همان گواهی باشد. به این معنی در پیرامون هر داوری چند تن باشند که هرکه نیاز پیدا کرد دو تن از آنان را گواه وام‌دادن گردانند و سپس هم که نیاز افتاد و در نزد داور گواهی دهند. این کسان را خلیفه برمی‌گزیده و «عدول» نامیده می‌شده‌اند. ما گاهی داستانی از آنها را در تاریخ می‌یابیم.

چنانکه گفتم این «عدول» برای دو کار می‌بوده‌اند: یکی آنکه وامی که داده می‌شود به آگاهی آنها باشد. دیگری آنکه اگر وام‌گیر انکار کرد و کار به دعوی کشید اینان بیایند و گواهی دهند. لیکن کم‌کم کسانی پیدا شده بوده‌اند که تنها به کار دوم می‌پرداخته‌اند به این معنی کسی که دعوائی پیدا می‌کرده، راست‌و‌دروغ، می‌توانسته که دو تن از «عدول» را مزدور بگیرد که آنان بیایند و به‌سود او گواهی دهند. این‌گونه «عدول» چندان فراوان می‌بوده‌اند که کارشان به رسوائی کشیده و خودبه‌خود از میان رفته‌اند. در تبریز تا صد سال پیش می‌بوده‌اند و داستان‌هایی از آنان به یادگار مانده که من در زمان نوری از پیرمردان شنیده بودم و اینک

۱۰- در معنای واژه‌ی «عدول» در لغت‌نامه دهخدا: "عدول [ع]: (ع ص): گواه، مقبول. مرد راست‌گو و بسیار عادل. (آندراج): پس فرستاد آن طرف یک دو رسول / حاذقان و کافیان بس عدول (مولوی) // عدول [ع] (ع ص)، جمع عادل (منتهی‌الارب) || ج عدل. (آندراج). مردم عادل. عادلان: تا در حضور جماعتی از اعیان و عدول و ثقات قصه حال از قبه تا رکه و از اول تا آخر بگویند (سندباد نامه) "در فرهنگ سخن: (ا). (قد). (ج. عادل) افرادی که برای شهادت دادن در محضر قاضی صالح شناخته می‌شدند: تنی چند از بزرگان عدول که در مجلس [قاضی] بودند، زمین خدمت ببوسیدند. (سعدی)"



یکی را یاد می‌کنم:

در تبریز بازرگانی سوار اسب شده می‌خواسته به سفر برود؛ در خیابان یکی از نیرنگ‌بازان جلو[[اش را گرفته و می‌گوید: اکنون که به سفر می‌روی پس آن وام خود را بپرداز و برو. خواستش این می‌بوده که به آن بهانه پولی بگیرد. بازرگان یکه می‌خورد و می‌گوید: من هیچ شما را نمی‌شناسم. چه وامی به شما دارم؟ بازرگان چون مرد ساده‌ای می‌بوده ایستادگی می‌کند و درمیانه‌های وهوی برمی‌خیزد و مردم گردآمده آنها را می‌برند به محکمه یکی از مجتهدان. همان‌که از در درمی‌آیند یکی از «محکمه‌شاگردان» که به جای وکلای امروزی می‌بودند خود را به بازرگان رسانیده و می‌گوید: «می‌خواهی من وکیل شما باشم و دفاع کنم؟» می‌گوید: «می‌خواهم». می‌گوید: «شرط‌اش آن است که خودت حرف نزنی». بدین‌سان می‌روند به نزد مجتهد. نیرنگ‌باز یا مدعی «طرح دعوی» می‌کند: «این حاجی فلان مبلغ پول به من وام‌دار است و امروز دیدم که می‌خواهد وام خود را نداده سفر کند. این بود جلو[[اش را گرفتم و به اینجا آمدم.» مجتهد از بازرگان می‌پرسد: «به دعوی مدعی چه جواب می‌دهی؟» بازرگان می‌گوید: «من وکیل می‌دارم»، و آن محکمه‌شاگرد زبان گشاده چنین می‌گوید: «بلی آقا، موکل من به او وام‌دار می‌بوده ولی وام خود را پرداخته است و گواهی هم هستند که حاضرند گواهی دهند». این را می‌گوید و بیرون می‌رود که گواهی بی‌آورد. بازرگان سخت در شگفت می‌شود که این چه بازی[[است؟! من کی به این وام‌دار می‌بودم؟! کی پرداخته‌ام؟! گواه کجاست؟! بی‌گمان می‌شود که محکمه‌شاگرد با آن نیرنگ‌باز هم‌دست بوده‌اند و بدین‌سان او را بگیر انداخته‌اند. در این اندیشه می‌بوده که می‌بیند محکمه‌شاگرد بازگشت و چهار تن مردانی با عمامه و ریش، لب‌جنبان و تسبیح‌گردان با خود آورد و آنان را نشاند و گفت: «شهود حاضرند». سپس گواهان یکایک به‌سخن پرداخته چنین گواهی دادند: «ما بودیم و دیدیم که این حاجی فلان مبلغ پول از بابت دین شرعی خود به این آقای فلان حاضر تأذیه کرد». این گواهی را می‌دهند و مجتهد حکم به «رد دعوی» می‌دهد. بازرگان چون بیرون می‌آید محکمه‌شاگرد به او می‌گوید: «چهارتا پناباد به من بده: بازرگان چهار پناباد یا چهار شاهی نقره به او می‌دهد و او به هریکی از گواهان یک پناباد می‌پردازد». بازرگان می‌گوید: «من از شما بسیار خشنودم و هرچه بخواهید خواهم داد. ولی بگوئید که چرا بایستی شما وام‌گرفتن را بپذیرید و بخستید که ناچار بشوید دعوی پرداخت کنید و این گواهان را بیاورید؟ ... من که وامی از او نگرفته بودم» می‌گوید: «داستان این[[است: این کسان را که در این‌وآن گوشه حیاط می‌بینید که با ریش‌های شانه کرده دراز و عمامه‌های بزرگ ایستاده‌اند و لب می‌جنابند و تسبیح می‌گردانند «عُدول» این دستگاه شرعی هستند. اینها هرروز در اینجا هستند و کارشان همان[[است که کسی به گواهی دادن‌شان پِتَرک و پولی به‌اندازه بزرگی و کوچکی دعوی به ایشان بپردازد. اکنون سخن در آن[[است که من اگر دعوی را نپذیرفته انکار کرده بودم گواه آوردن به گردن مدعی می‌افتاد و او پا می‌شد و چهار تن از اینها را مزدور می‌گرفت و می‌آورد. آنگاه ما دیگر چاره‌ای نداشتیم. من دانسته و فهمیده از راه انکار درنیامدم و دعوی پرداخت

کردم که دلیل آوردن و گواه گذرانیدن به‌گردن ما باشد و دیدید که از همان راه کار را پیش بردم.»

بازرگان می‌پرسد: «آخر این کسان در اینجا چرا هستند؟... آقای مجتهد چرا آنها را دور نمی‌راند؟» محکمه‌شاگرد سری تکان داده و می‌گوید: «خدا پدرت بیامرزد. اینها پیرامونیان آقا هستند. آقا اگر خواست به جایی برود اینها باید در جلو و در پشت سر آقا راه بروند و افزار شکوه و بزرگی آقا باشند. چون پولی از آقا نمی‌گیرند ناچار باید از این راه روزی خود را درآورند. من هم یکی از اینها هستم. چیزی که هست من همیشه می‌کوشم که به کسان گیرافتاده و خامی همچون شما کمک کنم و روزی خود را از آن راه در می‌آورم»^[۱۱]

اما ما امروز شاهد به‌راه افتادن و عادی شدن رسم فاسدی هستیم که به‌گفته‌ی کسروی پیش از مشروطیت برچیده شده بود. سربرآوردن دوباره‌ی شهادت فروشی! پس از سال‌ها یکی از روزنامه‌های تهران گزارشی در این خصوص تهیه کرد. هرچند دست‌وپا شکسته بودن این گزارش اطلاع کاملی به خواننده خود نمی‌دهد اما، همین قدر را نیز باید پاس بداریم و جسارت نشریه را بستانیم چه می‌دانیم پابرسر دم قوه قضائیه نهادن امری است خطرناک و نشریه را می‌تواند با تعطیلی و گزارش‌دهنده را با زندان روبه‌رو کند. نشریه «شهروند» (۲۳ بهمن ۱۳۹۵) در گزارشی با عنوان «فقط شهادت می‌دهیم، قسم نمی‌خوریم» به این امر می‌پردازد: "بازار شاهدان دروغین ظهر به بعد باز می‌شود، دکان‌شان بن‌بست‌های پس‌وپیش میدان ونک است. یکی، دوتا نیستند اما، برای پیدا کردن‌شان باید پرس‌وجو کرد... همه‌چیز بین‌شان رمزی است، فقط اسم کوچک‌شان را می‌گویند و رنگ موتور و محل قرار. ... برای آنها فرقی نمی‌کند پرونده دیه باشد یا قتل، انحصار ورثه باشد یا مهریه، پول‌شان را می‌گیرند، شهادت‌شان را می‌دهند و می‌روند. آنها سال‌هاست می‌دانند چطور بدون قسم خوردن شهادت بدهند. رضا روبه‌روی مرکز خرید روی موتور مشکی رنگی نشسته و منتظر مشتری است. شماره مهدی را می‌دهد و می‌گوید: «سفارش مرا بکنی‌ها، بگو موتور مشکیه، شماره‌ات را داد.» مهدی رئیس گروهی از شهادت‌فروشان است، چندتایی از موتورسوارهای اطراف میدان ونک برایش کار می‌کنند.

مهدی می‌گوید: «قرارمان یک ساعت دیگر جلوی بانک بالای میدان، اگر دیرتر رسیدی هم من تا شب هستم.» یک ساعت بعد، آفتاب بالای سر میدان ایستاده، از دور که می‌آید با مغازه‌دارها خوش‌ویش می‌کند. او را می‌شناسند. اول از همه می‌پرسد: «خب، موضوع پرونده چیه؟»... از راه‌وروش کارش می‌گوید: «از اول بگم ما قسم نمی‌خوریم، فقط شهادت می‌دهیم، هر پرونده‌ای هم شاهد و نرخ خودش را دارد، پرونده‌های ضرب‌وشتن دم‌دستی و ساده‌تر هستند. ارزان‌تر درمی‌آید.»... «ما اصولش را می‌دونیم، بچه‌ها کارشون را بلدن، خیالتون راحت، رأی به نفع شما می‌شه.»... «نرخ هر پرونده چقدر است؟ برای پرونده‌های معمولی ۵۰۰ هزار تومان می‌گیریم. پول را هم اول کار تمام و کمال می‌گیریم. / تخفیف نمی‌دین؟ ای بابا ۵۰۰

۱۱- احمد کسروی، «زندگانی من. ده سال در عدلیه، چرا از عدلیه بیرون آمدم»، نشر وپخش کتاب، شهریورماه

۲۵۳۵، افست رشديه، تهران، ص. ۱۵۴-۱۵۷



فروریختن ساختمان پلاسکو، آیینی وضع ما

تومان که چیزی نیست. پرونده‌های ما تا ۳۰، ۴۰ تومان هم می‌رسد. «مدام پاشنه کفشش را یا روی زمین می‌کشد یا به دیوار می‌کوبد، بین حرف‌هایش میان‌بُرهایی هم برای زودتر بسته‌شدن پرونده سراغ دارد، آتشی به سیگارَش می‌اندازد و ادامه می‌دهد: «برای راحت‌تر شدن می‌شه شاهد‌ها را محضری کرد، همین‌جا داخل دفترخونه، مدارک را برابر اصل می‌کنن، می‌شه این مدارک را به قاضی داد و شاید احتیاجی هم به حضور شاهد‌ها در دادگاه نباشه.» «هزینه محضری کردن شاهد‌ها با شماست؟ /

نه دیگه. اون ۵۰۰ تومان اول را بچه‌ها جداگانه می‌گیرن، هزینه برابر اصل کردن مدارک با مشرتبه. برای هر نفر ۸۵ تومان.»... «ما سال‌هاست تو این کاریم، بار اول دومون که نیست. دست و دلت نلرزه. شاهد روز مقرر میاد دادسرا و شهادت میدی که من وجدانی اون‌جا بودم و دیدم. اینهارو یه جوری میگه که طبیعی باشه و مشکلی پیش نیاد. مطمئنی؟ / بله مطمئن. تو باید تو این کارها تجربه داشته باشی، خبره باشی، من ۱۵ ساله که کارم اینه، از ۱۷ سالگی این‌جام. الان ۳۲ سالمه.»

تلفنش زنگ می‌خورد. انگار مشتری دیگری در راه است. حرفایش را تمام می‌کند و می‌رود. «شمارم رو که داری؟ موعد دادگاه نزدیک بود زنگ بزنی، هماهنگ می‌کنیم.»

«شوهرم آدم خریده، به دروغ شهادت داده و حقم را خورده، یک‌ساله دنبال مهریه و نفقه‌ام. رأی به نفع شوهرم صادر شد، فقط به خاطر شهادت دروغ، شامدی که خریده بود. از کجا خرج زندگیم‌رو بیارم...» لباسش هم ماتم حکم صادرشده را دارد، سرتاپا سیاه. دانه‌های اشک صورتش را می‌شویند و می‌ریزند روی لب‌هایش، بغضش را فرو می‌دهد. حیاط دادگاه را ترک می‌کند. مردم هم بی‌خبر از حضورشان نیستند. ساختمان نقره‌ای مجتمع قضائی خانواده ونک، مرکز تجمع خیلی از عابرنانی است که از بد روزگار گذرشان به این‌جا افتاده. یک شهادت دروغ کافی است تا روزگار جور دیگری شود و درهم بپیچد. ایستگاه آخر خاطره‌های مشترک.

«گوشی‌هاتون رو اونور تحویل بدید بعد بیااید»، گشت خواهران دادگاه است. نگاه سرسری به ساک دستی‌ات می‌اندازد این‌قدر که مطمئن شود تلفن همراه نداری، اجازه عبور می‌دهد. آسانسور خراب است. بعضی‌ها عجله دارند، پله‌ها را دوتا یکی می‌دوند.

روبه‌روی پله‌های طبقه پنجم نشسته، ریشه‌های سفید موهایش از زیر روسری دیده می‌شود. ۳۰ سال را رد کرده و برای طلاق آمده، باردار است. آن‌طرف‌تر، سمت راست راهرو، مردی به قاب سفید دیوار خیره است.

... تابلوی روی دیوار روبه‌رو قانونی را یادآوری می‌کند: «بدان تا مبتلا نشوی. ماده ۶۵۰ قانون مجازات اسلامی: هرکس در دادگاه نزد مقامات رسمی شهادت دروغ بدهد به سه ماه و یک

روز تا دوسال حبس و پرداخت جزای نقدی محکوم خواهد شد.»

۲/۱ - فساد در شهرداری

به جرئت می‌توان گفت که در وضعیتی چون امروز و امروزها کسی نمی‌تواند از دامنه و میزان فساد در شهرداری در سال‌های اخیر آگاه شود. میلیاردها پول بی‌هیچ حساب و کتابی جابه‌جا شده است و از این‌وآن گرفته‌اند که نه در دفتری به ثبت رسیده است و نه کسی رقم دقیق آن را می‌داند. درباره‌ی همین‌ها هم که صحبت می‌شود آن‌چنان پنهان‌کاری و حساب‌سازی شده است که حتی همین مقدار که گاهی است در برابر کوه، در پرده ابهام پوشانده شده است. تنها و تنها در موقعیتی خاص و با عزمی ملی و با تشکیل کمیسیونی از افراد صالح و قانون‌مدار می‌توان از بُعدهایی از این فساد گسترده پرده برداشت. هرچند همواره شهرداری‌ها به‌علت امکانات فراوان و اختیارات فراقانونی اعمال‌شده یکی از حلقه‌های فساد بوده‌اند، در دو دوره‌ی اخیر شهرداری تهران بُعدهای فساد به رقم‌های نجومی رسیده است. و به‌علت آمیخته شدن قدرت شهرداری‌ها با مرکزهای قدرت قدرت‌مند و ناپاسخگو و نامسئولیت‌پذیر، این فساد به‌درجای رسیده که در تاریخ معاصر ما نمونه‌ای نمی‌توان یافت. ما در اینجا تنها به یکی، دو مورد اشاره می‌کنیم که در حقیقت نمونه‌هایی هستند از فساد گسترده در شهرداری. در دوران احمدی نژاد اختلاسی صورت گرفت که برابر کل بودجه عمرانی یک سال شهر تهران بود و دست‌کم ۳۰۰ میلیارد تومان هزینه‌های بدون سند وجود داشت اما، شهردار بعدی، قالیباف، از ورود مجلس برای تحقیق و تفحص جلوگیری کرد و بر آن مَهر سکوت زد و هرگز نه خود در پی بر ملاکردن آن بود و نه به کسی اجازه داد که به آن بپردازد. در اینجا تنها به موضوع واگذاری نجومی املاک شهر تهران و یکی از نمونه‌های بخشش‌های شهردار تهران، قالیباف، به نورچشمی‌ها اکتفا می‌کنیم:

۱-۲/۱- املاک نجومی:

روزنامه «شرق» در سوم شهریور ۱۳۹۵ در مطلبی با عنوان «۲ هزار میلیارد تخفیف و تقسیط» پرده از یکی از فسادهای شهرداری تهران برداشت. در ۷ شهریور ۱۳۹۵ روزنامه «شهروند» نوشت: "مدتها بود که اخباری غیرمستند و تأییدنشده مبنی بر واگذاری املاک به برخی اعضا و کارمندان شورای شهر تهران و چندین تعاونی در بعضی سایت‌های خبری منتشر می‌شد ولی هیچ منبع رسمی آن را تأیید نمی‌کرد تا اینکه سه‌شنبه گذشته و در جلسه علنی شورای شهر، «غلامرضا انصاری» و «احمد حکیمی‌پور» از ورود سازمان بازرسی کل کشور به این پرونده خبر دادند و در تذکراتی، از رئیس شورای شهر خواستند که نامه بازرسی کل کشور را در اختیار اعضا قرار دهد. اگرچه در آن جلسه «مهدی چمران» دریافت چنین نامه‌ای از سازمان بازرسی را تکذیب کرد، اما این تکذیب به معنای ورود این سازمان نظارتی به پرونده واگذاری املاک



توسط شهرداری نبود و حالا بعضی اعضای شورای اسلامی شهر تهران در گفت‌وگو با «شهروند» با تأیید این موضوع، از لزوم دسترسی اعضا به اسناد این پرونده می‌گویند و بر پیگیری این تخلف تأکید می‌کنند و حکیمی پور، عضو شورای شهر در مصاحبه خود با همین نشریه گفت که بر اساس اخبار دریافتی‌اش از گزارش سازمان بازرسی کشور، «میزان» تخلف شهرداری در واگذاری این املاک به تعاونی‌ها ۱۵۰ میلیارد تومان و «تخلف» در فروش به افراد دو هزار و ۲۰۰ میلیارد تومان است.

دو روز بعد، ۹ شهریور ۹۵، سایت «معماری‌نیوز» تصویر نامهی سازمان بازرسی کشور را منتشر کرد که در آن شهرداری به «ارتشاء، اختلاس و کاهبرداری» و «تضییع اموال عمومی» به مبلغ ۲۲۰۰ میلیارد تومان متهم شده بود. همچنین این سایت براساس آمار و جدولی که به‌ریز نام افراد و مساحت و محل (اغلب نقاط گران‌قیمت تهران) خانه‌های دریافتی آنها را اعلام و مشخص کرده بود، شهرداری تهران یک میلیون و ۱۰۰ هزار متر مربع زمین، خانه ویلایی و آپارتمان (یک‌بار دیگر به این رقم یک میلیون و ۱۰۰ هزار متر مربع دقت کنید!)، با تخفیف‌های «ویژه» و «فراتر از ویژه» به ارزش «چند هزار» میلیارد تومان را به «افراد خاص» واگذار کرده است. براساس سند افشاگرانه‌ی سایت «معماری‌نیوز»، این خانه‌ها به صد شخص حقوقی و حدود ۱۵۰ نفر شخص حقیقی واگذار شده است. درمیان نام‌های اعلام‌شده نام ۷۲ نفر از «مدیران ارشد شهرداری و همکاران شهردار» و محسن پیرهادی، الهه راستگو، معصومه آباد، هادی ساعی و ابولفضل قناعتی از اعضای شورای شهر تهران و دو تن از خبرنگاران صداوسیما به‌چشم می‌خورند. محسن سرخو، عضو شورای شهر تهران گفت که برخی از اعضای شورای شهر تهران «با نام دوستان یا اعضای خانواده‌شان» این املاک را خریداری کرده‌اند. محمود صادقی، نماینده‌ی معترض تهران در مجلس، با اشاره به واگذاری این املاک گفت که شهرداری تهران «علاوه بر اینکه خود با فساد سازمان یافته مواجه است با تطمیع برخی سازمان‌ها و نهادها فساد را به مراکز دیگر کشور نیز کشیده است».

به‌دنبال ازپرده‌بیرون افتادن این فساد بزرگ، روزنامه‌های نزدیک به دولت به افشای آن پرداختند و روزنامه‌های مخالف دولت، بدون پرداختن به اصل این تخلف افشای این موضوع را «سیاسی‌کاری» جناح رقیب ارزیابی کردند. و برای نخستین بار قوه قضائیه بعد از روشن شدن این ماجرا وارد عمل شد و به توضیح جزئیاتی از این فساد پرداخت. محمد جعفر منتظری، دادستان کل ایران در یک‌مصاحبه تلویزیونی زنده در شب ۶ آبان ۱۳۹۵ در خصوص واگذاری این املاک از «تخلف قطعی» در شهرداری یاد کرد و ضمن رد وجود «فساد سازمان‌یافته»! در شهرداری، گفت در مجموع ۴۵ نفر «خارج از ضابطه قانونی» از شهرداری ملک گرفته‌اند. او اضافه کرد که این ۴۵ نفر، مدیران شهرداری و خارج از شهرداری بوده‌اند که بدون آنکه عضو تعاونی باشند به‌طور مستقیم از شهرداری آپارتمان گرفته‌اند. همچنین او اعلام کرد که ۱۵۰ نفر از مدیران مجموعه شهرداری تهران که برخلاف آن ۴۵ نفر عضو تعاونی شهرداری بوده‌اند، با تخفیف ملک گرفته‌اند اما، به آنان «بیش از آنچه باید» تخفیف داده شده است. البته دادستان

کل برای کاستن تأثیر و دامنه‌ی انتقاد به فسادهای نظام‌یافته‌ی درون نظام «با بیان اینکه عده‌ای در تلاش‌اند تا اعتماد مردم نسبت به مسؤولان نظام را سلب یا کم کنند، این موضوع را برگرفته از تأثیرگذاری نظام اسلامی ایران در جهان و منطقه دانست و گفت: نظام اسلامی ایران تنها نظامی است که حرف‌های جدید برای بشریت دارد و توانسته است افکار عمومی را جلب کند، در جهان سوم به خصوص نسبت به مظلومان و مستضعفان اثرگذاری داشته و در منطقه قدرت خود را به نمایش گذاشته است.»! (آفتاب نیوز، ۲۳ آذر ۱۳۹۵)

اما، به‌رغم همه‌ی این مدرک‌ها و فهرست به‌ریزشده و دقیق سازمان بازرسی کل کشور، قالیباف بارها تأکید کرد که تخلفی صورت نگرفته است. و مهدی چمران رئیس شورای شهر اصولاً منکر سوءاستفاده‌ی چند تن از اعضای شورای شهر در جریان املاک نجومی شد اما، یاشار سلطانی مدیر مسئول سایت معماری نیوز به‌اتهام انتشار اسناد محرمانه بازداشت شد! آنچه در این ماجرا به‌روشنی دیده شد هم‌دستی رئیس شورای شهر، چمران، و اکثریت اعضای شورای شهر با شهردار و کوشش جمعی آنان برای لاپوشانی این فساد گسترده بود. تاب‌دانجاکه یکی از اعضای شورای شهر هم در گفت‌وگو با «شهروند» می‌گوید که «در دوره‌های گذشته اختیاراتی به شهردار داده‌شده که فراقانونی است. اعضای شورا یک سری طرح و لوایحی را تصویب کردند که اختیارات فراوان به شهردار می‌دهد و در این شورا با طرح محدود کردن اختیارات شهردار قصد داشتیم این موضوع را اصلاح کنیم که ابتدا حدود ۲۲ نفر آن را امضا کردند و در نهایت به ۱۱ رأی رسید.»

قالیباف، شهردار تهران، هم به‌جای توضیح همچنان بر تخلف آشکار و دزدی انجام شده تأکید گذاشت و اعلام کرد «بنده به‌عنوان محمدباقر قالیباف» موضوع مسکن و درما کارکنان را «با افتخار» پیگیری می‌کنم!

گسترده‌ی این فساد و پیامد وسیع برملاشدن آن در افکار عمومی آن‌چنان بود که مجلس را هم مجبور کرد که به آن بپردازد و همان‌طور که بارها شاهد بوده‌ایم به‌ظاهر با مردم «همراه» شدند تا با به‌درازآکشاندن بررسی و رسیدن به زمانی که هیچ اثری از هیجان موضوع در میان مردم خبری نیست، بی‌سروصدا موضوع را «دوستانه» فیصله بدهند. در شهریور ۱۳۹۵ تعدادی از نمایندگان مجلس اعلام کردند که طرح «تحقیق و تفحص» از شهرداری تهران را در سه محور «صدور مجوز و پروانه‌های ساخت بی‌حساب‌و‌کتاب، انتصاب ناصحیح در شهرداری تهران و واگذاری بی‌حساب‌و‌کتاب املاک به اعضای شورای شهر» تدوین می‌کنند. کمیسیون عمران مجلس اطلاعات لازم را جمع‌آوری کرد و در اختیار نمایندگان متقاضی تحقیق و تفحص قرار داد. اما، به‌رغم همکاری چند کمیسیون دیگر مجلس و تشکیل یک کمیته تخصصی و تشکیل چند جلسه از جمله با حضور مدیران شهرداری، روز ۱۰ اسفند کمیسیون عمران مجلس تصمیم گرفت که تقاضای تحقیق و تفحص از شهرداری را رد کند! و روز سه‌شنبه، ۲۴ اسفند ۱۳۹۵، با ۱۳۲ رأی موافق، ۹۰ رأی مخالف و ۵ رأی ممتنع نمایندگان، مجلس با قبول گزارش کمیسیون عمران مجلس، تقاضای تحقیق و تفحص از عملکرد شهرداری تهران در واگذاری املاک و



فروریختن ساختمان پلاسکو، آیینیه وضع ما

پروژه‌ها به اشخاص حقیقی و حقوقی را رد کرد! محمود صادقی، نماینده مجلس از «واگذاری امتیاز تراکم ۱۰ میلیارد تومانی به برادر یکی از اعضای کمیسیون عمران» گفت و فاطمه سعیدی، دیگر نماینده تهران از «فشار سنگین حامیان و اطرافیان شهردار تهران و لابی‌های عجیب با نمایندگان، انتخاب زمان نامناسب در دستور کار و غیبت ده‌ها نماینده در جلسه و عدم پابندی برخی نمایندگان به نگاه غیرسیاسی به فساد» سخن گفت.

به گزارش رونامه شرق (۱۸ بهمن ۱۳۹۵) "قالبیاف گزارش ارائه شده به مجلس را در شورا باز خوانی کرد. شهردار تهران روز گذشته برای ارائه گزارش حادثه پلاسکو، بنا به درخواست شورای شهر تهران در شورا حاضر شد و گزارشی مفصل را از تشریح قوانین و آیین‌نامه‌ها و شرایط قبل و بعد از دوره مدیریت خود و بعد هم گزارشی از روز حادثه و پس از آن ارائه داد." و پس از آنکه مخالف و موافق صحبت کردند و جلسه به عصر هم کشیده شد، در پایان شهردار تهران گفت "امروز هم به مردم می‌گویم که شرمندۀ شما هستم که نتوانستم جانم را بدهم؛ اگر لازم باشد جان و مال آبرو و هر چیزی را برای خدمت به مردم می‌دهم و حتماً عذرخواهی می‌کنم، اما دوستان بدانند در مقابل حرف غیرکارشناسی، رفتار سیاسی و باج‌دادن به دشمنان ضدانقلابی که آن طرف مرز نشسته‌اند و می‌خواهند این نظام را تضعیف کنند، در اینجا من تا آخر ایستاده‌ام، چون می‌خواهم برای این نظام خون بدهم؛ این وظیفه من است که برای این مردم خون بدهم و فدایی شوم." (همان) و به این ترتیب با ردیف کردن شرح ماجرای تصادف فلان قطار و طرح بی‌ارتباط چندین و چند ماده و قانون و ... همان اتفاق مجلس در شورای شهر تهران هم رخ داد و بررسی موضوع املاک نجومی از دستور شورای شهر نیز خارج شد! درحقیقت، شهردار تهران براساس یک الگوی بسیار رایج در حکومت، با شلوغ‌بازی و عوام‌فریبی، که می‌خواهد «برای این مردم خون بدهد و فدایی شود!» با همراهی رئیس و اکثریت بزرگ شورا، کاملاً از زیر بار مسئولیت و پاسخگویی شانه خالی کرد و هیچ مرجعی هم (نه مجلس و نه قوه قضائیه و نه ...) برای رسیدگی به کار شهردار و بربادرفتن میلیاردها ثروت مردم به جیب نورچشمی‌ها وجود ندارد! در هیچ جای دنیا و ازجمله در مملکت ما و مردم تهران کسی از شهردار شهر نخواستۀ است و نمی‌خواهد «خون بدهد» و «فدایی شود»!!! بلکه توقعی جز این از شهردار شهر نیست که کارش را به‌درستی انجام بدهد و امین مردم باشد و مال مردم را غارت نکند و به‌دست چپاولگران ندهد. همین! اما از قرار در میهن ما، ما مردم آدم‌های حق‌ناشناسی! هستیم که به‌جای آنکه فکر آن دنیا و بهشت و جهنم‌مان باشیم، مال و زندگی خودمان را مطالبه می‌کنیم. و به «احتیاجات» این برادران و خواهران «ایمانی» هیچ عنایتی نداریم!

۲/۲/۱ - یک نمونه از کمک به رفاه رفتگران و کارکنان شهرداری:

فهرست نام دریافت‌کنندگان آپارتمان‌ها و خانه‌ها و زمین‌های واگذار شده به‌روشنی نشان می‌دهد استفاده‌کنندگان این تخفیف‌های فراویژه از مدیران ارشد و شهردارهای منطقه‌ها و معاونان شهرداری بوده‌اند و ادعای قالبیاف که گویا این امر برای «رفاه کارکنان شهرداری»

صورت گرفته است، گزافه‌ای بیش نیست. قالیباف در این گزافه‌گویی‌ها تا آنجا پیش رفت که در یکی از مناظره‌های تلویزیونی انتخابات ریاست جمهوری در اردیبهشت ماه امسال در پاسخ به یکی از پرسش‌های جهانگیری گفت: «ما املاک نجومی داریم؟ ما براساس ضوابط املاکی را به رفتگران شهر دادیم.»!

حال برای شناختن این «رفتگران»ی که شهردار تهران، قالیباف، به آنها کمک کرده است به یک نمونه دیگر از استفاده‌کنندگان می‌پردازیم: در تاریخ ۱۲ شهریور ۱۳۹۵ خبرگزاری کار ایران (ایلنا) در گزارشی باعنوان «برنامه خبری صرفاً جهت زدوبند» از یکی دیگر از زدوبندهای شهردار تهران در جریان واگذاری املاک نجومی پرده برداشت. ایلنا نوشت: "چگونه و بر چه اساسی برخی خبرنگاران؛ نورچشمی عرصه‌ی رسانه شده و به راحتی ماموریت‌های مهم را در دست می‌گیرند و بر چه اساس نورچشمی‌ها با هزینه و پول بیت‌المال در کشورهای دیگر مقیم شده و به تحصیل مشغول می‌شوند؟ محسن سرخو (رئیس کمیته حمل و نقل شورای شهر تهران) در تذکر پیش از دستور نهم شهریورماه خود که خطاب مستقیم با شهردار تهران داشت، با اشاره به اینکه در ردیف‌های ۱۳۱ و ۱۳۲ لیست اسامی کارکنان شهرداری عضو این تعاونی، نام دو تن از خبرنگاران صداوسیما نیز به چشم می‌خورد، گفته بود: ک.ن و الف.م دو تن از خبرنگاران صداوسیما هستند که باید از رئیس صداوسیما پرسید: این خبرنگاران در قبال دریافت خانه چه چیزی به شهرداری داده‌اند؟" و همچنین در این گزارش به موضوع دیگری در زمینه ریخت‌وپاش‌های شهردار و بذل‌وبخشش‌های هدف‌مندش برای تبلیغ خود و وابسته کردن افراد پرداخته شده است. در ادامه گزارش می‌خوانیم که "او [محسن سرخو] درباره این موضوع که شرکت بهره‌برداری مترو در سال گذشته کتاب منتشر شده توسط ک.ن. را به قیمت ۴۸۰ میلیون ریال خریداری کرده، خاطرنشان کرد که اگر تا به حال مترو این کتاب‌ها را خمیر نکرده باشد هنوز در انبار مترو وجود دارد. گویا ک.ن بعد از مراجعت اجباری ناشی از دیپورت شدن به کشور؛ کتابی نوشته و منتشر می‌کند که علی‌رغم تمام خریدهای هدف‌دار توسط چندین نهاد و موسسه و حتی با وجود درج چاپ چندم تبلیغاتی بر روی جلد؛ به دلیل عدم استقبال عمومی از سوی مردم در انبارهای توزیع باقی ماند. تا اینکه همان‌طور که در روزهای اخیر هم مطرح شد این خبرنگار صداوسیما به دلیل شهرت برای همکاری در امور فرهنگی شرکت بهره‌برداری مترو تهران دعوت شد و گویا در اولین قدم همکاری فرهنگی با شرکت بهره‌برداری مترو تهران نیز فروش ۱۲ هزار نسخه از کتاب مذکور به قیمت نسخه‌ای ۶۰۰۰ تومان را در دستور کار قرار می‌دهد که از قرار معلوم نزدیک به ۴۸ میلیون تومان هزینه برای شرکت بهره‌برداری مترو در پی داشته است.

روزنامه ایران نیز در اسفندماه سال ۹۱ در گزارشی ضمن پرداختن به مسئله، با طرح این سوال که چنین خریدی از سوی شرکت بهره‌برداری مترو آیا غیر از این است که با خرید این کتاب مدیران شرکت بهره‌برداری صاحب یک تریبون در رسانه ملی می‌شدند؟ می‌نویسد: «جالب است بدانید قیمت پشت جلد این کتاب ۸ هزار تومان بود و اصولاً وقتی کتاب در شمارگان



انبوه از نویسنده یا ناشر خریداری می‌شود با کسر ۵۰ درصد حق توزیع در اختیار خریدار قرار می‌گیرد، اما پول بیت‌المال ظاهراً نزد دوستانی که نگران حال بیت‌المال هستند! چندان مهم نیست و ک.ن. تنها ۲۵ درصد به شرکت بهره‌برداری مترو تخفیف داد. نکته‌ای که در این میان وجود دارد عدم وجود اطلاعات از سرنوشت این کتاب‌های خریداری شده است. گفته می‌شود شرکت بهره‌برداری مترو نه این کتاب‌ها را در ایستگاه‌های مترو عرضه کرده است و نه حتی به‌عنوان هدیه و به‌منظور کار فرهنگی به مردم تقدیم کرده است. ظاهراً این‌طور که رئیس کمیته حمل و نقل شورای شهر تهران می‌گوید و شواهد نشان می‌دهد؛ کتاب‌های فروش زفته این خبرنگار نورچشمی صدوسیما بعد از ۴ سال هنوز در انبار شرکت بهره‌برداری مترو خاک می‌خورند و هیچ بازدهی فرهنگی نداشته‌اند. البته این تنها نمونه همکاری پشائه این خبرنگار نورچشمی با یک نهاد عمومی مانند شرکت بهره‌برداری مترو نبوده است و آن‌طور که روزنامه ایران در گزارش مذکور مدعی شده؛ او در چند بازه زمانی مختلف قراردادهایی با مبالغ کلان برای ساخت تیزرها و برنامه‌های تبلیغاتی برای مترو منعقد کرده است. به راستی چگونه و بر چه اساسی است که برخی خبرنگاران حکم نورچشمی عرصه رسانه را پیدا می‌کنند و به راحتی مأموریت‌های مهم را در دست می‌گیرند؟ یا تالیفات‌شان که گاه آن‌قدرها هم درخور توجه نبوده تا دست‌کم یک جلسه نقد و بررسی برای آن برگزار شود؛ در چنین تیراژی خریداری شده و چک روز را دریافت می‌کند؟ چرا و بر چه اساسی باید برخی با هزینه و پول بیت‌المال در کشورهای دیگر مقیم شده و به تحصیل مشغول شوند؟

۲- حراج شهر به جای اداره‌ی آن

با شروع دوران شهرداری غلامحسین کرباسچی برگ جدیدی از تاریخ شهرسازی در ایران ورق خورد. بی‌آنکه بخواهم جنبه‌های مثبت کارهای کرباسچی را در تهران نفی کنیم، باید گفت که سنگ بنای حراج شهر تهران به‌دست کرباسچی گذاشته شد.^[۱۲] در دوران او (۱۳۶۸ تا ۱۳۷۷) با حذف معیارهای پیشین برای صدور پروانه‌ی ساخت، به‌نام درآمدافزایی برای شهرداری دست به فروش تراکم زده شد. و رفته‌رفته این سیاست «درآمد» به جایی رسید که همه‌ی معیارهای زیست انسانی نادیده گرفته شد. و همه چیز به دور یک موضوع، آن هم «پول» و آن هم «به‌هرطریق» چرخید (کافی است که قیمت مترمربع آپارتمان در تهران در زمان شروع دوران و پایان دوران کرباسچی را مقایسه کنیم تا راز بسیاری از موضوع‌ها آشکار شود). در دوران شهرداری احمدی نژاد دامنه فساد همه‌ی مرزهای پیشین را درنوردید و دوران قالیباف هم از

۱۲- در اینجا سخن از کارهای مثبت شهرداری زمان کرباسچی ازمجمله ساختن فرهنگ‌سراها و تغییر برخی جنبه‌های مثبت در نگاه به زندگی شهری و ... نیست، بلکه سخن از سیاست کلی شهرسازی و تغییر بافت کلی تهران و تبدیل آن به یک چاه پول‌گنی است. و تبدیل شدن آن به یک فرهنگ شهرسازی درکل ایران است. باتوجه به خاصیت الگووار تهران برای دیگر شهرهای ایران، دامنه‌ی فراگیرشدن این فرهنگ بسیار فراتر از عرصه‌ی تهران کشیده شده است

همانجا شروع شد که احمدی نژاد تمام کرده بود. فروش تراکم، درحقیقت فروش هوا و حراج شهر بود. امروز وضعیت برج‌سازی‌های بی‌حساب و کتاب به جایی رسیده است که طی گزارشی در «فرارو» (به تاریخ ۲۴ بهمن ۱۳۹۵) باعنوان «چهار پیام اضطراری از برج‌های تهران» گفته شده است:

"نتایج چکاپ اولیه ساختمان‌های بلند مرتبه، ۴ پیام اضطراری به مدیریت شهری پایتخت مخابره کرد. کل برج‌های مسکونی و غیرمسکونی موجود در تهران، ۹۷۸ سازه است که عمدتاً در شمال و غرب شهر قرار دارد و تقریباً همه آنها به لحاظ «ریسک آتش‌سوزی» و «احتمال موفقیت عملیات امداد و نجات»، فاقد حداقل یکی از شرایط استاندارد هستند. بیشترین خطر، متوجه برج‌های «غیرقابل نفوذ» و همچنین برج‌های «فاقد هویت شهری» است که به ترتیب ۲۸ درصد و ۲۳ درصد کل بلندمرتبه‌ها را تشکیل می‌دهد. تجهیزات «تزیینی» اعلام و اطفای حریق، برج‌نشین‌ها را تهدید می‌کند.

به گزارش دنیای اقتصاد، داده‌ها و اطلاعاتی که از سوی کمیسیون شهرسازی و معماری شورای شهر، شهرداری و دبیرخانه شورای عالی شهرسازی و معماری کشور در اختیار «دنیای اقتصاد» قرار گرفته چهار پیام اضطراری از بلندمرتبه‌های شهر تهران مخابره می‌کند که با محتوای آن میزان ریسک و خطر آتش‌سوزی‌های مشابه حادثه پلاسکو را می‌توان برآورد کرد. بررسی‌های انجام شده از وضعیت کنونی ۹۷۸ ساختمان بلندمرتبه شهر تهران (بیش از ۱۲ طبقه) نشان می‌دهد: در حال حاضر شرایط این برج‌ها در مواجهه با خطراتی همچون حریق حاوی چهار پیام از برج‌های مجهول‌الهویه، برج‌های غیرقابل نفوذ، برج‌های ممنوعه و تجهیزات تزیینی امداد و نجات در این برج‌ها است. گزارش تحقیقاتی انجام شده از بررسی وضعیت ساختمان‌های بلندمرتبه شهر تهران حاکی از آن است که هم‌اکنون ۹۷۸ ساختمان بلند با ارتفاع بیش از ۱۲ طبقه در پایتخت وجود دارند.

این برج‌ها که تا تاریخ ۳۰ دی ماه سال جاری معادل ۹۷۹ برج بودند و پس از وقوع حادثه تلخ پلاسکو، یکی از آنها با خاک یکسان شد؛ دارای انواع کاربری مسکونی، اداری و تجاری هستند. حدود یک‌چهارم از ۹۷۸ ساختمان بلندمرتبه موجود در مناطق مختلف شهر تهران، مجهول‌الهویه هستند؛ (به این معنی که طبق اعلام مدیریت شهری تهران فاقد یکی از مدارک معتبر ساختمانی شامل پروانه ساختمانی، پایان کار، مجوز کمیسیون ماده ۵ و... دال بر رعایت کلیه ضوابط شهرداری تهران هستند.) گفته می‌شود تعداد قابل توجهی از ۲۳۱ ساختمان بلندمرتبه شهر تهران که دارای چنین وضعیتی هستند در مناطق یک و ۲ مستقر هستند و زمان ساخت آنها به سال‌های قبل از ۸۵ بازمی‌گردد. مدیران شهر تهران درباره این برج‌ها می‌گویند در حال حاضر بیشترین احتمال بروز سانحه حریق و آتش‌سوزی در ساختمان‌های بلندمرتبه متوجه این تعداد برج‌های مجهول‌الهویه است که باید سریع‌تر تعیین تکلیف شود. با این حال رفتار هفته‌های اخیر مدیریت شهری تهران درباره این برج‌ها که صرفاً به اعلام تعداد آنها



فروریختن ساختمان پلاسکو، آیینیه وضع ما

محدود شده حکایت از آن دارد که فعلا تصمیم ضربتی برای کاهش احتمال خطر آتش‌سوزی برای برج‌های مجهول‌الهویه وجود ندارد.

تعدادی از مدیران شهری می‌گویند: دسترسی به این برج‌ها و تعیین تکلیف آنها کار ساده‌ای نیست، این در حالی است که آمار رسمی شورای شهر تهران و شهرداری درباره تعداد برج‌هایی که فاقد یکی از مجوزهای شهرداری هستند به خوبی بیانگر در دسترس بودن آدرس و نشانی این برج‌ها برای شروع اقدامات از ناحیه مدیریت شهری است. بررسی‌های انجام شده از سوی کمیسیون شهرسازی و معماری شورای شهر، شهرداری و دبیرخانه شورای عالی شهرسازی دومین پیام اضطراری از برج‌های تهران را مربوط به برج‌های غیرقابل نفوذ معرفی کرده است.

در حال حاضر حدود یک‌سوم از ۹۷۸ برج ساختمانی مسکونی و غیرمسکونی در شهر تهران در معابر صعب‌العبور (کوچه‌ها و خیابان‌های باریک) قرار دارند که طبق ضوابط طرح جامع و تفصیلی شهر تهران صدور مجوز برج‌سازی در این معابر ممنوع بوده است. تعداد برج‌های غیرقابل نفوذ برای عوامل امداد و نجات در مناطق شمالی شهر تهران (۱ تا ۳) بیش از تعداد همین نوع برج‌ها در سایر مناطق شهری پایتخت است. در گزارش تعدادی از نهادهای شهری از جمله کمیسیون شهرسازی و معماری شورای شهر تهران که به نگرانی‌های کارشناسان از ایمنی برج‌های غیرقابل نفوذ اشاره شده مشخص می‌شود: احتمال موفقیت عملیات امداد و نجات در زمان آتش‌سوزی در برج‌های غیرقابل نفوذ، در پایین‌ترین سطح مورد انتظار قرار دارد.

محمد سالاری رئیس کمیسیون شهرسازی و معماری شورای شهر تهران معتقد است: شکل عملیات امداد و نجات در حادثه پلاسکو از دو واقعیت مهم پرده برداشت و باید برای جلوگیری از تکرار آن در حوادث مشابه از هم‌اکنون اقداماتی در شهر صورت گیرد. به گفته این عضو شورای شهر تهران واقعیت اول آن است که برای اطفای حریق در ساختمان‌های بلند جرثقیل‌های پهن پیکر نیاز است که در پلاسکو نیز مورد استفاده قرار گرفت اما ورود این جرثقیل‌ها به محله‌های برج‌های غیرقابل نفوذ و از آن مهم‌تر شروع به کار این جرثقیل‌ها (برپایی جک‌های هیدرولیکی در زمین) تقریباً امکان‌پذیر نیست. از این بابت که عرض باریک معابری که ۲۷۸ برج غیرقابل نفوذ در آنها قرار دارد در حدی است که ورود و فعالیت جرثقیل‌های مخصوص اطفای حریق ساختمان‌های بلند را سخت می‌کند. سالاری واقعیت دوم درباره وضعیت نگران‌کننده برج‌های غیرقابل نفوذ را میزان آمادگی عوامل مدیریت بحران شهر تهران عنوان می‌کند و می‌گوید: میزان آمادگی این عوامل هنوز در حدی نیست که به محض بروز حریق، ماموران در اولین اعزام به محل بتوانند با تجهیزات کامل نسبت به اطفای حریق اقدام کنند.

سومین پیام اضطراری از برج‌های ممنوعه (مشکوک به نواقص فنی) نشئت می‌گیرد. آمارهای

رسمی مدیریت شهری شامل شهرداری، شورای شهر و دبیرخانه شورای عالی شهرسازی و معماری کشور مشخص می‌کند در فاصله اجرای آخرین نسخه طرح تفصیلی تهران (اوایل دهه ۹۰) تاکنون برای ساخت ۲۶۷ برج ساختمانی (بیش از ۱۲ طبقه) پروانه ساخت صادر شده که این تعداد بلندمرتبه که ۲۷ درصد از کل برج‌های مهم شهر تهران را تشکیل می‌دهند، دقیقاً در مقطعی احداث شده‌اند که طبق بند ۱۰ از ضوابط ساخت‌وساز در متن طرح تفصیلی شهر تهران باید هر نوع مجوز برج‌سازی در پنج سال اخیر بعد از تصویب ضوابط احداث بلندمرتبه در شورای عالی شهرسازی صادر می‌شد.

در این بند از متن ضوابط طرح تفصیلی آمده است: «احداث ساختمان‌های بلندمرتبه، در محدوده‌های مجاز یا ویژه برای بلندمرتبه‌سازی در برخی از زیرپهنه‌های استفاده از اراضی تهران و مشروط به رعایت ضوابط و استانداردهای زیست محیطی و تکنیکی است. موقعیت و کاربری‌های مجاز برای بلندمرتبه‌سازی در نقشه‌های یک دو هزارم پهنه‌بندی طرح تفصیلی مشخص و تدقیق خواهند شد. براین‌اساس ضوابط طراحی و ساخت‌وساز ساختمان‌های بلندمرتبه با رعایت ضوابط حداکثر تراکم و ارتفاع مجاز معین شده در جدول چهارگانه ضوابط استفاده از اراضی و ساخت‌وساز در پهنه‌های اصلی این سند و برای کاربری‌های گوناگون، مطابق مفاد مصوبات شورای عالی شهرسازی و معماری ایران و کمیسیون ماده ۵ شهر تهران مجاز است که متعاقباً تهیه، تصویب و ابلاغ خواهد شد.»

به این ترتیب از آنجاکه در ۵ سال اخیر هیچ ضابطه مشخص و واحدی برای نحوه احداث بلندمرتبه‌ها در شورای عالی شهرسازی به تصویب نرسیده، می‌توان گفت ۲۶۷ برج ساختمان که در همین فاصله احداث شده‌اند از بابت عدم رعایت ضوابط ایمنی، شهرسازی، معماری، فنی و مهندسی و... مشکوک به یک یا چند نقص خطرناک هستند. این برج‌ها در سال‌هایی احداث شده‌اند که عملاً برج‌سازی تا زمان ابلاغ مصوبه شورای عالی شهرسازی ممنوع بوده است. آخرین پیام اضطراری بر خلاف سه پیام نخست می‌تواند برای تمام ۹۷۸ برج ساختمانی مصداق داشته باشد. در واقع اگرچه تعدادی از همین برج‌ها در ظاهر به سیستم‌های اعلام و اطفای حریق مجهز هستند و تجهیزات ظاهری ایمنی در بخش‌های مختلف برج نصب شده‌اند، اما از آنجاکه بخش زیادی از این سیستم‌ها به صورت دوره‌ای مورد چکاپ شرکت‌های نصب‌کننده این تجهیزات قرار نگرفته‌اند در حال حاضر از نظر آماده‌به‌کاربودن (اعلام اخطار آتش‌سوزی و اطفای خودکار حریق) شارژ نیستند و قابلیت کار را در زمان بروز حادثه ندارند.

درباره سیستم‌های تزیینی موجود در برخی برج‌های شهر تهران به یک نکته قابل تأمل دیگر نیز اشاره شده است که آن «پدهای هلی‌کوپتر» نصب شده در تعدادی از بلندمرتبه‌های موجود در شهر از جمله غربی‌ترین نقطه پایتخت که به شهر برج‌ها معروف است، اشاره شده



است. برخی کارشناسان می‌گویند تعدادی از برج‌های مجهز به پدهای هلی‌کوپتر به دلیل عدم رعایت کامل ضوابط فنی قابلیت فرود هلی‌کوپترهای امداد و نجات را ندارند. اطلاعات تکمیلی بررسی‌های کمیسیون شهرسازی و معماری شورای شهر تهران نشان می‌دهد از ۹۷۸ برج تهران، ۴۰۷ برج در ردیف برج‌های بلندمرتبه طبقه‌بندی می‌شوند که از ۱۶ تا ۲۶ طبقه ارتفاع دارند. همچنین ۵۶۳ برج کمتر از ۱۵ طبقه (بین ۱۲ تا ۱۵ طبقه) هستند و نهایتاً ۸ برج هم در ردیف برج‌های بسیار بلند (بیش از ۳۰ طبقه) قرار دارند. مناطق یک، دو، سه، شش و ۲۲ پنج منطقه دارای بیشترین بلندمرتبه هستند. مجموعه کمیسیون شهرسازی شورای شهر، شهرداری و دبیرخانه شورای عالی شهرسازی چهار پیام عنوان شده را برای آنکه شهرداری بتواند نسبت به کاهش احتمال بروز سانحه و آتش‌سوزی واکنش نشان دهد، تدوین کرده‌اند.

از این گزارش مستند دست‌کم پنج نتیجه به دست می‌آید:

الف - کل برج‌های مسکونی و غیرمسکونی موجود در تهران، ۹۷۸ سازه است که عمدتاً در شمال و غرب شهر قرار دارند و تقریباً همه‌ی آنها به لحاظ «ریسک آتش‌سوزی» و «احتمال موفقیت عملیات امداد و نجات»، فاقد حداقل یکی از شرایط استاندارد هستند.

ب - حدود یک‌چهارم از ۹۷۸ ساختمان بلندمرتبه موجود در مناطق مختلف شهر تهران، مجهول‌الهیوه هستند. به این معنی که طبق اعلام مدیریت شهری تهران فاقد یکی از مدارک معتبر ساختمانی شامل پروانه ساختمانی، پایان کار، مجوز کمیسیون ماده ۵ و... دال بر رعایت کلیه ضوابط شهرداری تهران هستند. و تعداد قابل توجهی از ۲۳۱ ساختمان بلندمرتبه شهر تهران که دارای چنین وضعیتی هستند در مناطق یک و ۲ مستقر هستند و زمان ساخت آنها به سال‌های قبل از ۸۵ بازمی‌گردد.

پ - در حال حاضر حدود یک‌سوم از ۹۷۸ برج ساختمانی مسکونی و غیرمسکونی در شهر تهران در معابر صعب‌العبور (کوچه‌ها و خیابان‌های باریک) قرار دارند که طبق ضوابط طرح جامع و تفصیلی شهر تهران صدور مجوز برج‌سازی در این معبرها ممنوع بوده است. تعداد برج‌های غیرقابل نفوذ برای عوامل امداد و نجات در مناطق شمالی شهر تهران (۱ تا ۳) بیش از تعداد همین نوع برج‌ها در سایر مناطق شهری پایتخت است.

ت - تعداد قابل توجهی از ۲۳۱ ساختمان بلندمرتبه شهر تهران که دارای چنین وضعیتی هستند در مناطق یک و ۲ مستقر هستند و زمان ساخت آنها به سال‌های قبل از ۸۵ بازمی‌گردد.

ث - تعدادی از مدیران شهری می‌گویند: دسترسی به این برج‌ها و تعیین تکلیف آنها کار ساده‌ای نیست، این در حالی است که آمار رسمی شورای شهر تهران و شهرداری درباره تعداد برج‌هایی که فاقد یکی از مجوزهای شهرداری هستند به خوبی بیانگر در دسترس بودن آدرس و نشانی این برج‌ها برای شروع اقدامات از ناحیه مدیریت شهری است.

ج - به این ترتیب از آنجاکه در ۵ سال اخیر هیچ ضابطه مشخص و واحدی برای نحوه احداث بلندمرتبه‌ها در شورای عالی شهرسازی به تصویب نرسیده، می‌توان گفت ۲۶۷ برج ساختمان که در همین فاصله احداث شده‌اند از بابت رعایت نکردن ضوابط ایمنی، شهرسازی، معماری، فنی

و مهندسی و... مشکوک به یک یا چند نقص خطرناک هستند. این برج‌ها در سال‌هایی احداث شده‌اند که عملاً برج‌سازی تا زمان ابلاغ مصوبه شورای عالی شهرسازی ممنوع بوده است. این گزارش تکان‌دهنده تنها در زمینه‌ی ایمنی این برج‌ها و قابل دسترس بودن آنها به‌هنگام آتش‌سوزی و... تهیه شده است، و به موضوع‌های مهمی چون زیرساخت‌های زیست‌انسانی و تخریب محیط زیست و ... پرداخته نشده است.

۱/۲ - زدوبند شهرداری با بانک انصار

شهرداری تهران در پی حراج تهران بی‌هیچ ضابطه‌ای و بدون طی کردن حتی صورتی خریدوفروش و به مزایده گذاشتن املاک خود، دست به بخشش تهران به بانک انصار وابسته به سپاه پاسداران^[۱۳] زد که ما در اینجا سه نمونه‌ی آن را می‌آوریم:

الف - زمینی به مساحت ۱۱ هزار مترمربع در کنار کاخ نیاوران در اختیار شهرداری بود که در طرح تفصیلی شهری کاربری پارکینگ عمومی را داشت. شهرداری این زمین را به بانک انصار فروخت تا آنان ساختمانی ۱۴ طبقه با کاربری تجاری و اداری به نام «اتلس مال نیاوران» بسازند. فروش غیرقانونی این زمین نه تنها مردم را از داشتن یک پارکینگ عمومی (در محلی بسیار پررفت‌وآمد) محروم کرد بلکه باعث تشدید گره‌های کور در گلوگاه دو خیابان پرترافیک می‌شود و افزون بر آن این ساختمان بر دو کاخ نیاوران و کاخ صاحبقرانی و پارک نیاوران مشرف خواهد شد و به این میراث‌های فرهنگی آسیب می‌رساند. جالب اینکه شهرداری به هیچ‌رو در این منطقه اجازه ساختمان بلندمرتبه، به دلیل ملاحظات امنیتی، نمی‌دهد.

ب - در کنار متروی حقانی زمینی به مساحت ۷۵۰۰۰ مترمربع وجود داشت که دارای کاربری پارکینگ عمومی و مورد استفاده مردم بود. این زمین را هم شهرداری تهران به بانک انصار فروخت تا در آن برجی بسیار بزرگ و هتل به نام «اتلس پلازای حقانی» را بسازند.

پ - تپه‌های عباس‌آباد تهران و بانک انصار. تپه‌های عباس در حقیقت تنها بخش باقی‌مانده‌ی فضای سبز تهران است و نقش شش را برای تهران بازی می‌کند. اما، شهردار تهران در این خریدوفروش شهربربادده که سودای ریاست جمهوری و اجرای طرح‌های دهان‌پُرکن برای زمینه‌سازی آن بخش جداناپذیر این طرح‌ها بوده است، همواره از آن دفاع کرد و به‌رغم مخالفت‌های فراوان متخصصان و افشاگری‌های سایت‌های مخالف این برنامه، بدون کوچک‌ترین توجهی به موضوع شهر تهران و زیست مردم آن، با پشتیبانی جناح قدرت‌مند سوداگر و زور سپاه پاسداران هرچه خواست انجام داد. امروز است که آرام‌آرام نتیجه این کار و زیان‌های آن دیده می‌شود. بنابر گزارش «سازه نیوز» (۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۶) در دومین جلسه شورای عالی شهرسازی و معماری ایران در سال ۹۶ که دستور نخست آن به پروژه اراضی

۱۳- این بانک که وابسته است به سپاه پاسداران نخست با نام «صندوق پس‌انداز و قرض‌الحسنه انصارالمجاهدین» شروع به کار کرد، سپس به «مؤسسه مالی و اعتباری انصار» تغییر نام داد و در خرداد ۱۳۸۹ با کسب مجوز از بانک مرکزی (در زمان احمدی‌نژاد) به یازدهمین بانک غیردولتی ایران با نام «بانک انصار» تبدیل شد. این بانک امروز بیش از ۷۰۰ شعبه دارد



عباس‌آباد اختصاص داشت « وزیر راه و شهرسازی با تاکید بر آنکه اجرای اتوبان صدر و تهاتر آن با اراضی عباس‌آباد بین شهرداری و بانک انصار صرفاً بلندپروازی‌های شهردار تهران است، گفت: پروژه اتوبان صدر، بیش از یک میلیارد دلار هزینه برداشت که هم خود پروژه اتلاف منابع بیت‌المال بود و هم به خاطر تامین‌اش، زمین با ارزش عباس‌آباد؛ زمینی که قلب شهر تهران بود با بانک تهاتر شد. وزیر راه و شهرسازی با طرح این پرسش که چرا، چطور و چگونه پای بانک‌انصار به پروژه اراضی عباس‌آباد تهران باز شد خطاب به مهدی چمران رئیس شورای اسلامی شهر تهران ... گفت: اینکه آقای چمران علاقمندند که پروژه اراضی عباس‌آباد به نفع حقوق عمومی باشد برای ما جالب توجه است. اما فکر می‌کنم آقای چمران خیلی دیر به این فکر افتادند زیرا ۱۲ سال است که ایشان رئیس شورای اسلامی شهر تهران هستند و این شهر در این ۱۲ سال، بی‌سامان شده‌است. آخوندی تاکید کرد: تهران را شهردار آن به هرچه سوداگر است فروخته و تمام این شهر پر از برج شده و علاوه بر آنکه هویت و معماری آن نابود شده، بخش عمده‌ای از شهر نیز از بین رفته و جزو بافت‌های فرسوده و ناکارآمد شده است.

رئیس شورای عالی شهرسازی و معماری ایران، تصریح کرد: آقای چمران! خیلی دیر آمدید. و هم اکنون بسیار دیر است. شورای شهر و شما به عنوان رئیس شورای شهر، می‌توانستید جریان این کار را متوقف کنید اما دست‌روی‌دست گذاشتید و امروز شهرهای ما به این وضعیت دچار شده‌اند. هم اکنون ببینید چه بر سر شهر آمده است؛ در شهر نه می‌شود راه رفت، نه می‌شود زندگی کرد و نه می‌شود نفس کشید. ... آقای چمران! آن زمان که این زمین طلا (اراضی عباس‌آباد) را بابت پروژه‌های بی‌حاصل تهاتر می‌کردند، چرا اقدامی نکردید؟ حداقل جلوی پروژه اتوبان صدر را می‌گرفتید که به عنوان پروژه خودرو محور تمامی حقوق شهروندی را از بین برده است. آخوندی ادامه داد: پروژه اتوبان صدر، بیش از یک میلیارد دلار هزینه برداشت که هم خود پروژه اتلاف منابع بیت‌المال بود و هم به خاطر تامین‌اش، زمین با ارزش عباس‌آباد؛ زمینی که قلب شهر تهران بود تهاتر شد. وزیر راه و شهرسازی گفت: آقای چمران! برای ورود به این مباحث باید پیش از اینها ورود می‌کرد. ... سیاست‌گذار ارشد حوزه شهرسازی کشور، ادامه داد: از اینکه اینقدر دیر از رئیس شورای شهر تهران می‌شنوم که اجرای پروژه‌های شهری باید با هدف انتفاع عمومی باشد بسیار متأسفم. اینکه شهرداری بیاید برای یکسری از طرح‌های بی‌حاصل که نه در طرح جامع و نه در طرح تفصیلی جایگاهی دارد بلکه فقط بلندپروازی‌های شخص شهردار تهران است، تمامی ثروت کشور و شهر را بفروشد بی‌اندازه متأسفم. وزیر راه و شهرسازی افزود: متأسفانه باید بگویم که این قبیل اقدامات نه فقط در پروژه عباس‌آباد که در شهر آفتاب هم در حال انجام است. ... آخوندی ادامه داد: بخشی از شهر آفتاب به بانک‌شهر فروخته شده است و پروژه شهر آفتاب نیز پروژه‌ای شبیه پروژه اراضی عباس‌آباد است. متأسفانه من هیچگاه ندیدم که شورای شهر در این زمینه‌ها اقدامی کند و بودجه شهرداری را رد کند. ... گفتنی است در این نشست مهدی چمران رئیس شورای اسلامی شهر تهران در دومین نشست شورای عالی شهرسازی و معماری ایران در سال ۹۶ در ساختمان

دادمان وزارت راه و شهرسازی حضور یافت و به‌رغم جلسات پیشین شورا، خواستار توجه به انتفاع عمومی شهروندان از پروژه‌های شهری و به ویژه پروژه اراضی عباس‌آباد شد. این در حالی است که اراضی عباس‌آباد در زمان تصدی وی توسط شهرداری تهران برای اتمام پروژه پل صدر تهاتر شد.»

و همه‌ی این اقدام‌های بی‌حساب و کتاب حتی بدون تشریفات ظاهری مزایده و ... انجام شده و تهران و مردم تهران در حقیقت باجی بوده‌اند که شهردار تهران و همکارانش به باندهای قدرت داده‌اند تا هم جای‌گاه‌های خود را حفظ کنند و هم اینکه به او در رسیدن سودای ریاست جمهوری یاری برسانند!

۳ - شورای شهر تهران:

موضوع انجمن‌های ایالتی و ولایتی که در زمان انقلاب مشروطیت در چهارده ماده متمم قانون اساسی ایران آورده شد، یکی از خواست‌های آزادی‌خواهان ایران برای مشارکت در تصمیم‌گیری‌ها و مبارزه با تمرکز قدرت بود (که پیشینه‌ی آن به پیش از انقلاب مشروطیت برمی‌گردد) که نه در زمان حکومت قاجار به اجرا درآمد و نه در زمان رضاشاه عملی شد. در دوره‌ی نخست‌وزیری دکتر مصدق در آبان ۱۳۳۱ لایحه قانونی اداره امور شهرها و روستاها به‌وسیله‌ی انجمن‌های محلی به تصویب مجلس رسید که در آن حق انتخاب و عزل شهرداری‌ها به انجمن‌های شهری داده شد. و در لایحه‌ی ازدیاد سهم کشاورزان و سازمان عمران کشاورزی مصوب ۱۳۳۱ نیز تشکیل شوراها در دهات و دهستان‌ها و بخش‌ها و شهرستان‌ها پیش‌بینی شد که به دلیل کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۲۹ این امر عملی نشد. در دولت اسدالله علم (۱۴ مهر ۱۳۴۱) در دوران فترت مجلس دولت مصوبه‌ای تصویب کرد که انتخاب انجمن‌ها در شهرها و بخش‌ها و شهرستان‌ها و استان‌ها را، در حد نظارت و اظهار نظر، تصویب کرد که در آن به زنان حق رأی داده شده بود. این موضوع «حق رأی زنان» با مخالفت شدید علمای دینی روبه‌رو شد و سرانجام دولت آن مصوبه را باطل اعلام کرد.

با تشکیل شوراهای شهر و روستا که در دوران نخست ریاست جمهوری محمد خاتمی سازوکار قانونی آن تدوین و اجرایی شد، برای نخستین بار این خواست دیرینه شکل عملی به خود گرفت. به‌رغم همه‌ی کمبودها و نارسی‌ها و اشکال‌هایی که به‌درستی می‌توان به قانون آن و بندهای آن وارد دانست، این کار یکی از مهم‌ترین دست‌آوردهای دولت خاتمی است.

نخستین شورای شهر تهران که هم‌زمان بود با اوج دوران اصلاحات، با پیروزی شکننده‌ی اصلاح‌طلبان حکومتی شکل گرفت. هرچند که می‌توان بی‌تجربه‌گی اعضای شورای شهر و ... را تا حدودی پذیرفت اما، بسیار فراتر از این بی‌تجربه‌گی، بی‌اعتنایی بسیاری از اعضای مؤثر شورا به وظیفه‌ی اصلی شورای شهر و تبدیل کردن آن به «حیات‌خلوت» خود، این شورا را ناکارآمد کرد. اصولاً کسانی که به‌کمک «رانت» اقبال عمومی مردم به جریان اصلاح‌طلبی به



شورا راه یافته بودند اما در قدوقواری این «اقبال» نبودند به جای درک وظیفه‌ی تاریخی خود و درک این مطلب ساده که نخستین دوره‌ی شورا خاصیت «مؤسسان» دارد و باید پایه‌های چنین نهاد نوپایی را بریزند و استحکام ببخشند و آن را به نمونه‌ای از نهادهای مدنی متکی به مردم تبدیل کنند، در عمل عملکرد اعضای شورای شهر و رقابت‌های جناحی و شخصی و تبدیل کردن شورا برای رسیدن به مقصودهای دیگر عملاً شورای شهر را ناتوان از وظایف خود کرد و در آخر کار هم به دست وزیر کشور اصلاحات منحل شد! دومین شورای شهر با تعداد بسیار پایین رأی دهنده تشکیل شد و اکثریت آن به دست جریان «اصولگرا» افتاد. در همین دوره بود که شورای شهر محمود احمدی‌نژاد را به عنوان شهردار انتخاب کرد. و بعد از دوران فاجعه‌بار شهرداری احمدی‌نژاد (که با همدستی شورای شهر در زدوبندها و تخلف‌های فراوان همراه بود) محمدباقر قالیباف به عنوان شهردار انتخاب شد که تا این دوره دوازده سال طول کشید. تا انتخابات اخیر، در این دوره‌ی دوازده ساله شورای شهر در چنبره‌ی این جریان بود و عملاً به جای نمایندگی منافع مردم تهران و حفظ منافع شهر تهران تبدیل شد به یکی از اهرم‌های قدرت جناح تمامیت‌خواهان و بندوبست با شهردار و کارهای خلاف آن. درحقیقت شورای شهر تهران نشان داد که از جنس هر چیزی می‌تواند باشد جز شورای اداری یک شهر (آن هم کلان‌شهری چون تهران). شورایی که نخستین و اصلی‌ترین اشکال‌اش این است که اساساً برای اداری شهر تهران و نظارت بر عملکرد شهردار و شهرداری شکل نگرفت و اصولاً اعضای آن تربیتی برای اداره شهر ندارند. از قرار در این مملکت هر نهادی را که تشکیل می‌دهند برای انجام آن کار نیست، بلکه برای جلوگیری از انجام آن کار است. چند ورزشکار و هنرمند (که حرفه‌شان به جای خود محترم) در شورای شهر چه می‌کنند؟ یا خود یا نام‌شان برای فریب مردم است تا دست‌اندرکاران واقعی آسان‌تر و بی‌سروصدا تر دست‌شان در چپاول باز باشد. و عده‌ای از اعضای این شورا نیز، براساس خبرهای تاکنون به بیرون درزیافته، شریک زدوبندها و رانت‌های شهردار و شهرداری هستند. هنوز زمان زیادی از روشن شدن خبر بخشش نزدیک به یک و نیم میلیون متر مربع آپارتمان و زمین شهردار تهران به یاران‌اش نگذشته است. وقتی که خبر در شهر پیچید، شورای شهر حرف‌هایی زد اما، کل ماجرا فراموش شد! به جای رسیدگی به این فساد آشکار، روزنامه‌نگار سایت افشاکننده‌ی این موضوع دستگیر شد! آن‌هم با همدستی برخی از اعضای شورای شهر با قوه قضائیه! نمی‌توانستند از شهردار حساب و کتاب بخواهند چون پای خود و دوستان‌شان درگیر قضیه بود! در این فاجعه‌ی ساختمان پلاسکو هم حرف‌هایی زدند، در حد حرف‌هایی که همیشه می‌زنند. حرف‌هایی که در نهایت نتیجه‌ای جز این ندارد که شنونده و خواننده‌ی آن حرف‌ها «بفهمد» که این کار به آن‌ها مربوط نبوده است. اگر بپرسند که چرا تا به امروز به این موضوع بی‌اعتنا بوده‌اند، چرا پیگیر بودجه‌ای نبوده‌اند که می‌گویند برای سازمان آتش نشانی در نظر گرفته‌اند، چرا...؟ می‌گویند «البته اشکالاتی بوده است اما، ...» به آنها ربطی نداشته است! در قاموس اینان شورای شهر یعنی شورایی به نام شورای شهر، عنوانی معتبر که تنها نام با اعتبار دارد که می‌توان با این نام هزارها کار کرد جز

یکی. کاری که باید به‌عنوان شورای شهر بکنند.

به‌گزارش «شهروند» (۱۳ شهریور ۱۳۹۵) در برنامه‌ی تلویزیونی‌ای به‌نام «ثریا» در شبکه یک سیمای جمهوری اسلامی که قرار بوده است سه نماینده مجلس و یک عضو معترض شورای شهر در باره‌ی املاک نجومی واگذار شده شرکت کنند، با اعمال نفوذ شهرداری تهران برنامه لغو شد! در همین گزارش گفته می‌شود: "انتشار بی‌پرده اسامی [توسط سایت معماری نیوز] منجر به آن شد که واکنش‌ها و سمت‌وسوی حمله‌ها به این سایت خبری بسیار تند و زیاد شود. همین واکنش‌ها نیز در نهایت منجر به شکایت - قالیباف شهردار تهران و مهدی چمران رئیس شورای شهر - و فیلتر این وب‌سایت شد. نکته قابل توجه این بود که کارگروه تعیین مصادیق محتوای مجرمانه که در ایمیلی به مجموعه شاتل دستور فوری فیلتر سایت معماری نیوز را داده است درباره مرجع این دستور و دلیل این اقدام توضیحی حتی به مالک این سایت ارائه نکرده و کاملاً یک‌طرفه اقدام به فیلترکردن سایت کرده است. اما در روز چهارشنبه هفته گذشته (۹ شهریور) نامه‌ای منتسب به ۲۸ عضو شورا منتشر شد که خواستار برخورد با این وب‌سایت خبری شده بودند. در این نامه آمده بود: «یک سایت خبری مطلبی را خارج از رسالت اخلاقی در ارتباط با اعضای خدمتگزار شورای شهر منتشر کرده که هدفی جز مخدوش کردن حیثیت اعضای که از مردم رأی اعتماد گرفته‌اند، ندارد و ما به سلامت آنها اعتماد داریم» و در ادامه نیز این اعضا خواستار برخورد با این سایت و رسیدگی در مراجع قضائی شده بودند.

اما نکته مهم درباره‌ی این نامه که خبر آن با عنوان «درخواست ۲۸ عضو شورا برای شکایت از معماری نیوز» رسانه‌ای شد، حضور نام و امضای تعداد زیادی از اعضای اصلاح‌طلب شورا در پای آن بود. احمد مسجدجامعی، اسماعیل دوستی، روح‌الله شجاع‌پوریان، محمد حقانی، محمدمهدی تندگویان، علی صابری، فاطمه دانشور، محمد سالاری، محسن سرخو و احمد دنیامالی تعدادی از اصلاح‌طلبان امضاکننده این نامه بودند. از بین این اعضای اصلاح‌طلب، تنها اسامی احمد حکیمی‌پور، عبدالحسین مختاباد و غلامرضا انصاری پای این نامه به چشم نمی‌خورد. انتشار این نامه که خواستار برخورد با یک سایت خبری شده بود که تنها اقدام به خبررسانی براساس سند و نامه رسمی سازمان بازرسی کل کشور کرده بود، موجی از واکنش‌های منفی بین افکار عمومی و کاربران شبکه‌های اجتماعی را در پی داشت. بخش عمده انتقادات نیز به این شرح بود که چرا اعضای شورای شهر که خود را اصلاح‌طلب می‌دانند، خواستار برخورد با رسانه‌ای شده‌اند که صرفاً اطلاع‌رسانی کرده است.

این واکنش‌ها کمی بعد این امضاکنندگان را مجبور به پاسخ‌گویی و ارائه توضیحات در این باره کرد. به عنوان مثال محسن سرخو در گفت‌وگو با ایلنا درباره خبر منتشرشده مبنی بر شکایت ۲۸ نفر از اعضای شورای شهر تهران در نامه‌ای از سایت معماری نیوز گفت: «این نامه یکشنبه گذشته امضا شد و در آن زمان هنوز کسی در جریان موضوع گزارش بازرسی کل کشور و ماهیت بحث قرار نداشت و صحبت‌های مطرح‌شده کلی بود». وی با بیان اینکه این نامه از سوی خانم آباد تهیه شده بود و دلیل آن نیز آوردن نام ایشان در برخی سایت‌ها بود،



ادامه داد: «امضای این نوع نامه‌ها نوعی اعلام همدردی است و قرار بود در انتهای جلسه از سوی رئیس شورای شهر تهران قرائت شود. تنها دلیل امضای این نامه آن بود که بگویند اعلام اسامی در سایت‌ها کار جالبی نیست و قصد ما تعطیلی یک سایت یا کانال نبوده است. ... علاوه بر این احمد مسجدجامعی، دیگر عضو اصلاح طلب شورای شهر هم توضیحاتی درباره امضای همین نامه ارائه داد. براساس خبری که دفتر او منتشر کرد، عضو اصلاح طلب شورای اسلامی شهر تهران، با انتقاد از بی‌توجهی هیئت رئیسه شورای شهر به حیثیت اعضای شورای شهر و سکوت درباره دروغ‌ها و تخریب‌های انجام شده علیه اعضای اصلاح طلب از حساسیت شبکه‌های مجازی نسبت به مسائل اجتماع و شورا تشکر کرد. ... محمدمهدی تندگویان دیگر عضو شورای شهر و از امضاکنندگان این نامه، نیز روز پنجشنبه با انتشار متنی خطاب به رئیس فراکسیون اصلاح طلبان شورا نسبت به شیوه انتشار خبر این نامه پیرامون ماجرای تخفیف‌های فله‌ای در واگذاری املاک شهرداری واکنش نشان داد. در بخشی از این نامه آمده است: «لازم است که عذرخواهی شخصی خود را از رسانه‌های آگاهی‌بخش بابت این محدودیت بی‌دلیل ابراز دارم و همین‌طور لازم است این آگاهی به عموم مردم داده شود نامه‌ای منتشر شد که اعضای شورای شهر خواهان برخورد قانونی با سایت معماری‌نیوز بوده‌اند و اعضای اصلاح طلب شورا و بنده نیز آن را امضا کرده بودیم اما در واقع این نامه مورد سوءاستفاده و بی‌اخلاقی طیف اصولگرا واقع شد چراکه هدف اصلی امضاکنندگان اصلاح طلب این نامه، دفاع از حیثیت شورا بود و نه اینکه خواستار فیلتر و ایجاد محدودیت برای این سایت باشند. در واقع این یک سوءاستفاده غیراخلاقی اصولگرایان بود که دفاع از حیثیت شورا را خرج دفاع از حیثیت و طیف سیاسی خود کردند.»

همین چند خط گزارش عملکرد واقعی این شورا را به نمایش می‌گذارد:

یک - یک سایت اسامی کسانی که از بخشش نجومی شهردار تهران بهره برده‌اند منتشر می‌کند. اعضای شورای شهر که از قرار نماینده‌ی منافع شهر و شهروندان شهر هستند، به‌جای انجام وظیفه و پیگیری این فساد بزرگ بیانیه می‌دهند و خواستار شکایت از این سایت می‌شوند!

دو - پس از آنکه این امر به رسانه‌ها کشیده می‌شود و با برخورد تند جامعه روبه‌رو می‌شود، عده‌ای اساساً به‌روی خود نمی‌آورند و رسماً نشان می‌دهند که «شریک» هستند و آن دیگرانی هم که زیر فشار دوستان خود هستند به‌جای پوزش‌خواهی به هر توجیهی دست می‌زنند تا یک‌بار دیگر ماهیت این نوع شوراها آشکار شود: یکی می‌گوید که چون نام خانم آباد (از اعضای شورای شهر و استفاده کننده از این املاک نجومی) در لیست بود (و خود همین خانم نامه را تنظیم کرده بود) «امضای این نوع نامه‌ها نوعی اعلام همدردی است!» درحقیقت مردم تنها تا زمانی برای این آقایان مطرح هستند که آنان را در کرسی‌های قدرت بنشانند و بس! پس از آنکه به قدرت دست یافتند، «همدردی» با یک «چپاولگر» رفیق گرمابه و گلستان بسیار مهم‌تر از «همدردی» با مردم و منافع آنان است. و «تنها دلیل امضای این نامه آن بود

که بگویند اعلام اسامی در سایت‌ها کار جالبی نیست.»! مسجدجامعی هم به‌جای پاسخ به چرایی درخواستِ جمعی‌شان (اصولگرا و اصلاح‌طلب باهم) در شکایت از سایتِ معماری نیوز «از حساسیت شبکه‌های مجازی نسبت به مسائل اجتماع و شورا تشکر کرد!» و آن‌چنان خود را بی‌اطلاع از امضای خود نشان داد که «از بی‌توجهی هیئت‌رئیس شورای شهر به حیثیت اعضای شورای شهر و سکوت درباره دروغ‌ها و تخریب‌های انجام‌شده علیه اعضای اصلاح‌طلب» انتقاد کرد! و محمدمهدی تندگویان، تنها کسی که واژه‌ی عذرخواهی را به‌کار برد، گفت «این آگاهی به عموم مردم داده شود نامه‌ای منتشر شد که اعضای شورای شهر خواهان برخورد قانونی با سایت معماری‌نیوز بوده‌اند و اعضای اصلاح‌طلب شورا و بنده نیز آن را امضا کرده بودیم اما در واقع این نامه مورد سوءاستفاده و بی‌اخلاقی طیف اصولگرا واقع شد چراکه هدف اصلی امضاکنندگان اصلاح‌طلب این نامه، دفاع از حیثیت شورا بود و نه اینکه خواستار فیلتر و ایجاد محدودیت برای این سایت باشند.»! بهتر از این نمی‌توان شعور مردم را به سخره گرفت. آقایان به‌صورت مشترک و دسته‌جمعی خواستار شکایت از سایتی می‌شوند که یکی از دزدی‌های شهرداری را برملاکرده است، آن‌گاه که با آگاهی‌رسانی و واکنش مردم روبه‌رو می‌شوند، به‌جای برخورد به خود به رقیبِ شریک خود ناسزا می‌گویند و تصور می‌کنند که به این‌صورت می‌توانند مردم را بفریبند!

و در چگونگی سازوکار این شورا، به نظر ما نقل یک‌گزارش کفایت می‌کند: به‌گزارش «گفت‌مان» (۲۱ اسفند ۱۳۹۵) در نشست خبری شورای شهر تهران، در همان روز، محمدمهدی تندگویان عضو شورای شهر گفته است: «شورای شهر تهران، شورای آقای چمران است و هرچو که بخواهد آن را اداره می‌کند. ... این را قبلاً هم من چند بار اعلام کردم اینجا بیشتر شورای آقای چمران است تا شورای شهر و آقای چمران هر مدلی که تشخیص می‌دهد جلسات را اداره می‌کنند؛ این را دیگر خبرنگاران از نزدیک دیده‌اند. ... ایشان در یک موضوعی دلشان می‌خواهد ۲۰ نفر از اعضاء صحبت می‌کنند و یک موضوعی دلشان نمی‌خواهد و اجازه صحبت به یک نفر هم نمی‌دهند؛ یک روز ۱۰ تذکر مطرح می‌شود و یک روز اصلاً تذکری مطرح نمی‌شود؛ یک روز نطق را اول انجام می‌دهند و یک روز نطق را وسط کار انجام می‌دهند. ... از روز اول راه‌اندازی مرکز مطالعات شهری را مطرح کردم و گفتم که شورا به یک مرکز مطالعات تخصصی شهری نیاز دارد، مصوب هم شده اما چون ایشان شخصاً دلشان نمی‌خواهد اجرا شود مانع این مصوبه می‌شود. آقای چمران یک‌نفر را از شورای عالی استان‌ها را به عنوان مدیر مرکز مطالعات معرفی کرده که گویا از قبل با ایشان همکاری داشته است. یعنی این یک‌نفر آدم شده «مرکز مطالعات شورای شهر تهران» و همه‌چیز رو ایشان سلیقه‌ای اداره می‌کند و متأسفانه هیچ جایگاهی هم نیست تا ما که از مدل ریاست و عملکرد ایشان اقناع نمی‌شیم به آن جایگاه اعتراض کنیم تا به شکایات ما رسیدگی شود.»



۴ - ساختمان پلاسکو:

در ۳۰ دی ماه ۱۳۹۵ دقایقی قبل از ساعت ۸ صبح، طبقه دهم ساختمان پلاسکو دچار آتش سوزی شد. و در ساعت ۱۱:۳۳ دقیقه کل ساختمان فروریخت. یعنی در مدت زمان ۳ ساعت و ۳۵ دقیقه پلاسکو سوخت و ازهم فروریخت. در این حادثه درمجموع ۱۶ نفر آتش نشان و ۶ نفر دیگر جان باختند و نه تنها ساختمان که زندگی چند صد نفر نیز به یک باره از بین رفت.

۱/۴- هیئت ویژه گزارش ملی:

پیش از پرداختن به چندیچون و چرایی این فاجعه و بررسی سهم سازمان ها و نهادهای حکومتی و دولتی و غیردولتی در آن، درست می دانم که به گزارش هیئت ویژه انتخاب شده از سوی رئیس جمهور اشاره کنم. حسن روحانی در تاریخ ۹ بهمن ۱۳۹۵ براساس حکمی هیئت ویژه ای را برای بررسی این موضوع انتخاب کرد. این هیئت که متشکل از ده نفر از متخصصان رشته های گوناگون بود، و هیئتی بود مستقل و علمی، با تشکیل شش کمیته تخصصی در بازه زمانی دو ماه توانست گزارش جامعی در تاریخ ۱۶ فروردین ۱۳۹۶ به هیئت دولت ارائه دهد. در واقع نخستین بار بود که هیئتی مستقل و علمی (و با فاصله گرفتن از «سیاست») تشکیل شد و توانست درحد امکان خود تقریباً به مهم ترین بخش های چرایی این اتفاق پردازد. هرچندکه سازمان های دخیل در این امر (حتی وزارت خانه های همین دولت) هیچ واکنش عمومی از خود نشان ندادند که گویی وجود نداشته است، این کار به عنوان یک کار علمی ممکن باقی می ماند و می تواند از منظرهای گوناگون مورد استفاده قرار گیرد. در پیش گفتار رئیس این هیئت ازجمله می خوانیم:

"ساختمان ۵۴ ساله پلاسکو که نمادی از آغاز دورانی از مدرن شدن، شهرسازی و معماری، و حتی استواری سازه های مدرن در ایران بود، ناباورانه فروریخت تا پرسش هایی بزرگ مطرح شوند. نویسنده ای به ظرافت درباره پلاسکو نوشته بود «پلاسکو فرونیخت بلکه به پا خاست» و درست می گوید که پلاسکو به پا خاست تا ساختار و انسجام مدنی ایران را به پرسش بگیرد. پلاسکو به پا خاست تا بپرسد «شما ایرانیان چه کردید و چه نکردید که من در آتش سوختم و فروریختم؟

چرا حادثه پلاسکو مهم است؟ زیرا این حادثه آزمونی از کارایی دانشی، فناوری و مدیریت شهری است که در ابعاد قبل و بعد حادثه در مرکز پایتخت و در نزدیکترین محل از نظر دسترسی به امکانات دولتمردان بود....

فروریزی پلاسکو نمادی از همه ناکارآمدی ها، قصورها و کاستی هایی است که به مدت چندین دهه بر یکدیگر انباشته شده اند و در اصل پلاسکو در زیر بار سنگین انباشته ای از آن ها فروریخت." (از گزارش نهایی هیأت ویژه گزارش ملی بررسی حادثه پلاسکو)
از این پس هر جا به «گزارش ملی» استناد می کنم، منظور این گزارش است.

۲/۴ - سازمان‌ها و نهادهای حکومتی و دولتی و غیردولتی دخیل در حادثه‌ی پلاسکو

۱/۲/۴ - بنیاد مستضعفان:

سه روز پس از آتش‌سوزی ساختمان پلاسکو، محمد سعیدی‌کیا، رئیس بنیاد مستضعفان، بنیاد مالک ساختمان پلاسکو، با تأکید بر اینکه سرقفلی همه واحدهای این ساختمان به مردم واگذار شده بوده، گفت: «بنابراین ما هیچ چیزی در اختیار نداشتیم جز اصل مالکیت ساختمان. البته ما هم مسئولیتی داریم و از زیر بار مسئولیت شانه خالی نمی‌کنیم.» و بعد هم اضافه کرد «به فرموده رهبری این روزها مسئله اصلی نجات جان کسانی هست که زیر آوار مانده‌اند... پس از جمع شدن حادثه، کارگروه‌ها و کمیته‌هایی تشکیل می‌شود و به مباحث رسیدگی و مسئولیت هر نهادی را مشخص می‌کنند.» و «دستگاه‌های مختلفی در این جمع‌کردن و ساماندهی حادثه مسئولیت دارند.» به بیان روشن، صاحب ملک، ساختمان پلاسکو گفته است که مغازه‌ها را واگذار کرده‌اند و تنها اجاره می‌گرفته‌اند و مسئولیتی نداشته‌اند! گویا تنها در مملکت ما می‌شود با قلدری گفت که من صاحب ملک، آن هم ملک تجاری از اموال عمومی، کارم تنها اجاره گرفتن است و در حفظ آن ملک هیچ وظیفه‌ای ندارم!

و یک مقام مسئول در بنیاد مستضعفان «هم در ارتباط با اتهام‌هایی که متوجه این نهاد بود به خبرگزاری ایلنا گفت «الان شرایط مناسبی برای پاسخگویی نیست و باید تا چند روز آینده صبر کنیم.» و اضافه کرد «بسیاری از مطالب مطرح شده صحت ندارد و ما پاسخ شایعات را تا چند روز آینده خواهیم داد.» اما، روزنامه جمهوری اسلامی در روز ۲ بهمن ۹۵ با اشاره به دست‌کم ده اخطار رسمی شهرداری به خاطر ناایمنی ساختمان پلاسکو نوشت «مالک این ساختمان هر فرد یا نهادی باشد "از رانت قدرتی برخوردار بوده" که این اخطارها را نادیده گرفته است.» در حالی که محمد دامادی، عضو کمیسیون عمران مجلس دهم، در گفت‌وگو با روزنامه شرق مالک را "قطعا" مقصر شمرد و تأکید کرد «تکلیف ایمن‌سازی بنا باید مشخص شود، اینکه چرا مالک برای ایمن‌سازی بنا اقدام نکرده است.» و فردین فرمند، عضو کمیسیون انرژی مجلس گفت «نهاد خاص بودن مانع از رسیدگی به مسببان حادثه پلاسکو نمی‌شود. باید دید کدام سازمان مسئول اصلی ماجرا بوده و چرا با وجود تذکرات متعدد، مالک به اخطارها در زمینه تأمین امنیت بنا وضعی ننهاده است.» طیبیه سیاوشی، عضو کمیسیون فرهنگی مجلس دهم، گفت: «مجلس مستقیم نمی‌تواند از بنیاد مستضعفان طرح سؤال کند؛ اما دست‌کم می‌توان از مسئولان بنیاد درخواست ارائه گزارش کرد و بعدتر به شکل همه‌جانبه‌تر امور را ارزیابی کرد.» چند روز بعد پایگاه اطلاع‌رسانی مجلس شورای اسلامی (خانه ملت) روز دوشنبه چهارم بهمن ۹۵ از قول محمدرضا رضایی کوچی رئیس کمیسیون عمران خبر داد که محمد سعیدی‌کیا، رئیس بنیاد مستضعفان با حضور در این کمیسیون مسئولیت حادثه پلاسکو را بر عهده گرفته و به خاطر آن عذرخواهی کرده است. و همچنین گفته بود «سعیدی‌کیا در جلسه امروز کمیسیون قول داد در اولین فرصت ساختمان جدیدی احداث و به کسبه پلاسکو واگذار شود.»



فروریختن ساختمان پلاسکو، آئینه‌ی وضع ما

اما، با فاصله‌ی کوتاهی، در همان روز، روابط عمومی بنیاد مستضعفان با انتشار بیانیه‌ای سخنان رئیس این بنیاد مبنی بر عذرخواهی و قبول مسئولیت در حادثه ساختمان پلاسکو را «تکذیب» کرد!

اما در «گزارش ملی» به‌روشنی گفته شده است که «تکلیف نگهداری عمده از ساختمان پلاسکو بر عهده‌ی مالک یعنی بنیاد مستضعفان بوده است، ولی با وجود اخطارها مبنی بر نایمن بودن ساختمان در برابر حریق اقدام جدی صورت نگرفته است.» و رئیس هیئت ویژه پلاسکو (گزارش ملی) در مصاحبه با «ایسنا» (۲۹ فرودین ۹۶) می‌گوید: «عمده‌ترین ضعف و مشکلات حقوقی و خلاءهای قانونی را به شکل خلاصه می‌توان شامل سه گروه از سازمان‌ها دانست که کارشناسان بر اساس بندهای حقوقی و به شکل مستند آنها را معرفی کرده‌اند... در رأس گروه نخست، مالک ساختمان پلاسکو است. طبق قانون برای ایمنی ساختمان‌هایی که یک مالک واحد دارد وظایفی تعیین شده و مالک از نظر ایجاد تمهیدات ایمنی و مخارج سنگین زیر بنایی که لازم بوده برای ساختمان انجام شود مسئولیت جدی داشته است.» بنیاد مستضعفان به‌رغم همه‌ی آن قول‌وقرارها با بی‌اعتنایی کامل به این گزارش، با سکوت کامل با آن روبه‌رو شد و هیچ واکنشی از خود نشان نداد.

۲/۲/۴ - شهرداری:

به‌گزارش «شرق» (۴ بهمن ۹۵) «رئیس کمیسیون سلامت، محیط زیست و خدمات شهری شورای شهر تهران، با بیان اینکه نباید با جان مردم شوخی کرد، گفت: سال گذشته شهرداری قول تأمین بودجه مورد نیاز برای خرید تجهیزات آتش‌نشانی که مبلغ آن ۹۲ میلیارد تومان است، داده؛ ولی چرا منابع لازم به وسیله شهرداری تخصیص نیافت. رحمت‌اله حافظی در جلسه علنی دیروز شورای شهر تهران ... درباره بودجه خرید تجهیزات سازمان آتش‌نشانی نیز گفت: در بودجه سال جاری و براساس مصوبه شورای شهر ۱۴۰ میلیارد تومان از محل دو درصد عوارض ایمنی ساختمان‌ها برای توسعه ایستگاه‌های آتش‌نشانی، تأمین تجهیزات مورد نیاز و آموزش پرسنل پیش‌بینی شده که تا روز گذشته ۵۴ میلیارد تومان محقق شده؛ ولی شهرداری تنها ۲۱ میلیارد و ۵۰۰ میلیون تومان از این بودجه را تخصیص داده است. وی ادامه داد: کمیسیون سلامت شورای شهر تهران سال گذشته برای تأمین تجهیزات مورد نیاز آتش‌نشانی درخواستی ارائه فهرست کرد که در این فهرست اقلام متعددی از جمله بالابر، نردبان، دستگاه برش صنعتی فولاد و جرثقیل‌های ۳۰۰ و ۴۵۰ تُن وجود داشت. بودجه مورد نیاز برای خرید این اقلام ۹۲ میلیارد تومان برآورد شده و پیش‌بینی می‌شد این بودجه از محل ۱۴۰ میلیارد تومان بودجه سازمان آتش‌نشانی تأمین شود؛ اما شهرداری قول داد که این بودجه را از محل دیگری تأمین کند. حافظی با بیان اینکه این بودجه از هیچ محلی از طرف شهرداری تهران تأمین نشد، تأکید کرد: انتظار داشتیم شهرداری به دنبال این باشد که برای خرید این تجهیزات گشایش اعتبار کند؛ اما در نهایت برای این خرید هیچ اقدامی انجام نشد که بدون شک اگر تجهیزات مورد نیاز آتش‌نشانی خریداری می‌شد، چه بسا بسیاری از مشکلاتی که الان شاهد آن هستیم، وجود

نداشت. رئیس کمیسیون سلامت، محیط زیست و خدمات شهری شورای شهر تهران با تأکید بر اینکه اولویت‌های کاری شهرداری تداعی‌کننده این امر است که جان مردم برای آنان ارزش و اولویت ندارد، گفت: به دستور آقایان در شهرداری، بلوار کشاورز در حال شخم‌خوردن است و بودجه برای این اقدامات وجود دارد؛ اما برای تأمین تجهیزات مورد نیاز آتش‌نشانی که با جان مردم در ارتباط است، بودجه ندارند.»

حال این کوتاهی در تأمین بودجه برای تجهیزات سازمان آتش‌نشانی و نادیده گرفتن یکی از مهم‌ترین وظایف شهرداری را مقایسه کنید با یک بخش از ریخت‌وپاش‌های شهردار تهران در شرکت بهره‌برداری متروی تهران (برای تأمین پشتیبانی مورد نیاز خود برای سودای ریاست جمهوری): بنابه گزارش سازمان بازرسی کل کشور، شرکت بهره‌برداری متروی تهران در سال‌های ۹۱ و ۹۲، چهار هزار و دویست نفر از نیروهای «منتسب به افراد خاص» را جذب کرده است. در جلسه غیرعلنی ۹ اسفند ۹۵ حافظی، رئیس کمیسیون سلامت و محیط زیست شورای شهر تهران، افشا کرد که بنا به گزارش سازمان بازرسی کل کشور، شرکت بهره‌برداری متروی تهران در سال‌های ۹۱ و ۹۲، چهار هزار و دویست نفر از نیروهای «منتسب به افراد خاص» را «بدون آزمون استخدامی و با روندی سلیقه‌ای» جذب کرده است (در گزارش دی ماه ۹۴ روزنامه شرق نیز به این موضوع اشاره شده است) و به این موضوع اعتراض کرده است و مهدی چمران با پذیرش تخلف صورت گرفته و اینکه «شهردار اشتباه کرده» اضافه کرده بود «حالا این چه ضرری دارد؟! این عضو شورای شهر تهران در فایل صوتی خود گفته است ۴۰۰ نفر از ۴۲۰۰ نفر نیروی مازاد جذب شده، بالای ۴۰ سال سن دارند که مدرک تحصیلی ۵۰ درصد این افراد زیر دیپلم است. همچنین ۳۰ درصد مدرک زیر پنجم ابتدایی دارند یا بیسواد هستند. میزان حقوق و اضافه کاری این افراد از حدود ۴ میلیارد تومان در سال ۹۰ با ۲۷۵ درصد افزایش، به حدود ۱۵ میلیارد تومان در سال ۹۲ رسیده است. چنان‌چه سرانه حقوق این دسته بین ۹ تا ۱۱ میلیون تومان بوده است. و اینکه در میان استخدام‌های غیرمجاز «مداحان» (ازجمله علی‌محمد قلی‌ها از بستگان حاج منصور ارضی که در سال ۹۰ بدون هیچ سابقه‌ی مرتبط با مترو مدیرعامل شرکت بهره‌برداری مترو شد و کار نیروهای غیرمتخصص را آغاز کرد).

" شهرداری تهران، در اجرای کامل و بموقع بند ۱۴ ماده ۵۵ قانون شهرداری و تبصره آن، کوتاهی داشته است. همچنین درباره اجرای مبحث ۲۲ مقررات ملی ساختمان برای تعیین روش نگهداری و بهره‌برداری ایمن و مطمئن بناهای موجود، علی‌رغم ابهامات آن، حساس نبوده است." (از متن گزارش نهایی هیئت ویژه گزارش ملی بررسی حادثه پلاسکو - رئیس‌جمهور)

و رئیس هیئت‌ویژه پلاسکو (گزارش ملی) در همان مصاحبه با «ایستنا» می‌گوید: " رتبه دوم شهرداری تهران است که از دو جنبه مسئولیت داشته است نخست از باب بند ۱۴ ماده ۵۵ قانون شهرداری‌ها که می‌گوید برای رفع خطر در بناهای عمومی و جاهایی که می‌تواند به مردم خسارت بزند تکالیف سنگینی تعریف شده است. دومین موردی که شهرداری باید به



فروریختن ساختمان پلاسکو، آیینیه وضع ما

خاطرش مورد مواخذہ قرار گیرد بی‌توجهی به مبحث ۲۲ مقررات ملی ساختمان است که مربوط به نحوه نگهداری و بهره‌برداری ایمن از ساختمان‌های قدیمی شهری می‌شود و از سال ۹۲ گوشزد شده بود اما بی‌توجهی کردند.

پس از انتشار این گزارش، شهردار تهران نیز آن را با سکوت برگذار کرد.

۳/۲/۴ - وزارت کار و تعاون و رفاه اجتماعی:

محمدتقی احمدی، رئیس هیئت‌ویژه پلاسکو (گزارش ملی) در مصاحبه خود با ایسنا درباره‌ی مسئولیت وزارت کار و تعاون و رفاه اجتماعی می‌گوید: "در گروه اول که مسئولیت‌های شدیدتری دارند بعد از مالک ساختمان و شهرداری تهران، وزارت تعاون و کار و رفاه اجتماعی قرار دارد. از آنجا که تعداد قابل توجهی از واحدهای داخل ساختمان پلاسکو کارگاه شناخته شدند، مورد بازرسی وزارت کار قرار گرفته بودند اما به ایمنی این کارگاه‌ها بی‌توجهی شده بود، چراکه طبق ماده ۱۰۵ قانون کار، بازرس چنانچه متوجه نواقص ایمنی شد می‌تواند کارگاه‌ها را تعطیل کند یا به آنها تذکر دهد یا براساس ماده ۸۵ که این ماده به حفاظت فنی کارگاه‌ها مربوط می‌شود اقدام کند و همه این موارد به عهده وزارت تعاون بوده است. متأسفانه بازرسی از مقوله حفاظت فنی جدی نبوده و اگر تذکر و پیگیری می‌شد به بهبود شرایط پلاسکو کمک می‌کرد." و در «گزارش ملی» آمده است: "تکلیف قانونی وزارت تعاون به بازرسی حفاظت فنی از کارگاه‌های واقع در ساختمان پلاسکو، روشن بوده و کوتاهی در انجام این امر از سوی وزارت نام برده در مورد ساختمان پلاسکو خلاف وظایف قانونی این وزارتخانه می‌تواند تلقی شود." و در «گزارش ملی» آمده است: «واقعیت اجتماعی بزرگ این است که اصناف حداقل ۳ میلیون واحد کسب و کار صنفی را در بر می‌گیرند و بخش مهمی از مخاطرات ایمنی و آتش مربوط به همین واحدهاست. این در حالی است که شواهد و بررسی‌های هیئت نیز نشان می‌دهد وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی به بازرسان کار کافی برای بررسی شرایط ایمنی در واحدهایی که درخصوص آن‌ها تکلیف قانونی دارد، دسترسی ندارد» (گزارش وزارت کار نیز در برابر این گزارش سکوت پیشه کرد).

۴/۲/۴ - وزارت کشور:

در «گزارش ملی» درباره‌ی وزارت کشور چنین گفته شده است: "وزارت کشور در اجرای مبحث ۲۲ مقررات ملی ساختمان اقدام موثری نکرده و به نظر می‌رسد به وظیفه خود در این خصوص موثر تر می‌توانسته است عمل کند."

۵/۲/۴ - وزارت راه و شهرسازی:

در «گزارش ملی» در این خصوص آمده است: "با وجود اقدامات مثبت در حال اقدام، وزارت راه و شهرسازی در باره مقررات ایمنی و مسائل ساختمان‌های موجود مانند ملاحظات اجرایی مبحث ۲۲ به مقررات ملی ساختمان طور تاریخی کم‌توجه بوده است."

۵ - مدیریت بحران و آتش‌نشانی

در اداره‌ی بحرانی که پس از آتش گرفتن ساختمان پلاسکو به‌وجود آمد، سازمان‌های دخیل ناکارآمدی خود را به روشنی نشان دادند. و این ناتوانی اداره‌ی بحران را می‌توان در همه‌ی وجه‌های اداره‌ی مملکت به‌خوبی دید. فاجعه پلاسکو یک‌بار دیگر ناکارآمدی دستگاه‌های حکومتی در مدیریت بحران‌های مهم جامعه و راه‌یابی خردمندانه آنها را نشان داد. آنچه در «گزارش ملی» با عنوان «کیفیت فرماندهی حادثه در عملیات اطفای حریق و مدیریت بحران» پس از ریزش ساختمان آمده است بر موضوع‌های مهمی در این خصوص انگشت گذاشته شده است که خود آیین‌های اقدام‌های مدیران و مسئولان در این بحران بزرگ است: «در ساختمان پلاسکو عملیات اطفاء ابتدا به صورت تهاجمی بوده و در ادامه به صورت تدافعی و از خارج ساختمان انجام شده است در حالی که در کنترل حریق ساختمان‌های بلند اولویت با جلوگیری از گسترش حریق و سپس حمله می‌باشد. همچنین با توجه به درگیر شدن چندین طبقه و گسترش حریق، در ساختار فرماندهی حادثه پست‌های مهمی مانند برنامه ریزی، کنترل لابی و گروه مداخله سریع تشکیل نشده و سیستم شمارش کارکنان وجود نداشته است. تیم ایمنی در ساختار فرماندهی تشکیل نشده و ریسک ریزش موضعی یا ریزش کلی ساختمان ارزیابی نشده است که این نکته ضعف اساسی در فرماندهی حادثه در مقطع قبل از ریزش به شمار می‌آید. انسداد معابر دسترسی توسط راهنمایی و رانندگی با تاخیر صورت گرفته است و نیروهای امدادی فراخوان شده در ساعات انتهایی نزدیک به ریزش، به دلیل مسدود بودن مسیرهای منتهی به محل حادثه به دلیل ازدحام ترافیک، در عمل امکان حضور در صحنه را نداشته‌اند. همچنین کنترل عبور و مرور، دیر هنگام و به سختی صورت گرفته است. فراخوان حجم نامتعارف و تخمین بیش از حد نیاز به نیرو و تجهیزات، توسط هلال احمر به عنوان سازمان همکار اورژانس و فوریت‌های پزشکی و فراخوان ثانویه نیرو و تجهیزات از شهرستان‌های مجاور منطقی نبوده است. اصول اولیه اورژانس از جمله انتقال مصدوم توسط نیروهای پیش بیمارستانی در برخی موارد به خوبی صورت نگرفته است. همچنین توزیع بیماران در بیمارستانها می‌توانست بهتر انجام شود. تصمیم‌گیری و مدیریت صحنه تا ساعاتی پس از ریزش دچار چالش بوده است. عملیات امداد و نجات همزمان با عملیات نخله‌برداری صورت گرفته است؛ درحالی که بر اساس اصول عملیات آواربرداری و امداد و نجات، تا زمانی که همه افراد مفقود و یا قربانیان حادثه از زیر آوار بیرون کشیده نشده‌اند، نباید عملیات نخله‌برداری انجام شود. وحدت فرماندهی مدیریت بحران دچار خلل بوده است. مدیریت رسانه‌ها اعم از رسمی و رسانه‌های اجتماعی با کیفیت مطلوبی صورت نگرفته، و علاوه بر رسانه‌های رسمی مدیریت فضای مجازی نیز به‌طور موثر انجام نشده است.»

در سومین نشست خبری هیئت‌ویژه گزارش ملی بررسی حادثه پلاسکو که در دانشگاه تربیت مدرس برگزار شد «محمد فاضلی جامعه شناس، عضو هیات علمی دانشگاه شهید بهشتی و



فروریختن ساختمان پلاسکو، آیینیه وضع ما

مسئول کمیته اجتماعی و رسانه هیات ویژه گزارش ملی بررسی حادثه پلاسکو با انتقاد از نبود پروتکل مشخص بین ستاد مدیریت بحران و رسانه: گفت
اگر پروتکل مشخصی بین ستاد مدیریت بحران و رسانه وجود می‌داشت، خبرنگاری در پلاسکو از مامور نیروی انتظامی کتک نمی‌خورد، انحصار رسانه ای ایجاد نمی‌شد و شاهد انواع تکذیبیه‌ها در رسانه‌ها نبودیم چون حدوداً ۲۹ خبر در رسانه‌ها تکذیب شد... محمد هداوند مسئول کمیته حقوقی هیات ویژه گزارش ملی بررسی حادثه پلاسکو همچنین در این نشست خبری اظهار کرد: بنیاد مستضعفان به‌عنوان مالک ساختمان امانتدار اموال مردم بود، تکلیف نگهداری ساختمان پلاسکو برعهده مالک ساختمان یعنی بنیاد مستضعفان بود اما با وجود اختراهای مبنی بر نایمن بودن ساختمان در برابر حریق اقدام جدی صورت نگرفته است... هداوند درباره تصمیم بر خروج ساختمان پلاسکو، اظهار کرد: در اغلب کشورها به این تصمیم گیری‌ها در وضعیت اضطراری گفته می‌شود که در این گونه موارد فرمانده که تیم ایمنی را در اختیار دارد با تحلیل فاکتورها و انتقال آن به نیروها، موضوع را هدایت می‌کند که چنین شخصی در ساختار آتش نشانی کشور وجود ندارد.

وی با اشاره به مبحث سوم مقررات ملی ساختمان ادامه داد: در این مبحث آمده است، مقاومت ساختمان‌ها در برابر اطفای حریق سه ساعت است و اگر بخواهیم این را معیار قرار دهیم سر سه ساعت باید ساختمان را تخلیه می‌کردند که این کار انجام نشد و بعد از سه ساعت و نیم پلاسکو فرو ریخت.

مسئول کمیته حقوقی هیئت ویژه گزارش ملی بررسی پلاسکو خاطرنشان کرد: حقوق در موقعیت اضطراری مبحثی است که در ایران جایگاهی ندارد و بحثی روی آن نشده است. ... سید باقر مرتضوی عضو هیئت ویژه بررسی حادثه پلاسکو در نشست خبری امروز در دانشگاه تربیت مدرس، با تأکید بر اینکه سازمان پیشگیری و مدیریت بحران در تهران عملاً در اینجا (مدیریت بحران حادثه پلاسکو) نقشی نداشته است، گفت: فرماندهی بحران شهرداری تهران در پلاسکو براساس استانداردها نبود و یکی از پیشنهادات این است همه زیر مجموعه شهرداری یک جا با یک شرح وظایف درست جمع شوند.

مسئول کمیته مدیریت بحران با بیان اینکه عملیات باید از طبقه دهم شروع می‌شد و در طبقه ۱۱ استندآپ و از طبقه ۱۲ هم برای جستجو می‌رفتند؛ اما این کار انجام نشد و نخست به طبقه دهم و سپس به طبقه یازدهم رفته و تخلیه عملیات طبق اصول استاندارد انجام نشده است... [مرتضوی]: عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس با انتقاد از صدور دیر هنگام دستور تخلیه از ساختمان پلاسکو، تصریح کرد: نیروهای آتش‌نشانی باید قبل از ساعت ۱۰:۵۰ نیروها را تخلیه می‌کردند اما دقایقی بعد از ساعت ۱۱ و ریزش ساختمان دستور تخلیه صادر شده است که دیر هنگام بود.

عضو هیئت ویژه بررسی حادثه پلاسکو با بیان اینکه این واقعه در حد بحران ملی نبود، خاطرنشان کرد: حادثه پلاسکو در حد وضعیت اضطراری درجه ۲ بود که با عملکرد نامناسب و

فرماندهی خارج از استاندارد به یک بحران ملی تبدیل شده است. مرتضوی با بیان اینکه نقشه ساختمان پلاسکو موجود نبود، گفت: به دلیل نداشتن نقشه ساختمان، ماموران آتش نشانی نمی‌دانستند کجا باید تونل بزنند؛ از این رو چند تونل حفر کرده که آخرین آن، به زیرزمین و اجساد رسید.

عضو هیئت ویژه گزارش ملی بررسی حادثه پلاسکو اظهار کرد: برادر ما در شورای شهر، گزارش را غیرعلمی می‌داند و حرف من این است که چرا امروز نیامدید اینجا تا بحث کنیم و قبلش چرا آن ۱۷۰۰ صفحه را نخوانده‌اید.

مرتضوی درباره اینکه آیا فردی در موتورخانه زنده بود یا نه، گفت: چهار نفر در موتورخانه بودند، اما نمی‌دانم این افراد زنده بودند یا نه و من بی سیم‌ها را چندین بار گوش کردم و هیچ پیامکی هم مبنی بر زنده بودن این افراد نبود.» (به نقل از «تأمین ۲۴»)

براساس قانون کشوری مدیریت بحران به‌عهده‌ی رئیس جمهور است و تنها تهران استثنا شده است و این امر را جزء مسئولیت‌های شهردار قرار داده است. و در بالا نشان دادیم چگونه شهردار تهران در این کار ناتوان درآمد اما، به‌جای اعتراف به این ناتوانی با توسل به انواع توجیه و تهمت و عوام‌فریبی (که می‌خواهد «جان» خود را بدهد و «فدایی» شود!) خود را خطاناپذیر دانست. حتی درباره انتصاب فرمانده آتش‌نشانی هم با دستی طلب‌کار دست به مقابله زد. محمداقبر قالیباف که در جلسه علنی شورای شهر و گزارش ساختمان پلاسکو حاضر شده بود در برابر اعتراض برخی از اعضای شورای درباره‌ی فرمانده سازمان آتش‌نشانی و چرایی انتصاب وی به این سمت، چنین گفت: «آقای شریف‌زاده بیش از ۷۵ ماه سابقه فرماندهی در جبهه در حوزه عملیاتی و مهندسی دارند؛ شبیه‌ترین سازمان به سازمان‌های نظامی و انتظامی، سازمان آتش‌نشانی است و تخصص ایشان در دفاع مقدس و بعد از دفاع مقدس همین است. ایشان در دو وزارتخانه چندین سال معاون وزیر بودند. چرا می‌گوییم سابقه مدیریت ندارند؛ از جهت آمادگی جسمانی جزء ورزشکاران شناخته‌شده حوزه رزمی هستند. از سواد، سابقه، مدیریت، آمادگی جسمانی و سابقه کاری در بقیه وزارتخانه‌ها مشخص است اما راحت می‌گوییم این افراد هیچ آشنایی و سابقه‌ای ندارند؛ در این شرایط افکار عمومی رنجش خاطر دارند» (شرق، ۱۸ بهمن ۱۳۹۵). آیا بهتر از این می‌توان به چنین امر مهمی به چنین توجیه خردستیزانه‌ای روی آورد؟

۶ - مسئولیت‌ناپذیری:

یکی از بارزترین وجه‌های حکومتی در ایران نپذیرفتن مسئولیت و نپذیرفتن عاقبت کار و مسئولیت خود است. پس از فاجعه‌ی ساختمان پلاسکو نیز باآنکه مسئولیت سازمان‌ها و نهادهایی مانند شهرداری، بنیاد مستضعفان، وزارت کار، وزارت کشور روشن بود و در «گزارش ویژه ملی» صریحاً با آن اشاره شده است، هیچ‌یک از اینان نه‌تنها مسئولیتی نپذیرفتند که خود



را «مظلوم» هم دانستند!

۷ - تعهد در برابر تخصص:

از زمان فاجعه‌ای بزرگ به نام «انقلاب فرهنگی» که «تعهد» در برابر «تخصص» قرار داده شد و جای آن را گرفت و ریا و تظاهر به دین‌داری و چسباندن مُهر بر پیشانی ملاک عمل و ارزیابی انسان‌ها شد تا به امروز مملکت ما ضربه‌های بزرگی در همه‌ی زمینه‌ها از این رهگذر خورده است و اثر آن را در همه‌ی شئون زندگی اجتماعی و اداری و سیاسی‌مان شاهد هستیم. آتش‌سوزی ساختمان پلاسکو هم یکی از جلوه‌گاه‌های بارز این سیاست کشور برپاداده بود.

۸ - نقش صاحبان مغازه‌ها در این حادثه:

بی‌توجهی به وضعیتی که در آن قرار دارند، یکی از شاخصه‌هایی رفتاری بسیاری از مردم ماست. این بی‌توجهی مردم به وضعیت خود و همدستی مردم علیه خود را می‌توان در بسیاری از رفتارهای اجتماعی و شخصی دید. نمونه رانندگی یا مصرف بی‌رویه‌ی آب یا در همین موضوع آتش‌سوزی ساختمان پلاسکو که بسیاری از معازده‌دارهای این ساختمان هیچ توجهی به مکانی که در آن زندگی می‌کردند نداشتند و با انباشتن مواد شدیداً قابل احتراق، خود به دست خود به این فاجعه کمک کردند، یک از هزار این رفتار جمعی مردم ماست. نمونه‌ی آن را می‌توان در گفت‌وگوی یکی از کارکنان ساختمان پلاسکو با خبرنگار «شرق» دید: «زن میان‌سالی که ۱۴ سال در ساختمان پلاسکو کار کرده است، در گفت‌وگویی کوتاه با خبرنگار ما از جزئیات حادثه و چگونگی کارش در این ساختمان که حالا ویرانه‌ای از آن باقی مانده است، می‌گوید. او همچنان مضطرب است و می‌گوید نمی‌داند از این پس باید چه کند... شما هم زمان آتش‌سوزی اینجا بودید؟ / بله، من سر چهارراه ایستاده بودم و دیدم آنهایی که داخل بودند چطور رفتند زیر آوار. صبح اول وقت که آمده بودم، دیدم فقط یک ماشین آتش‌نشانی نردبان‌دار آمده است اما ساعت یازده و ربع، هفت، هشت تا ماشین بودند که نردبان داشتند. یکی از آنها هم از دورتر آب می‌پاشید. هرچه هم داد می‌زدند و به مردم می‌گفتند نروید، کسی گوش نمی‌کرد. قبل از اینکه ساختمان بریزد، مأموران آتش‌نشانی با بلندگو التماس می‌کردند که بیرون بروید؛ خطرناک است. اصلاً انگار در آن چهار طبقه رقص آتش بود اما کسبه چون مدارکشان مانده بود، به سروصورتشان می‌زدند و داخل می‌رفتند تا چک و سفته‌هایشان را بردارند...» (شرق، ۴ بهمن ۱۳۹۵)

در گزارش هیئت ویژه نیز به این امر پرداخته شده است. در این «گزارش ملی» گفته شده است: «شورای ساختمان باید به مسئله‌ی ایمنی فضای کاری کسبه و ساختمان از بُعد حریق توجه می‌کرد، زیرا به هر نحو از اخطارهای آتش‌نشانی مطلع بوده و می‌توانست همانند سایر فعالیت‌های جاری خود آن را نیز مورد پیگیری جدی قرار دهد... سطح آگاهی مردم به‌طور کلی و کارکنان واحدهای کسب و کار به‌طور خاص درباره‌ی ایمنی بسیار پایین است. مهم‌تر

آن‌که حساسیت به ایمنی و ملزومات آن بسیار اندک است. پژوهش از طریق مصاحبه و پیمایش نشان داد که افراد - با وجود زندگی و کار در محیط‌هایی که در اکثر موارد به ساده‌ترین تجهیزات ایمنی حریق نیز مجهز نیستند - احساس ناامنی در خصوص حریق ندارند. این احساس در کسبه و کارکنان ساختمان پلاسکو به شدت وجود داشته است و چنان‌که اعضای شورای ساختمان در جلسه استماع بیان کرده‌اند، ساختمان پلاسکو را ساختمانی ایمن تلقی می‌کردند و ابداً آسیب‌پذیری شدید آن را در برابر حریق و تخریب تصور نمی‌کرده‌اند. مردم به‌طور کلی درک دقیق از خطرات حریق که محل کار، زندگی و حیات روزمره آنها را تهدید می‌کند ندارند.... بررسی صورت‌گرفته درباره کارگاه‌های تولیدی لباس و موارد مشابه که در ساختمان پلاسکو وجود داشته‌اند نشان می‌دهد که کارگران شاغل در این کارگاه‌ها درخصوص ایمنی آموزش ندیده بودند و درک ایشان از ایمنی در حد توجه نشان دادن به وجود کپسول آتش‌نشانی محدود بوده است. ... ایمنی در بنیادی‌ترین لایه‌های ذهنیت شهروند مغفول است و به همین نسبت در کردار وی نیز بازتابی ندارد. ... سازمان‌های مردم‌نهاد (سمن‌ها) که در بسیاری از کشورهای جهان به‌طور فعال در حوزه‌های مختلف مرتبط با ایمنی، کاهش مخاطرات و مقابله با آثار آن‌ها فعال هستند در ایران جایگاهی ندارند.»

در این گزارش به موضوعی اشاره شده است که در رفتار مغازه‌داران ایرانی عادی اما، درحقیقت امری است بسیار خطرناک. در این گزارش گفته می‌شود: «حریق در ساعت ۷/۵۸ به آتش‌نشانی اطلاع داده شده و اولین ایستگاه آتش‌نشانی پس از دقایقی کوتاه به محل حادثه رسیده است. اما گزارش آنها نشان می‌دهد که حجم و شدت آتش‌سوزی در آن لحظه گویای آن بوده که پیش از رسیدن آنها کارکنان مغازه زمانی را برای خاموش کردن آتش صرف کرده و پس از آنکه نتوانسته‌اند از گسترش آتش جلوگیری کنند، با آتش نشانی تماس گرفته‌اند.»

باین‌همه، این «گزارش ملی» از توجه به کم‌کاری‌ها و غفلت‌های دولت و حکومت نیز غافل نبوده است. ازجمله در این گزارش آمده است: «یکی از مصادیق عدم مشارکت اجتماعی در حوزه ایمنی، استفاده نشدن از ظرفیت اصناف در امور مربوط به ایمنی است. مصاحبه‌های انجام‌شده با اصناف مرتبط با واحدهای کسب و کار مستقر در پلاسکو نشان می‌دهد که دولت، دستگاه‌های عمومی و نهادهای حاکمیتی اگرچه در زمینه‌هایی نظیر کنترل قیمت‌ها، مالیات و موارد اقتصادی مشابه با اصناف ارتباط برقرار می‌کنند، اما هرگز از ظرفیت اصناف برای ارتقای ایمنی استفاده نشده است. ... عدم توجه به ظرفیت اصناف در حوزه اعمال نظارت‌های مرتبط با ایمنی، مصداق بارز استفاده نکردن از مشارکت‌های مردمی حتی در شرایط وجود زیرساخت قانونی مناسب است. ... یکی از بر جسته‌ترین مشارکت‌های اجتماعی در حوزه ایمنی می‌تواند از طریق فعال کردن اصناف برای عمل به تکالیف قانونی خود در زمینه ایمنی و توانمندسازی آنان برای اعمال اختیارات خود صورت گیرد. مدیریت شهری، وزارت کشور و سایر دستگاه‌های مرتبط با حوزه ایمنی نیز تلاش و تعاملی با مجامع صنفی در حوزه ایمنی نداشته‌اند. ... ایمنی در بنیادی‌ترین لایه‌های ذهنیت شهروند مغفول است و به‌همین‌نسبت



در کردار وی نیز بازتابی ندارد.»

۹ - آتش‌نشانانِ نمادِ وجدانِ کار و فداکاری

در برابرِ همه‌ی این نمادهای خانمان برانداز و مملکت بریادده، نمادی چون ققنوس از خاکستر این فاجعه سر برافراشت. نمادِ وجدانِ کاری و فداکاری. و مظهرِ آن، آتش‌نشان‌های دریادل و بزرگواری ما بودند. و اگر امیدی برای فردای میهن‌مان باشد همین ققنوس‌های سربرافراشته از خاکستر ویرانه‌هاست.

////////////////////////////////////

شوراهای شهر و گِره‌گاه‌ها، تجربه‌ای از نخستین شورای شهر تهران

در گفت‌وگو با صدیقه وسمقی*

اندیشه آزادی: خانم وسمقی، کتاب شما درباره‌ی تجربه‌ی نخستین شورای شهر تهران به نام «حتماً راهی هست» را خوانده‌ام. شما به‌عنوان نخستین سخن‌گوی شورا این تجربه را شرح می‌دهید. کتاب خیلی خوبی است. پرسش‌هایی در ذهن من وجود دارد. با این پرسش شروع می‌کنم که هنگام انتخابات اولین شورای شهر، فهرست اصلاح‌طلبان چگونه شکل گرفت؟ صدیقه وسمقی: من این موضوع را در کتاب به تفصیل توضیح داده‌ام. چون سال‌های زیادی از آن زمان گذشته است، امیدوارم که الان اشتباه توضیح ندهم. آن قدر که یادم هست هم‌جده گروه و تشکل اصلاح‌طلب در آن زمان با هم ائتلاف کرده بودند. اینها جلسات مشترکی برای تهیه لیست پانزده نفره شورای شهر تهران داشتند. به‌هرحال قرار شده بود هر یک از گروه‌های هم‌جده‌گانه یکی، دو نامزد در آنجا معرفی کند و رأی‌گیری شود و هر فردی که حداقل مورد تایید هشت گروه بود نامش در لیست نهایی پانزده نفره تهران قرار گیرد. البته جزئیات دقیق آن الان یادم نیست. در آن زمان دو تا لیست اعلام شد. یک لیست متعلق به کارگزاران بود و لیست دیگر متعلق به هفده گروه دیگر. یازده نفر در هر دو لیست مشترک بودند. لیست مربوط به هفده گروه دیگر اصلاح‌طلب چهار نفر نامزد اختصاصی داشت که من جزو آن چهار نفر بودم. کارگزاران نیز چهار نفر اختصاصی خودش را داشتند. البته توی کتاب اینها را دقیق‌تر گفته‌ام. به خاطر دارم که اول اسم من، در هر دو لیست بود. کارگزاران در جلسات مشترکی که با گروه‌های



دیگر داشتند، اعلام کردند که باید هشت نفر از این ۱۵ نفر را کارگزاران معرفی کنند و هفت نفر را ۱۷ گروه دیگر. این کار و برخی برخوردهای زیاده‌طلبانه‌ی کارگزاران باعث شد که مایل نباشم اصلاً در لیست کارگزاران باشم. به‌خاطر همین برخوردها، به هر حال دو لیست ارائه شد. آزادی‌اندیشه: چه‌طور شد که آقای خاتمی به این فکر افتاد؟

وسمقی: من فکر می‌کنم که چون شعار اصلی انتخابات ۷۶ جامعه مدنی بود و یکی از لوازم جامعه مدنی، تشکیل شوراهاست که در قانون اساسی هم پیش‌بینی شده اما اجرا نشده بود، هدف آقای خاتمی و کلاً اصلاح‌طلبان این بود که آن شعارها اجرا بشود. شعارهای دیگری هم وجود داشت که از لوازم جامعه مدنی بود؛ فرضاً قانون‌مداری و آزادی مطبوعات و احزاب. این‌ها همه ذیل شعار اصلی جامعه مدنی مطرح می‌شد.

آزادی‌اندیشه: نظر شما کاملاً درست است که جامعه مدنی مسئله مهمی بود و در آن زمان زیاد مورد بحث قرار می‌گرفت اما، سراغ تشکیل شوراهای رفتن نظر خود آقای خاتمی بود یا کسان دیگری به‌عنوان مشاوران او این موضوع را پیگیری می‌کردند؟

وسمقی: من در خاطرم نیست که چه کسی به آقای خاتمی این پیشنهاد را داد و دقیقاً نمی‌دانم آیا طرح این موضوع، فکر خود ایشان بود یا افراد دیگری از اصلاح‌طلبان به ایشان پیشنهاد دادند؛ اما می‌دانم که قبل از آن هم اصلاح‌طلبان ازجمله خود من، همیشه در این فکر بودیم و در جاهایی مطرح می‌کردیم که خوب چرا شوراهای تشکیل نمی‌شود. به هر حال بحث روند خود حکومت و اینکه به سمت استبداد و دیکتاتوری هر چه بیشتر پیش می‌رفت و قدرت فراوانی در فرد، یا گروه و یا دولت و حکومت تجمع پیدا می‌کرد؛ موضوعی بود که برای قشرهایی از فعالان سیاسی - مدنی و روشنفکران موجب نگرانی بود. شاید تصور می‌کردند یکی از چیزهایی که می‌تواند به زدودن این تمرکز قدرت یا کاهش آن کمک کند شوراهای باشد. شاید به همین دلیل خیلی‌ها به این موضوع فکر می‌کردند. بنابراین طبیعی بود که پس از مطرح شدن مورد استقبال قرار گیرد؛ هر چند آن‌طور که ما شنیدیم در درون خود حکومت با تشکیل شوراهای زیاد موافق نبودند.

آزادی‌اندیشه: یعنی در درون حکومت بیرون از دولت؟

وسمقی: بله. من شنیدم که هم آقای هاشمی و هم برخی شخصیت‌های دیگر زیاد موافق نبودند. می‌توان گفت که مخالفان جریان اصلاح طلبی موافق تشکیل شوراهای نبودند.

آزادی‌اندیشه: در حقیقت بعد از پایان جنگ، حکومت دچار بحران بود و راه‌حل آقای رفسنجانی، پاسخی بود به بحرانی که حکومت داشت. راه‌حل آقای خاتمی پاسخ دیگری به این بحران بود. شماها چه‌قدر درک داشتید از بحرانی که حکومت دچارش شده بود؟

وسمقی: همان‌طور که عرض کردم، این نگرانی به وجود آمده بود که حکومت به سمت تحقق اهداف و آرمان‌هایی که ما اول انقلاب تعریف کرده بودیم و توقع داشتیم، پیش نمی‌رود. مثلاً آزادی مطبوعات، خوب زمان آقای هاشمی هم آزادی مطبوعات نداشتیم. یعنی جنگ تمام شد و دولت آقای هاشمی که نامش را دولت سازندگی گذاشته بود، تشکیل شد؛ اما خبری

از آن آرمان‌های اصلی‌مان نبود. آزادی مطبوعات، آزادی احزاب و ... وجود نداشت. به علاوه، سازندگی و روند صحیح اقتصادی هم نبود. من اقتصاددان نیستم ولی به عنوان یک شهروند می‌توانم ببینم که آیا در جامعه‌ام بالندگی و رشد اقتصادی وجود دارد یا نه. خوب این را هم ما در آن زمان مشاهده نمی‌کردیم. حتی می‌توانم بگویم که بسیاری از پایه‌های نادرست که امروز در کشور بسیار بسیار نگران‌کننده شده، آن زمان گذاشته شد؛ مثل ورود گروه‌های امنیتی - نظامی سپاه به مسائل اقتصادی.

فکر می‌کنم که یکی از عوامل مهم فساد اقتصادی در کشور ما این مسئله بود و هست که به جای خصوصی‌سازی در اطراف تمام نهادها و ادارات دولتی، شرکت‌های اقماری تشکیل شد و این شرکت‌ها از اموال دولتی، از بودجه دولتی یا از بودجه عمومی تغذیه می‌کنند. من در شهرداری هم این را دیدم. اموال شهرداری غیردولتی، اما عمومی است. باین‌حال سود شرکت‌های آن به جیب مردم و شهرداری نمی‌رود. این یک عامل بزرگ فساد است که در همه جا دیدیم. مثلاً در دانشگاه که یک نهاد کاملاً فرهنگی و علمی و آموزشی است، می‌دیدیم که کارهای خدماتی را به شرکت‌هایی واگذار می‌کنند و افراد خودشان با نفوذ در آنجا، خودشان شرکت درست می‌کنند و می‌آیند کار را می‌گیرند و بخش بزرگی از آن پول را توی جیب خودشان می‌گذارند و بخش کمی را به خدمتگزاران و کارگران می‌دهند. به این ترتیب اصلاً نمی‌توانیم بگوییم که شرکت‌های خصوصی تشکیل شده یا باری از دوش دولت و نهادهای دولتی برداشته شده و برای مردم در بازار آزاد و رقابتی، ایجاد اشتغال شده است. این اتفاق‌ها نیفتاد. به همین دلیل هم ما می‌بینیم که در اطراف وزارت اطلاعات، در اطراف سپاه، در اطراف شهرداری و خیلی جاهای دیگر شرکت‌های فراوانی روییدند که سرمایه‌شان را از اموال عمومی برمی‌دارند و سودش می‌رود توی جیب اشخاص.

در شهرداری خود من شخصاً دنبال بررسی این موضوع هم بودم. تمام چهار سال، تا پایان چهار سال شورا، ما نفهمیدیم دقیقاً شهرداری چند تا شرکت دارد. نه گزارش‌اش را می‌دادند، نه عملکردش را می‌دادند، نه سودش معلوم بود، نه دارایی‌اش مشخص بود، نه بودجه‌اش را برای تصویب به شورا می‌آوردند. خوب این‌ها فساد است دیگر.

آزادی‌اندیشه: اصطلاحی که ما در آن موقع به کار می‌بردیم، این بود که نمی‌گفتیم خصوصی‌سازی، می‌گفتیم اختصاصی‌سازی.

وسمقی: بله همین‌طور است.

آزادی‌اندیشه: در دولت هاشمی می‌گفتند وزارتخانه‌ها باید خودشان خودکفا بشوند، حتی وزارت اطلاعات. دو وزارتخانه خیلی مهم بود. یکی آموزش و پرورش و دیگری وزارت بهداشت. یعنی آموزش رایگان از آن دوران در ایران تمام شد. من یادم هست که همان زمان در نشریه «جامعه سالم»، مقاله‌ای نوشتم درباره‌ی آموزش رایگان و نوشتم که این موضوع یکی از دستاوردهای بزرگ جامعه بشری بوده و ما امروز شاهد هستیم که در ایران دیگر چیزی به عنوان آموزش رایگان در آموزش و پرورش نداریم. و به یاد دارم که کارخانه «کیان تایر»



را وزارت اطلاعات در دوران فلاحیان گرفت که خود بحث بسیار مفصلی است. برگردیم به شورا. خود شما، خانم وسمقی، در مقام اولین داوطلبان عضو شورا، چه درکی از شورا داشتید؟ تاریخ این شوراهای در جامعه ما به پیش از انقلاب مشروطیت برمی‌گردد. یعنی ما انجمن‌ها را داشتیم. انجمن‌ها یکی از پایه‌های اصلی پیروزی انقلاب مشروطیت بودند. بعد در قانون اساسی پیشین انجمن‌های ایالتی و ولایتی را داشتیم که مصدق، هر چه سعی کرد نتوانست آن را پیاده کند. زمان شاه، در دوره علم، خواستند این قانون را پیاده بکنند به دلایلی که شما می‌دانید، با مخالفت علمای آن دوران، به‌خصوص آقای خمینی روبه‌رو شد. خود شما و دوستان‌تان زمانی که می‌خواستید بپایید، اصلاً از خود شورا چه درکی داشتید؟ آیا با توجه به این سابقه می‌آمدید یا چیز دیگری منظورتان بود؟

وسمقی: ببینید ما که تجربه عملی نداشتیم و در کشورمان هم شورا و عملکردش را ندیده بودیم. من با یک برداشت و استنباط کلی از کارکرد شورا در کشورهای دیگر می‌توانستم تصویری از شورا داشته باشم. درک خود من این بود که شورا تشکیل می‌شود برای اینکه مدیریت شهری را بر عهده بگیرد. یعنی تصورم این بود که باید به مرور یک نوع هماهنگی در مدیریت شهری به وجود بیاید و دیگر اداره شهرها در دست دولت نباشد بلکه در دست مردم باشد. من چنین تصویری داشتم و از این بابت فکر می‌کردم تشکیل شوراهای کمک بسیار بزرگ و مهمی است برای دموکراتیزه کردن ایران، برای مشارکت مردم در امور خودشان، برای حل و فصل مشکلات کشور و مشکلاتی که خودشان دارند. با این دیدگاه من وارد شورا شدم. آزادی اندیشه: آیا در جمع‌های شما و دیگر دوستان اصلاح‌طلب‌تان، زمانی که نامزد شدید، اساساً راجع به مفهوم شورا، کارکرد شورا و کاری که می‌خواهید بکنید، صحبت کردید که چه کاری می‌خواهید بکنید؟

وسمقی: نه، نه، به‌هیچ‌وجه قبل از تشکیل شورا، در گروه‌هایی که داشتیم، این جور بحث‌های ماهوی در ارتباط با شورا نداشتیم. ما به‌خصوص به‌عنوان شورای دوره اول کار بسیار سخت و سنگینی داشتیم. چون اصلاً تشکیلات شورا هنوز تعریف نشده بود و تمام این مسئولیت‌ها بر عهده شورای اول بود. ما می‌بایستی اول آئین‌نامه‌ها را تدوین و تصویب می‌کردیم، تشکیلات اداری شورا را تعریف می‌کردیم، بازوهای کارشناسی شورا را تعریف می‌کردیم. بعد مسئله مهم‌تر، چگونگی ایجاد هماهنگی میان شورا و نهادهای شهری، از جمله خود شهرداری بود. اینکه چگونه باید شهرداری و شورا با هم تعامل کنند؟ شهرداری چه وظیفه‌ای دارد؟ شورا چه وظیفه‌ای دارد؟ شورا چگونه باید نظارت بکند و اصلاً وظیفه‌اش چیست؟ حالا در رابطه با نهادهای دیگر شهری چگونه؟ خوب اینها در قانون اساسی خیلی مبهم آمده، یک قانون ناقصی هم در مجلس تصویب شده بود که باز گویا نبود. ما باید همه اینها را مطالعه می‌کردیم. من خودم چون همیشه علاقمند به امور مطالعاتی بودم، در شورا هم بیشتر بر کارهای مطالعاتی متمرکز شدم. مثلاً به‌عنوان سخنگو و مدیر روابط عمومی شورای تهران به کارشناسان روابط عمومی برنامه‌ای مبنی بر مطالعه چارت تشکیلاتی، عملکرد، اختیارات و وظایف شورای

بسیاری از شهرهای بزرگ جهان را دادم تا برای هر یک از اینها یک بولتن تهیه شود. این بولتن‌ها را در اختیار اعضای شورا می‌گذاشتم که آنها مطالعه کنند و با عملکرد شوراها در شهرهای بزرگ جهان بیشتر آشنا شوند. در رابطه با ساختار تشکیلاتی شورای شهر تهران هم باز یک تیم مطالعاتی تشکیل شد. از جانب شورا من انتخاب شدم که آن تیم با من کار کند. بر همین اساس گروهی تشکیل شد که حدود ده، یازده ماه مطالعه کرد. حاصلش سه جلد کتاب شد که ساختار شورا را تعریف می‌کرد. قرار شد بر آن اساس به سازمان برنامه و بودجه آن زمان تشکیلات اداری شورا معرفی بشود.

بعدها شنیدم وقتی که شورای دوم تشکیل شد، اصلاً تمام حاصل کارهای ما را دور ریختند و به آنها دیگر اعتنایی نکردند. یک روز در دوره شورای سوم آقای مسجد جامعی به من زنگ زد و گفت من شنیده‌ام تشکیلات شورا را زیر نظر شما مطالعه کرده‌اند، اینها الان کجاست؟ من به او آدرس دادم. گفتم که توی قفسه کتاب، در اطاق رئیس شورا سه جلد را ما آنجا گذاشتیم سه جلد هم توی روابط عمومی. بروید توی قفسه کتاب را نگاه کنید. گفت ای بابا! شورای دوم که آمد تمام اینها را ریخت توی انبار. تمام این مطالعات و ... که حاصل چهار سال زحمت بود. حتی من به روابط عمومی گفته بودم که مصوبات شورای شهر را هر سال یک جلد کتاب کنند که این مصوبات هم در آنجا در اختیار و در دسترس باشد تا مثل کتاب قانون، ما هر وقت لازم است به این مصوبات مراجعه کنیم. همه اینها را دور ریختند. من گمان نمی‌کنم که الان آنجا در اختیار باشد.

آزادی اندیشه: آیا خودتان و یا شورا نظارت کردید که چه کسانی برای این کار انتخاب شوند؟ آن کسانی که به عنوان متخصصان کار می‌کردند چه ترکیبی داشتند؟

وسمقی: در شورا پس از رأی‌گیری مقرر شد من به نمایندگی از شورا یک تیم کارشناسی پیدا کنم که این مطالعات را انجام دهد. من هم بررسی و با افراد زیادی مشورت کردم. سرانجام تیمی را انتخاب کردم که مسئول‌اش آقای دکتر هاتفی، کارشناس این امور و از دوستان آقای مهندس توسلی بود. نتیجه را به شورای شهر گزارش دادم. بعد در شورا تصویب شد که قراردادی با مبلغی که پیشنهاد شده بود، امضاء شود و من بر کار آنها نظارت کنم. من ناظر کارهایشان بودم و وارد جزئیات کارشان نمی‌شدم. آنها به من گزارش می‌دادند و اگر امکاناتی می‌خواستند برایشان فراهم می‌کردم و چون مطالعاتی هم در داخل شورا داشتند، من باید اینها را هماهنگ می‌کردم و جلساتی با آقای دکتر هاتفی برگزار می‌کردیم. این کار به این شکل انجام شد.

آزادی اندیشه: شما یک جا در کتاب‌تان اشاره می‌کنید که برای انتخاب شهردار، یک عده بحث‌شان این بود که آقای کرباسچی دوباره انتخاب بشود. شما در دوره ای انتخاب شدید که آقای کرباسچی آمده بود و به یک معنا ساختار تهران را به هم زده بود با این برنامه‌های فروش به اصطلاح هوا و در واقع تمام این برج‌سازی‌ها و ...؛ اصولاً شما و بقیه کسانی که انتخاب شدید چه نگاهی به کارهای آقای کرباسچی داشتید که در آن دوران انجام شده بود؟ حالا چه مثبت، چه منفی؟



وسمقی: بحث شهردار شدن مجدد آقای کرباسچی مطرح نبود. آن زمان که آقای کرباسچی بازداشت شده و در زندان بود، برخی پیشنهاد می‌کردند که او مشاور ارشد شورا بشود. این یک پیشنهاد سیاسی بود. من مخالفت کردم و گفتم یعنی چه؟ کرباسچی در حالی که در زندان است چگونه می‌تواند مشاور واقعی برای شورا باشد؟ قبل از آن هم یک پیشنهاد سیاسی دیگر مطرح شده بود و ما به آن رأی داده بودیم. به پیشنهاد آقای نوری ما برای انتخاب هیئت رئیسه به همان پنج نفری که از طرف هیئت نظارت بر انتخابات شورا رد صلاحیت شده بودند، اما وزارت کشور انتخابات را با حضور آنها برگزار کرده بود، رأی دادیم. من بعداً فکر کردم که این درست نبود. یعنی به هر حال ما نباید با شورا برخورد سیاسی می‌کردیم. یعنی اساساً معتقدم که اگر در کشورمان مشکلات سیاسی وجود دارد و اگر رقبای سیاسی ما مسیر غلطی را می‌روند، اصلاح‌طلبان نباید مقابله با آنان را روش خود در پیشبرد اهداف، قرار بدهند. فکر می‌کنم که ما باید روش‌هایمان را منطقی انتخاب کنیم و بیشتر به سمت گفت‌وگو پیش برویم. خوب آن رأیی که ما به آن شکل در آنجا دادیم، در واقع مقابله با آن رقبای سیاسی بود. بعد هم پیشنهاد شد که آقای کرباسچی به عنوان مشاور ارشد باشد. البته آقای کرباسچی صلاحیت اینکه مشاور شورا بشود را داشت. به دلیل اینکه ایشان بر مسائل شهر و شهرداری اشراف داشت، اما پیشنهاد از این زاویه مطرح نمی‌شد. پیشنهاد یک پیشنهاد سیاسی برای حمایت از آقای کرباسچی و مخالفت با آن عملکردی بود که دادستانی و... در قبال شهرداری داشت. من فکر می‌کردم ما نباید وارد این فضاها و این روش مقابله بشویم و شورا را وارد این دست‌انداها کنیم، بلکه شورا بیشتر از اینکه به این مسائل بپردازد باید در درجه اول فکری به حال این شهر نابسامان، و این شهرداری نابسامان کند. به همین جهت من با آن پیشنهاد مخالفت کردم.

اما اینکه در رابطه با شهر چه دیدگاهی داشتیم، از جانب خودم و نه از طرف دیگران عرض می‌کنم که من تجربه‌ای در امور اجرایی نداشتم و با این مسائل آشنا نبودم. قبل از آن همیشه در فضاهای فرهنگی و دانشگاهی بودم. و فکر می‌کردم با توجه به اینکه شهر هم یک بخش مهم از کارهایش کار فرهنگی است و به‌رحال افرادی هم در شورای شهر باید باشند که کار فرهنگی بکنند. اما با مسائل شهری، امور شهرسازی و اموری از این‌دست چندان آشنا نبودم. اما خوب به تدریج مسائل و مشکلات را می‌شنیدم و می‌دیدم که چه‌قدر مشکلات شهر تهران عمیق است و متأسفانه تصمیماتی که برای این شهر گرفته شده با آینده‌نگری نبوده و منجر شده به وضعیتی که امروز با آن مواجه هستیم و تهدیدات بزرگی روبه‌روی شهر تهران و ساکنان این شهر قرار دارد. ما که آن موقع با این مسائل کم‌کم آشنا می‌شدیم، تلاش کردیم تصمیماتی بگیریم. مثلاً همین مسئله فروش تراکم، کارشناسان متعددی را دعوت می‌کردیم در شورا می‌آمدند و می‌گفتند که این چه مضراتی برای شهر دارد و خود ما هم به‌عنوان شهروند می‌دیدیم که شهر تهران به‌صورت بی‌رویه‌ای در حال بزرگ شدن است و در ازای رشد بی‌رویه آپارتمان‌ها، دسترسی به خیلی از فضاهای خدماتی که مردم به آن نیاز دارند، برای ساکنان ایجاد نمی‌شود. فضای سبز، پارکینگ‌های عمومی، مسئله ترافیک و آلودگی هوا و... همه از مسائل

مهم شهر تهران است. داشتیم می‌دیدیم که این فروش تراکم چه تهدید بزرگی برای شهر و مردم تهران است. تلاش کردیم به سمت و سویی پیش برویم که آن را متوقف کنیم. مذاکرات زیادی از جمله با دولت داشتیم. من خودم گاهی در کمیسیون برنامه و بودجه شورای شهر عضو بودم. باید بودجه شهرداری، یعنی محل درآمد شهر تهران را اصلاح می‌کردیم. در زمان آقای کرباسچی این درآمد روی فروش تراکم متمرکز شده بود. ما تلاش کردیم راه‌هایی پیدا کنیم که در آنها درآمدهای دیگری برای شهر تهران تعریف شود.

آزادی‌اندیشه: چه راه‌حلهایی وجود داشت؟

وسمقی: مثلاً عوارض را بررسی کردیم، در خیلی جاها دولت باید بخشی از درآمدهای خودش را از بعضی امور به حساب شهرداری می‌ریخت. الآن جزئیاتش یادم نیست. موردی را به یاد دارم که از فروش نوشابه بود. خیلی چیزها بود. لیست بلندبالایی وجود داشت از عوارضی که از گذشته‌ها، از قبل از انقلاب تعریف شده بود که دولت باید یک‌درصدش را به شهرداری می‌داد. همیشه باید درآمد به تناسب روز تعریف بشود. ما باید فکر می‌کردیم که در وضعیت حاضر چگونه باید درآمدها را تعریف کنیم. کارهایی هم کردیم. فرض کنید عوارض جمع‌آوری زباله. مثلاً تعریف شد که هر خانوار مبلغی را به شهرداری پرداخت کند یا از این دست امور. یک‌بخش هم آن بود که دولت باید یک‌درصدی از درآمد نفت را به شهرداری می‌داد.

آزادی‌اندیشه: به شهرداری تهران، یا به همه شهرداری‌ها؟

وسمقی: تهران. به‌خصوص که شهرداری تهران، شهرداری پایتخت است. حضور دولت و نهادهای دولتی در شهر تهران باعث شده که هزینه‌های بسیار بزرگی بر دوش ساکنان تهران تحمیل شود که این هزینه‌ها برای ساکنان دیگر شهرها نیست و ساکنان شهرهای دیگر همیشه به دلایل زیادی به تهران آمودرفت می‌کنند و این هزینه‌ها را ساکنان تهران پرداخت می‌کنند. من فکر می‌کنم که اگر از گذشته این پیش‌بینی شده بود که دولت باید کمک‌هایی به شهرداری تهران بکند دلیلش این بوده که دولت در شهر تهران حضور دارد و به‌هرحال اینجا پایتخت است و هزینه‌های اضافی برای مردم تهران دارد که آن هزینه‌ها را دولت باید از اموال عمومی بدهد ولی هیچوقت این کار صورت نگرفته است. حتی مترو که قبل از تشکیل شورای شهر تهران و تحت نظر آقای هاشمی ساخته شده و بخشی از کارهایش هم انجام شده بود، به شهرداری واگذار کردند. به‌این‌ترتیب هزینه‌هایش هم به شهرداری تحمیل شد. مثال دیگر الحاق بخش راهنمایی و رانندگی نیروی انتظامی به شهرداری بود برای کنترل ترافیک و هماهنگی‌هایی که لازم است با شهرداری صورت بگیرد. راهنمایی و رانندگی به شهرداری ملحق و هزینه‌هایش نیز به شهرداری تحمیل شد.

آزادی‌اندیشه: ولی طرح ترافیک را به شهرداری ندادند، دادند؟

وسمقی: بله. اینها هماهنگی‌هایی بین شهرداری و راهنمایی و رانندگی بود. اما انتخاب رئیس راهنمایی و رانندگی به شهرداری داده نشد. گفتند رئیس آنجا را فرمانده نیروی انتظامی تعیین می‌کند نه شهرداری و نه شورای شهر. به‌هرحال هزینه‌هایش به شهرداری تحمیل شد و بالاخره



اینجا باعث شد بدون اینکه کمکی برای تأمین بودجه شهرداری تهران صورت بگیرد هزینه‌های بیشتری هم تحمیل شود و شاید این موضوع موجب شد که فروش تراکم باز هم بیشتر از گذشته انجام بگیرد برای اینکه شهر تهران به بودجه بیشتری نیاز داشت. به‌رحال مدیریت نادرست و تصمیم‌گیری بدون آینده‌نگری برای شهر تهران، خطرات بزرگی است که وجود دارد. ما هم تصمیماتی گرفتیم اما اجرایی نشد، به مرحله اجرا که رسید متأسفانه متوقفش کردند. آزادی اندیشه: شما در کتاب‌تان درباره انتخاب شهردار توضیح داده‌اید. شما آن موقع چه قدر

از لحاظ قانونی و عملی امکان کنترل شهردار را داشتید؟

وسمقی: مسائل زیادی هست که باید در اینجا طرح شود. قانون نمی‌گوید که نهاد دیگری به‌جز شورای شهر بر شهردار کنترل و نظارت دارد، اما باید بگوییم عملاً ما چقدر کنترل داشتیم. عملاً نهادهای بسیاری بودند که کنترل و مداخله داشتند. این شهر تهران، به‌خاطر اینکه پایتخت هست، اهمیت خاصی دارد و شما در کتاب من می‌بینید که همه نهادها در کار شهرداری و شورای شهر مداخله می‌کنند. از فرمانداری و استانداری تا وزارت کشور، تا قوه مقننه، قضاییه، نهاد رهبری، حتی دولت، همه به نوعی مداخله می‌کنند. حالا من می‌خواهم از این فرصت استفاده بکنم و بگویم که شوراها در کشور ما در واقع نمی‌توانند موفق باشند مگر اینکه به دو چیز توجه بشود:

اول اینکه در شهرداری شهرهای بزرگ مثل تهران، پول فراوانی در گردش است و این پول بی‌حساب‌و‌کتاب است. یعنی روزانه پول‌های زیادی از طرف مردم به‌عنوان عوارض به حساب‌های مناطق مختلف شهرداری تهران واریز می‌شود، املاک زیادی به جای پول به شهرداری‌ها داده می‌شود و اینها بی‌حساب‌و‌کتاب است و هیچ جایی نیست که بر آن نظارت بکند. هر جایی که پول بی‌حساب و کتاب باشد، در آنجا امکان فرصت‌طلبی و سوءاستفاده بیشتر از امکان خدمت است. من می‌خواهم عرض بکنم که یکی از اشکالات بزرگ در کشور ما، حتی در دولت و نهادهای دیگر و از آن بدتر در شهرداری‌ها و شوراها، این پول‌های بی‌حساب‌و‌کتاب است که باعث می‌شود افراد کم‌تر به قصد خدمت به اینجاها بروند و وقتی این پول‌ها را می‌بینند، که به‌راحتی در دسترس است، می‌توانید دست دراز کنید و بردارید! خوب این باعث می‌شود که آدم‌ها وسوسه بشوند. این فسادآور است. من گمان می‌کنم که در کشورمان، در همه جا، هم در شوراها، در شهرداری‌ها، در دولت، در نهاد رهبری، در قوه قضاییه و همه‌جا، این پول‌ها باید از دسترس جمع بشود. با یک سیستمی باید دسترسی به پول، جز با گذشتن از یک سیستم قانونی امکان‌پذیر نباشد. اگر ما این کار را نکنیم، نباید توقع داشته باشیم که شوراها و شهرداری‌ها و بقیه نهادها خدمتگزار مردم باشند.

نکته دوم در رابطه با شوراها این است که باید استقلال داشته باشند. شوراها هنوز به آن استقلال لازم در عملکردشان نرسیده‌اند کما اینکه نهادهای دیگر نیز در کشور ما استقلال ندارند. یعنی در ساختار سیاسی ایران استقلال قوا وجود ندارد. ما نمی‌بینیم که قوه مقننه، قوه قضاییه، قوه مجریه استقلال داشته باشند. استقلال معنی‌اش این نیست که نهادهای اداری

و ساختار اداری‌شان از هم مستقل باشد، بلکه عملکردشان باید مستقل باشد و باید بتوانند بر عملکرد همدیگر نظارت و در واقع قدرت را بالانس کنند. اما این اتفاق در ایران به‌خاطر ساختار سیاسی نمی‌افتد. قوا ذیل رأس هرم قدرت و نهاد رهبری هستند و دیگر مستقل نیستند. یعنی از آنجا انگار انشعاب پیدا می‌کند. خب می‌شود تصور کرد که شوراها که نسبت به قوای سه‌گانه نهادهای ضعیف‌تری هستند به‌هیچ‌وجه استقلال نداشته باشند. و ما دیدیم در شورای اول که وزیر کشور به فرماندار می‌گوید تو باید بر کارهای شورا و مصوبات شورای شهر تهران نظارت کنی. مثلاً شهردار می‌رود از شورای شهر به وزیر کشور گله و شکایت می‌کند و وزیر کشور اصلاحات نمی‌گوید که آقای شهردار، شما مسئله‌ات را باید با شورا حل و فصل بکنی و به من ارتباط ندارد. شما که شورای اول هستید، آنقدر بنشینید و بحث و گفت‌وگو کنید تا مشکلات حل‌وفصل شود. به‌جای چنین پاسخی، وزیر کشور به فرمانداری دستور داد با مصوبات ما همان برخوردی را بکند که شورای نگهبان با مصوبات مجلس می‌کرد تا آنجا که دعوا و بحث بالا گرفت و شهردار با پشتیبانی فرمانداری در مقابل شورا قرار گرفته بود. حالا علت این چه بود؟ علت پول‌هایی بود که شهرداری به وزارت کشور می‌داد. یعنی به‌جای اینکه دولت آن عوارضی که شهرداری در قسمت درآمدها از دولت طلبکار است بپردازد برعکس، توقع داشت که شهرداری به وزارت کشور پول بدهد. به‌خاطر همین بده‌وبستان‌ها، آنها از شهردار در مقابل شورا پشتیبانی می‌کردند. و این باعث یک درگیری بین شورای شهر و فرمانداری شده بود.

یادم هست که آقای فرماندار آمد شورا، یکی دو بار جلسه داشتیم، فکر می‌کنم اسمش آقای آذرمی بود. من از او در حضور همه اعضای شورا سؤال کردم شما بر چه اساسی فکر می‌کنید که عقل شما یک نفر از عقل پانزده نفر عضو شورا بیشتر است؟ شما بر چه اساس، بدون مطالعه و کارشناسی مصوبات شورای شهر را که اینجا مدت‌ها کارشناسی می‌شود بعد هم پانزده نفر عضو شورا در مورد آن بحث می‌کنند و رأی می‌دهند و تصویب می‌کنند، شما یک‌نفر چه جوری به خودتان اجازه می‌دهید اینها را رد بکنید؟ ایشان جوابی نداشت بدهد و نهایتاً بنا بر این شد که سه نفر در شورا انتخاب بشوند و فرمانداری هم دو، سه نفر را انتخاب بکند ما برویم آنجا بنشینیم حرف‌های آنها را بشنویم ببینیم آنها برای چه مصوبات ما را رد می‌کنند. شورا آقای علیزاده طباطبایی و آقای لطفی و من را برای این کار انتخاب کرد. ما می‌رفتیم فرمانداری هفته‌ای، دوهفته‌ای یک‌بار. یکی، دو نفر از آنها هم آنجا بودند، بعد به ما می‌گفتند این مصوبه شما این ایراد را دارد، آن ایراد را دارد ... من یادم هست وقتی ما توضیح می‌دادیم که دلایل چه بوده است می‌گفتند آها! ما اینها را نمی‌دانستیم. گفتم معلوم است که شما نمی‌دانید. شما توی شورا نیستید و در جریان بحث‌هایی که پشت مصوبه‌ها هست قرار ندارید. منظورم از اینها توضیح این نکته است که دو تا عامل دخالت داشت: یکی همان بده‌وبستان‌های مالی و گردش پول‌های بی‌حساب‌و‌کتاب و در دسترس مسئولین بود که برای مداخله در امور شهرداری و پشتیبانی احتمالی از شهردار انگیزه به وجود می‌آورد. عامل مهم



دیگر عدم استقلال نهادها که ما در ایران به استقلال آنها احترام نمی‌گذاریم. یعنی هیچ‌کس اهمیت نمی‌دهد به اینکه نهادها باید استقلال داشته باشند تا چرخ‌های کشور بچرخد. هر کسی بخواهد بیاورد یک‌چوبی بگذارد لای چرخ آن یکی، خوب چه اتفاقی می‌افتد؟ نتیجه‌اش وضع نابسامان امروزی ما می‌شود. به عقیده من تا اینجا حل و فصل نشود نه تنها شورا، نه تنها شهرداری بلکه هیچ نهاد دیگری در کشور نمی‌تواند خدمات شفاف و رضایت‌بخشی به مردم ارائه کند.

آزادی اندیشه: شما به نکته خیلی مهمی اشاره کردید. شهرداری علاوه بر تمام این پول‌های به‌اصطلاح قانونی که برای تراکم و این حرف‌ها می‌گیرد، عملاً پول رومیزی می‌گیرد، زیرمیزی دیگر نیست، رومیزی است. این را تمام کسانی که ساختمان می‌سازند خیلی خوب می‌دانند.

...

وسمقی: همین‌جا من نکته‌ای را عرض کنم. این پول‌های رومیزی و زیرمیزی که توی بودجه شهرداری نمی‌رود، اینها می‌رود توی جیب اشخاص. بحث من روی همان پول‌هایی است که می‌رود به حساب شهرداری. ببینید، چه کسی برای آن پول‌ها تصمیم می‌گیرد؟ یعنی شورا و شهرداری با دست باز برای این پول‌ها تصمیم می‌گیرند. نمونه‌اش همین واگذاری املاکی بود که چند مدت پیش بحث‌اش بود. خوب چرا؟ اصلاً قانون نباید اجازه بدهد که یک مسئول بتواند اموال عمومی را به کسی واگذار بکند. ما باید جلوی اینها را بگیریم.

آزادی اندیشه: نزدیک به یک میلیون متر مربع زمین و خانه در تهران داده شد...

وسمقی: زمان احمدی‌نژاد هم این اتفاق افتاد. ۳۵۰ میلیارد تومان ارزش املاکی بود که در آن زمان به اشخاص حقیقی و حقوقی واگذار شد. این، معادل یک سال بودجه شهرداری در آن زمان بود. اصلاً نباید این امکان وجود داشته باشد که یک شهردار، اعضای شورای شهر، رئیس جمهور، رهبر، یا هر کس دیگر بتواند اموال عمومی را به افرادی که دلش می‌خواهد واگذار کند. این را ما باید جلوییش را بگیریم.

آزادی اندیشه: درباره انحلال شورای شهر، کسانی نظیر ما که بیرون از این ماجرا بودیم چیزهای دیگری را می‌شنیدیم. اینکه شما در کتاب‌تان توضیح داده‌اید که خود وزیر کشور این کار را انجام داد و دلیل دیگری داشته است، خیلی غریب بود. چه‌طور می‌شود که خود آقای خاتمی و دیگران با این جریان برخورد نکردند؟

وسمقی: ببینید وضعیت کشور ما وضعیت شلوغی است. آن‌قدر که همه باهم درگیر هستند، همه عصبی هستند، اطلاعات به درستی ردوبدل نمی‌شود. به نظر من امکان اینکه در یک فضای شلوغ تشخیص داده بشود واقعاً مشکل چیست، سخت است. در چنین وضعیتی امکان تصمیم‌گیری و پیدا کردن راه حل هم وجود ندارد. ما هنوز هم با این وضعیت در کشورمان روبه‌رو هستیم. علت اصلی‌اش هم دخالت همه نهادها در کار همدیگر است. این باعث به‌هم‌ریختگی و شلوغی کشور می‌شود.

آزادی اندیشه: ولی آخر شورای شهر، یکی از اقدام‌های تاریخی آقای خاتمی بود.

وسمقی: آن‌قدر همه رفتند می به آقای خاتمی این یک چیز گفت، او رفت یک چیز گفت ... من نمونه‌اش را گفتم. وقتی شهردار می‌رود به وزیر کشور کله می‌کند، وزیر کشور باید بگوید به من ارتباط ندارد. نه اینکه بیاید خودش را قاطی قضیه بکند و کارها را پیچیده بکند. رئیس جمهور هم باید می‌گفت به من ارتباط ندارد. رهبر هم می‌باید می‌گفت به من ارتباط ندارد. مجلس و قوه قضاییه هم همین‌طور. این استقلال را باید حفظ می‌کردند و احترام می‌گذاشتند اگر کسی مداخله نمی‌کرد، ما مسائل را در داخل خودمان حل‌وفصل می‌کردیم. ولی وقتی نهادهای دیگر که قدرت دارند، مداخله می‌کنند آن‌وقت یارکشی پیش می‌آید. یعنی اعضای شورا هر کدام مثلاً می‌روند با بیرون و با نهادهای دیگر ارتباط پیدا می‌کنند و به‌پشتیبانی آنها می‌خواهند حرف‌شان را پیش ببرند. این اتفاقی بود که در شورا افتاد و منجر به انحلال شورا شد. انحلال شورا از اینجا شروع شد که آقای ملک‌مدنی اعلام کرد که فروش تراکم برای مدتی متوقف شود تا ما بررسی بکنیم و این آرزوی شورای شهر بود. از روز اول تشکیل هم ما مسیری را آمده بودیم که بتوانیم برسیم به جایی که فروش تراکم را معقول و قاعده‌مند کنیم و بر اساس برنامه انجام بدهیم. جاهایی از تهران که نباید تراکم به فروش برسد متوقف بشود، در جاهایی که مثلاً بافت فرسوده دارد و مورد تهدید است، از لحاظ زلزله، آنجاها خیلی با احتیاط پیش برویم و تراکم نباید این‌جوری فروخته بشود بلکه در آن قسمت‌ها ما باید برای بازسازی بافت فرسوده پروژه‌هایی داشته باشیم. ولی وقتی می‌بینیم که این تصمیم بسیار حیاتی، شجاعانه، و بسیار اساسی برای شهر تهران گرفته می‌شود، آن‌قدر همه هجوم می‌آورند به شورای شهر که مثلاً مجلس اصلاحات می‌آید و در یک‌مدت زمان بسیار کوتاه برای خودش تحقیق و تفحص می‌گذارد، حتی از ماها که هشت نفر مدافع این تصمیم در شورا بودیم، دعوت هم نکردند که حرف شما چیست؟ با آن هفت نفری که مخالف این تصمیم بودند در ارتباط بودند و مثلاً تحقیق و تفحص کردند و اعلام کردند که این تصمیم به ضرر شهر تهران است. درحالی‌که تا آن روز بارها و بارها از شورای عالی شهرسازی، وزارت مسکن، کارشناسان مستقل، همه آمده بودند در شورا که علنی هست و ما آن موقع ضبط می‌کردیم و همه نوارهایش موجود است، همه اعلام می‌کردند که فروش تراکم برای شهر تهران مضر است و باید متوقف بشود. وقتی متوقف شد، همه از همه‌جا هجوم آوردند و فشار بر دولت آوردند، بر وزارت کشور آوردند، کی‌ها فشار آوردند؟ به عقیده من آن اشخاص با نفوذی که از برج‌سازی و خرید تراکم سود می‌بردند. اینها در جاهای مختلف نفوذ داشتند و شورا را تحت فشار شدید قرار دادند. اما، ما هشت نفر بدون اینکه به هیچ‌جایی وابسته باشیم و یا سپر دفاعی هم داشته باشیم مقاومت کردیم. اگر می‌رفتیم با اینها همراهی می‌کردیم شورا منحل نمی‌شد. اما خوب ما همراهی نکردیم و ترجیح دادیم که مسیر انحلال پیش برود. آنهایی که شورا را منحل کردند هدفشان آزاد کردن تراکم بود چون بلافاصله بعد از انحلال شورا، شهردار را عزل و تراکم را آزاد کردند.

آزادی‌اندیشه: شما در کتاب‌تان می‌گویید که در واقع ملک مدنی تنها شهرداری بود که یک چشم‌انداز داشت که با شهر باید چه کار بکند.



شوراهای شهر و گِره‌گاه‌ها، تجربه‌ای از نخستین شورای شهر تهران

وسمقی: ما اصلاً به همان برنامه‌ها رأی داده بودیم. یعنی آقای ملک مدنی بارها و بارها، قبل از انتخاب ایشان به‌عنوان شهردار، آمد برنامه‌هایش را گفت. ما برنامه‌هایش را پسندیدیم و ایشان را انتخاب کردیم.

آزادی اندیشه: رابطه شورای شهر تهران با شورای شهرهای دیگر ایران چگونه بود؟ اصلاً رابطه داشتید؟

وسمقی: بله، ما هسته اولیه شورای عالی استان‌ها را هم تشکیل دادیم. آن موقع هنوز برای تشکیل شورای عالی استان‌ها انتخابات برگزار نمی‌شد. ما گفتیم بیایم یک تعامل و رابطه‌ای برقرار کنیم و در شورای شهر محلی را برای ارتباط با شورای کلان‌شهرها قرار دادیم، البته نه با تمام شهرها. با کلان‌شهرهایی مثل مشهد، تبریز، اهواز، کرج و... جاهایی از این دست که هر از چندی جلسه‌ای بود و مسئولی هم داشت که شاید آقای درودیان بود. یک‌بار وقتی جلسه کلان‌شهرها در اهواز بود، من هم شرکت کردم. ما تلاش کردیم چنین ارتباطی را برقرار و تصمیمات‌مان را با هم هماهنگ کنیم. تبادل تجربه داشته باشیم تا بتوانیم به سمت تشکیل شورای عالی استان‌ها پیش برویم. بله، این کار را ما توانستیم تا حدی انجام بدهیم.

آزادی اندیشه: ولی به نتیجه نرسیدید...

وسمقی: یادم هست که آن اواخر در حال تشکیل بود. حتی در وزارت کشور شاید دیگر داشت تشکیل می‌شد و اینها نمایندگانی را از کلان‌شهرها معرفی و انتخاب کردند که هسته اولیه شورای عالی استان‌ها تشکیل شود. اما خوب الان نمی‌دانم شورای عالی استان‌ها اصلاً تشکیل شده یا نشده است. ولی اگر با این وضعیتی که شوراهای شهرداری‌ها دارند که پیش‌تر عرض کردم، تا دو موضوع عدم استقلال و وجود ریخت‌وپاش مسائل مالی حل نشود تشکیل شورای عالی استان‌ها هم کمکی نخواهد کرد. یعنی کار را پیچیده‌تر می‌کند. هم‌اکنون نهادهای جدید شکل می‌گیرند که کارآمد نیستند، وظایف‌شان معلوم نیست، و هزینه‌های بیشتری را برای شهرها و کشور به همراه دارند.

آزادی اندیشه: خیلی نکته‌های مهمی در این مصاحبه گفته شد اما، می‌دانیم که بخشی از ماجرای ساختمان پلاسکو به کارکرد شهرداری و شورای شهر برمی‌گردد. در معماری امروز اصولاً از «حق ساختمان» صحبت می‌شود و گفته می‌شود که این ساختمان‌هایی که نماد می‌شوند خودشان به‌خودی‌خود «حق» دارند و آدم‌ها نمی‌توانند به این حق دست بزنند. بد نیست درباره ساختمان پلاسکو هم بحث کنیم، چون در این ماجرا، مسئله شهرداری خیلی مهم بود.

وسمقی: بله، همین‌طور است.

من در آخر عرایض می‌خواهم به این نکته اشاره کنم که اگر هر کاری بخواهد برای ایمن‌سازی شهر تهران صورت بگیرد، باید فروش تراکم و برج‌سازی در تهران متوقف بشود. باید بین تمام نهادها برای نجات شهر تهران هماهنگی ایجاد بشود. شهر تهران نمی‌تواند نجات پیدا بکند مگر اینکه تمام نهادهای نظامی، انتظامی، امنیتی، محیط زیست، راهنمایی و رانندگی،

شهرداری، و غیره همه باهم هماهنگ بشوند و واقعاً پی ببرند به اینکه خطر همه را تهدید می‌کند. پی ببرند به اینکه برای زندگی همه باید دست‌به‌دست هم بدهند و شهر تهران را نجات بدهند. من یادم هست که برای توسعه فضای سبز، مثلاً در منطقه ۷ شهرداری تهران با مطالعاتی که صورت گرفته بود دیدیم که این منطقه فضای سبز اصلاً ندارد. آمدم با پادگان عشرت‌آباد مذاکراتی کردیم برای اینکه به شهرداری فروخته بشود تا به‌جای آن یک پارک درست شود و پادگان به محل دیگری منتقل شود. آنها حاضر نشدند این کار را بکنند. ما باید در کشورمان کارهای فرهنگی بکنیم، نه فقط روی مردم چون در این کارها مردم تصمیم‌گیرنده نیستند. مسئولین ما از لحاظ فرهنگی عقب مانده هستند. مسئولین ما در تصمیماتی که برای شهر و کشور در یک فاز ملی و کلان باید گرفته بشود نمی‌توانند از حدود منافع شخصی، گروهی و سیاسی پا را فراتر بگذارند. نمی‌توانند فکر کنند برای اینکه هوای شهر تهران سالم شود، برای اینکه محیط زیست مردم در این شهر سالم شود ... ما پادگان را از اینجا با کمال میل ببریم جای دیگر. چرا نبریم؟ اما این کار را نمی‌کنند. یعنی از لحاظ فکری - فرهنگی یک عقب‌ماندگی در مسئولان ما وجود دارد که شما می‌بینید حتی رقابت‌های سیاسی به دشمنی و خصومت تبدیل می‌شود. اگر ما به همدیگر به عنوان رقیب هم نگاه کنیم، می‌توانیم سر یک میز برای منافع کلان‌شهر و کشور با هم بنشینیم و تصمیم بگیریم. اما، اگر به هم به دیده دشمن نگاه کنیم دیگر نمی‌توانیم دور یک میز بنشینیم و تصمیم بگیریم. و این تبدیل رقابت به دشمنی و خصومت متأسفانه از مسئولان رده بالای کشور به همه جا تسری پیدا می‌کند و در این بوق دمیده می‌شود.

من می‌خواهم همینجا این نکته را صریحاً بگویم که در نظام جمهوری اسلامی که از ابتدا برایش تعریف شد که یک رهبر داشته باشد و این رهبر روحانی باشد، برای چه بود؟ که رهبر روحانی در کشور چه کار بکند؟ به عقیده من نگاه عمومی و توقع عمومی این بود که این رهبر روحانی و معنوی می‌خواهد کاری را بکند که ما پیش از آن فاقدش بودیم. یعنی ایجاد دوستی در میان مردم، ایجاد محبت در میان مردم، ایستادن در طرف مردم، یعنی رهبر در یک‌جایی قرار می‌گیرد که مردم همیشه احساس کنند در قدرت پشتیبان‌های دارند. یعنی دیگر قدرت مقابل مردم نباشد. تعریفی که برای رهبر در اذهان عمومی وجود داشت این بود و انتظار همیشه این است که رهبر اگر می‌بیند میان اقشار مردم، گروه‌های سیاسی، و دستجات گوناگون سیاسی رقابت در حال تبدیل به خصومت است، پا وسط بگذارد و این رقابت را مدیریت بکند. نگذارد که به دشمنی میان قشرها و گروه‌ها تبدیل بشود. اما این اتفاق نمی‌افتد. من می‌بینم که حتی، مهم‌ترین شخصیت‌هایی که در انقلاب نقش داشتند، به‌عنوان فتنه‌گر، نفوذی، عامل بیگانه، بازی‌خورده بیگانه و ... از آنان نام برده می‌شود یا در حصر و حبس قرار می‌گیرند. نتیجه این عملکرد، ترویج خصومت در میان مردم می‌شود و این، کار را سخت می‌کند. اجازه نمی‌دهد که ما دور یک‌میز بنشینیم و تصمیم بگیریم. به‌همین‌خاطر وقتی ما توی شورای شهر بودیم، وقتی مثلاً می‌خواستیم بنشینیم با سپاه حرف بزنیم که خوب



شوراهای شهر و گِره‌گاه‌ها، تجربه‌ای از نخستین شورای شهر تهران

آقا! شما بیایید به خاطر شهرمان، این پادگان عشرت‌آباد یا قلعه‌مرغی را به فضای سبز تبدیل کنیم، شاید ما را به چشم اصلاح‌طلب و مخالف خودشان نگاه می‌کردند. اما ما به آنها به چشم مخالف و دشمن نگاه نمی‌کردیم. هنوز هم همین است. یعنی من شخصاً فکر می‌کنم تمام ما مردم ایران، ملت ایرانیم، شهروندان ایرانیم، هم‌وطنیم، و هیچ‌کس هم جز خود ما نمی‌تواند مشکل کشور را حل‌وفصل کند. این نگاه‌های فرهنگی و دیدگاه‌های مسئولان ما باید اصلاح بشود تا ما بتوانیم تصمیمات کلان به نفع مردم و کشور بگیریم. امیدوارم.

آزادی اندیشه: بسیار از شما سپاسگزارم خانم وسمقی.

وسمقی: خواهش می‌کنم.

////////////////////////////////////

*صدیقه وسمقی عضو و سخنگوی نخستین دوره‌ی شورای شهر تهران (در کتاب "حتماً راهی هست" این تجربه را شرح می‌دهد) پس از پایان دوران دبیرستان و پس از سه سال تحصیل علوم اسلامی در حوزه (در "مدرسه عالی شهید مطهری")، لیسانس را در رشته‌ی الهیات و فوق لیسانس و دکترای خود را در رشته‌ی فقه و مبانی حقوق اسلامی از دانشکده الهیات دانشگاه تهران اخذ نمود. صدیقه وسمقی عضو هیئت علمی پیشین دانشگاه تهران است. همچنین سابقه‌ی تدریس و پژوهش در دانشگاه‌های گوتینگن و شفیلد و اوپسالا را دارد. افزون بر چهار مجموعه شعر، در زمینه‌ی مطالعات فقهی و اسلامی این کتاب‌ها از صدیقه وسمقی منتشر شده است: "زن، فقه، اسلام"؛ "بضاعت فقه و گستره نفوذ فقها"؛ "تجدیدنظر در معنای قصاص"؛ "ازدواج موقت در اسلام و همزیستی بدون ازدواج در غرب"؛ "بازخوانی شریعت" که برخی از آنان به زبان‌های انگلیسی و عربی و سوئدی ترجمه شده است

دولت و جامعه؛ از دولت محوری به جامعه محوری

محمد رضا نیکفر

فاجعه آتشسوزی ساختمان پلاسکو در تاریخ ۳۰ دی ۱۳۹۵ در حد یک خبر تأثرانگیز نماند و بحث‌هایی را برانگیخت. مقاله‌هایی که منتشر شدند، مضمون‌های مختلفی داشتند: تاریخیچه پلاسکو و اعدام کسی که این نخستین برج تهران به ابتکار او ساخته شد، فساد شهرداری، بی‌توجهی عمومی دولت به زیست شهری، بی‌دفاع بودن تهران در برابر سانحه‌های بزرگ، ضعف عمومی در مدیریت بحران، رفتار مردم ... گزارش‌هایی هم منتشر شد درباره جامعه پلاسکو یعنی کسانی که در آن کار می‌کردند، کسانی که کاسبان و کارفرمایان آن بودند، شیوه مدیریت آن، رابطه‌ای که شهرداری با "جامعه پلاسکو" داشت.

این نظر وجود دارد که فاجعه پلاسکو به شکل بی‌سابقه‌ای بازتاب رسانه‌ای داشته و مورد دیگری سراغ نداریم که چنین بحث‌انگیز شده باشد. در هنگام داغ بودن خبر به فاجعه پلاسکو به عنوان یک نقطه عطف در آگاهی و حساسیت جامعه شهری می‌نگریستند. من در این باره شک داشتم و فکر می‌کردم که بر روی این مسئله هم به زودی غبار فراموشی خواهد نشست. هیچ حادثه‌ای در یادها نمی‌ماند مگر اینکه حادثه‌های بعدی آن را دوباره به یاد بیاورند. پلاسکو می‌توانست نقطه عطفی باشد اگر مردم به اطراف خود نگاه می‌کردند تا صدها پلاسکوی دیگر را ببینند و برای آنها چاره‌ای بیندیشند. اما چنین نشد. پلاسکو جرقه زد و خاموشی گرفت.

من پس از فاجعه پلاسکو با مقاله‌ای با عنوان "دولت ضعیف، ملت قوی - نمونه پلاسکو" به آن واکنش نشان دادم. خود این مقاله واکنش‌هایی را برانگیخت.^[۱] من پیش از مورد پلاسکو کنجکاو شده بودم که ایرانیان به حوادث دارای ابعاد اجتماعی، یعنی حوادثی که پای هم در خود جامعه دارند، چه برخوردی دارند. روشن است که کل ایرانیان را نمی‌توان در یک بسته گذاشت. من هم به دنبال یک الگوی یگانه که قالب رفتار همه ایرانیان باشد نبودم و نیستم. هر بار حادثه‌ای پیش می‌آید رسانه‌ها را مبنا می‌گذاشتم و بی آنکه به فکر آمارگیری و روش‌مندی‌های بایسته برای پژوهش علمی باشم، به واکنش‌ها توجه خاصی می‌کردم که بنیاد آن این پرسش بود: گرایش به این است که نگاه متوجه دولت باشد یا جامعه، یا هر دو؟ من مورد برجسته‌ای از حوادث دردناک را به خاطر ندارم که در هنگام رویارویی با آن، نگاه متوجه جامعه شده باشد یا متوجه میان‌کنشی دولت و جامعه. نگاه از ابتدا به سمت دولت برمی‌گردد و آن هم به گونه‌ای که جامعه دیگر دیده نمی‌شود. دولت شر اصلی است و مسئولیت اصلی با دولت است و همین دولتی که شر است باید بیاید و مشکل را حل کند. مردم در همه حال مظلوم و قربانی‌اند. طرح این موضوع طبعاً واکنش تندی برمی‌انگیزد. فوراً اتهام زده می‌شود که می‌خواهی دولت را از ضرب خارج کنی.

این نوشته، که نسخه‌ای است با کمی تغییر از یک مقاله منتشر شده پس از فاجعه پلاسکو، به نقد نگاه دولت‌محور اختصاص دارد. نوشته با ذکر مثال‌های مشخصی تفاوت دو دید دولت‌گرا و جامعه‌گرا را توضیح می‌دهد و از جمله به این پرسش‌ها می‌پردازد: توجه ویژه به جامعه به جای تمرکز بر دولت در آن نگرشی که همه چیز را معطوف به دولت می‌بیند و می‌سنجد، چه تأثیری بر پراتیک سیاسی دارد؟ آیا این همان تکرار حرف‌های قدیمی لزوم آگاه‌سازی و موعظه اخلاقی درباره مسئولیت‌پذیری است؟ و آیا این تغییر دید، انتقال مسئولیت از دولت به جامعه و از این طریق بیرون آوردن قدرت مرکزی از زیر ضرب است؟ از اینها گذشته، جامعه‌محوری

۱- بنگرید به این مقاله‌ها:

محمدرضا نیکفر: دولت ضعیف، ملت قوی - نمونه پلاسکو

۳۲۰۱۷۳/https://www.radiozamaneh.com

محمدرضا نیکفر: نقد بینش دولت‌محور

۳۲۲۰۲۸/https://www.radiozamaneh.com

مهدی جامی: آیا مردم در آتش سوزی پلاسکو مقصرند؟

۳۲۰۴۵۳/https://www.radiozamaneh.com

مهدی جامی: مردم، مسئولیت و آگاهی: ابهام‌های مسئله‌ساز؛ در نقد مقاله "بینش دولت‌محور"

۳۲۳۸۹۳/https://www.radiozamaneh.com

پریسا نصرآبادی: متافیزیک "ملت" به روایت نیکفر - مورد پلاسکو

۳۲۰۶۸۹/https://www.radiozamaneh.com

جويا آروين: هم‌آويزش دولت و ملت

۳۲۳۲۵۳/https://www.radiozamaneh.com



دولت و جامعه؛ از دولت محوری به جامعه محوری

چه معنایی دارد وقتی که جامعه خود یک جمع واحد نیست و از طبقات و دسته‌های مختلفی تشکیل شده است؟

در نوشته‌ای با عنوان "هم‌آویزش دولت و ملت" به قلم جويا آروین، پرسش‌هایی با تمرکز بر موضوع مسئولیت مطرح شده که با پرسش‌های بالا پیوستگی دارند:

- یکی اینکه آیا این چیزی جز آگاهی‌بخشی است که به مردم گفته شود خود مسئول وضعیت خود هستند؟
- دوم اینکه حتا وقتی مردم پی بردند که مسئولیت بر دوش خودشان است، آنگاه باز پرسش هنوز باقی خواهد بود که «چه باید بکنند و چه می‌توانند بکنند؟»
- سوم اینکه چه کسی قرار است به چه کسی بگوید «مسئولیت این وضعیت به خودتان برمی‌گردد»؟

این نوشته به این پرسش‌ها نه به صورت تک‌تک بلکه با نظر به نکته مبنایی آنها که همان تفاوت نگاه دولت‌محور و جامعه‌محور است پاسخ می‌دهد. پاسخ، خود را محدود می‌کند به چارچوب یک یادداشت کوتاه و از استدلال نظری مفصل می‌پرهیزد. به وجه عملی موضوع توجه بیشتری می‌شود. یکی دو اشاره لازم به مباحث تئوریک در حاشیه صورت می‌گیرد تا اصل بحث که به همگان مربوط می‌شود، تبیین ساده روشنی داشته باشد.

دو گفتمان و بازنویسی یکی در دیگری

دولت‌محوری و جامعه‌محوری دو گفتمان متفاوت‌اند. اختلاط‌هایی ممکن است، اما نمی‌توان گفتمان جامعی وضع کرد و آنها را از طریق آن مکمل یکدیگر ساخت. سیاست اساساً توپولوژیک است، موضع‌مند است؛ درست است که جامعه در نهایت موضع موضع‌هاست، اما در واقعیت همواره تجزیه می‌شود به یک کثرت. عمل سیاسی، عمل در میان کثرتی از عمل‌هاست.

طور دیگری نگاه کردن، نگاه کردن به چیزی دیگر است. با وجود این نسبت، نقد ایدئولوژی ممکن است، آن هم با ادعای حقیقت‌گویی. موضع‌هایی وجود دارند اساسی که در آن واقعیّت پدیداری مستقیمی دارد. نقد ایدئولوژی با واگشت دادن به این توپوس‌ها میسر می‌شود: خشونت، تبعیض، استثمار و موضع مواجهه مستقیم با طبیعت در محیط زیست، توپوس‌های اساسی در زیست انسانی هستند. در نهایت آنها هستند که موضوعیت موضوع‌ها را می‌سازند. بر پایه تفسیر پدیدارشناسانه^۱ موضوعیت موضوع‌ها بازنویسی نقادانه گزاره‌های گفتمان دولت‌محور در گفتمان جامعه‌محور میسر است. این خود گونه‌ای نقد ایدئولوژی است.

بازنویسی را می‌توانیم این گونه تعریف کنیم: بازنویسی عبارت است از بیان پرسش مطرح در یک گفتمان در گفتمان دیگر آن هم به گونه‌ای که ناظر بر موضوعیت موضوعی باشد که در گفتمان اول مطرح بوده است. با هر نگاهی موضوع دگرگون می‌شود، اما موضوعیت آن ضرورتاً

نه. از این رو در تعریف بازنویسی عبارت موضوعیت موضوع آمده است، نه فقط موضوع.^[۲] ما می‌خواهیم در این نوشته، ابتدا تفاوت دو گفتمان دولت‌محور و جامعه‌محور را نشان دهیم. به جای توضیح انتزاعی تفاوتی را نشان می‌دهیم که این دو گفتمان در عمل، یعنی بر سر مسائل مشخص دارند. مفهوم بازنویسی را از آن رو در بحث وارد کردیم که می‌خواهیم تعدادی گزاره دولت‌گرایانه را بگیریم و آنها را جامعه‌گرایانه بازنویسیم. از طریق این بازنویسی تفاوت‌ها آشکار می‌شوند.

۲- توضیح بیشتری درباره "بازنویسی":

دو نظام اندیشگی، به بیان‌های رایج دیگر دو گفتمان یا دو پارادایم را در نظر می‌گیریم. در سیستم نخست مسئله‌ای طرح می‌شود به عنوان X_1 که به آن مجموعه‌ای از پاسخ‌ها داده می‌شود که مشخص‌شان می‌کنیم با $(X_1)F_1$. سیستم دیگری را در نظر می‌گیریم به عنوان سیستم بدیل. در آنجا مسئله متناظر X_1 است و این X_2 مجموعه‌ای از پاسخ‌ها دارد که آن را نیز به صورت $(X_2)F_2$ مشخص می‌کنیم. ممکن است در این سیستم، X_2 یعنی مسئله مشابه یا متناظر با X_1 وجود نداشته باشد و در نتیجه $(X_2)F_2$ هم مطرح نباشد. شاید هم وجود داشته باشد و به طور مشخص‌تر شاید این امکان وجود داشته باشد که X_1 در سیستم یکم را به صورت X_2 در سیستم دوم بازنویسی کرد و در ادامه نمونه یا نمونه‌هایی از $(X_1)F_1$ و $(X_2)F_2$ را با هم مقایسه کرد. خود سیستم دوم ممکن است مسائلی را در برابر ما بگذرد که بازنوشتنی به سیستم یکم باشد یا نباشد. یک مثال: جهان‌بینی دینی را مقایسه می‌کنیم با جهان‌بینی سکولار علمی. در روایت‌هایی از سیستم فکری نخست می‌تواند این مسئله مطرح باشد که جنس فرشتگان چیست. این مسئله را نمی‌توان بازنوشت در جهان‌بینی علمی، به این دلیل ساده که این جهان‌بینی قایل به وجود ذاتی به اسم فرشته نیست. وقتی فرشته وجود نداشته باشد، بحث درباره جنس فرشته موضوعیت ندارد. در جهان‌بینی علمی می‌توان اما پرسشی را به این صورت مطرح کرد: مردمی که به وجود فرشته معتقد هستند، در مورد جنس آن چه فکر می‌کنند؟ اما موضوعیت این موضوع تفاوت می‌کند با موضوعیت موضوع جنس فرشته در جهان‌بینی دینی. موضوعیت در جهان‌بینی دینی نوعی از موجودات پنداشته به نام فرشته است، اما در پرسشی که از دیدگاه علمی طرح شد، باور گروهی از مردم موضوعیت موضوع را می‌سازد. این دو از دو مقوله متفاوت هستند. اما مسائلی وجود دارند که در هر دو جهان‌بینی قابل طرح اند. مثلاً می‌دانیم که بسیاری از مسائل جهان‌شناختی ابتدا در جهان‌بینی دینی مطرح شده‌اند و سپس عیناً یا با تغییراتی به جهان‌شناسی علمی انتقال یافته‌اند. در جهان‌بینی دینی هم مثلاً پرسیده شده که رعد و برق چیست. عین این سؤال را می‌توان در حوزه علم هم باز نوشت. پاسخ‌ها طبعاً با هم فرق می‌کنند. در یک روایت دینی مثلاً فرشته خاصی رعد و برق را برمی‌انگیزد، اما علم پدیده را با یونیزاسیون توضیح می‌دهد. رعد و برق در نگاه دینی نشانه‌ای الهی است، اما در نگاه علمی پدیده در سیستم علی طبیعت قرار می‌گیرد. با وجود تفاوت معناشناسانه پدیده در دو سیستم، موضوعیت موضوع در این یکی با آن یکی تفاوت مطلق ندارد.

در بحث‌های برانگیخته شده پس از کتاب پربازتاب توماس کوهن در مورد "ساختار انقلاب‌های علمی" و در بحث بر سر ترجمه‌پذیری در ارتباط با ایده‌های ویلارد کوآین به بررسی‌های مشابهی درباره انتقال از یک سیستم به یک سیستم دیگر برمی‌خوریم. بحث بازنویسی در اینجا به این سنت فلسفه تحلیلی اتکا ندارد. من به این مفهوم در نزد یان آسمن مصرشناس و فرهنگ‌شناس آلمانی برخوردیم. پس از آن، آن را جالب یافتیم برای تبیین ایده لودویگ فویرباخ در مورد چپستی دین و سپس شیوه طرح موضوع از خودیگانگی در نزد کارل مارکس. درباره "بازنویسی" از نظر یان آسمن بنگرید به: محمدرضا نیکفر، "الهیات سیاسی"، نگاه نو، ش. ۴۷، بهمن ۱۳۷۹.



بررسی شش مورد مشخص

دو گفتمان دولت محور و جامعه محور قیاس پذیر هستند، آن هم به خاطر همپوشانی موضوع ها یا موضوعیت موضوع هایشان.

شش مسئله را در نظر می گیریم، آنها را در گفتمان دولت محور مطرح می کنیم و سپس آنها را در گفتمان جامعه محور بازمی نویسیم. از شش مسئله ای که در نظر می گیریم چهار تایشان کلان هستند، دو تای دیگر به نسبت خُرد و از این دوتا یکی شان به یک حادثه مشخص برمی گردد. این شش مسئله اینها هستند: مسئله محیط زیست، مسئله سکولاریسم، مسئله سیاست خارجی، مسئله اقوام، مسئله قانون کار، و مسئله "پلاسکو" که این بحث را برانگیخته است. در هر مورد ابتدا مسئله را دولت محورانه طرح کرده و سپس آن را جامعه محورانه بازمی نویسیم. ■ **محیط زیست.** طرح دولت محورانه این مسئله به شکل ناب به این صورت است: دولت مسئول است؛ باید برنامه ریزی کند، بودجه اختصاص دهد و نیرو بسیج کند برای حل مشکل آلودگی های زیست محیطی و کم آبی. اما از دید جامعه محور همه افراد جامعه باید به فکر مسائل زیست محیطی باشند، و وقتی که جامعه حساسیت لازم را داشته باشد، آنگاه دولت هم حساب کار خود را می کند. طبعاً هم دولت و هم جامعه باید با موضوع برخورد مسئولانه ای داشته باشند. اما تجربه کشورهای مختلف اولویت نگاه جامعه محور را نشان می دهد. دولت هایی برای حفظ و بهبود محیط زیست بهتر عمل می کنند، که در محاصره جنبش زیست محیطی قرار دارند.^[۳]

■ **مسئله سکولاریسم (یا سکولاریزاسیون).** شهرت این مسئله در ایران اساساً به صورت دولت محورانه آن است: درآمیختگی دین و دولت، از منظر اسلامیستی ضرورت آن و از منظر سکولار ضرورت پایان دادن به آن.

بازنویسی مسئله در گفتمان جامعه محور مستلزم تحلیلی است که از موضوع به موضوعیت آن رسیده، آن را وسیع در نظر گرفته و سپس دوباره به مسئله برگردد. یک شیوه بازنویسی بر این روال - که این نگارنده آن را پی گرفته^[۴] - چنین است: نظام ولایی به عنوان یک نوع نظام آپارتاید بررسی شده و موضوعیت موضوع به عنوان تبعیض طرح می گردد. با تبعیض نگاه متوجه خود جامعه هم شده و بر این مبنا ربط سکولاریسم با آزادی زن خود را برمی نمایاند. از زاویه مشارکت در نظام تبعیض، که در موضوع زن خود را به خوبی نشان می دهد، همدستی با

۳- مورد محیط زیست جای شرح و بحث بسیار دارد که از آن به خاطر رعایت اختصار درمی گذریم. موضوع نسبت به موضوعات دیگر مفهومتر است و از این رو با آن آغاز کردیم.

۴- من از زمانی که درگیر بحث سکولاریسم شده ام، تمام تلاشم بر نگاه جامعه گرایانه به موضوع متمرکز بوده است. در مقاله زیر، که نوعی جمع بند است، گذار به نگاه جامعه محور از طریق طرح موضوع تبعیض، سپس عدالت و آنگاه انتگراسیون صورت می گیرد:

محمدرضا نیکفر: "جایگاه، اهمیت و دامنه بحث سکولاریسم"، نشریه آزادی اندیشه، شماره سوم، ص. ۳۰ به بعد. <http://journal.azadiandisheh.com/3>

دولت ولایه‌ی مورد نقد قرار می‌گیرد و به عنوان فساد‌ی که جامعه را عمیقاً آلوده کرده معرفی می‌شود. در برابر تبعیض، عدالت قرار می‌گیرد آن هم از طریق ایده‌ی انتگراسیون. این ایده متکی بر این نگرانی عمیق است که در ایران مجموعه تبعیض‌ها و تحقیرها یک همتافته انفجاری ایجاد کرده که شعله‌ور شدن آن ممکن است تنها فساد و پلشتی را نسوزاند. نیروهای اجتماعی باید نسبت به هم ملاحظه‌گر باشند و سیاستی انتگراتیو، یعنی جامع و ناظر به همه عوامل، پیش گیرند. موضوع سکولاریسم در ایران بسی از موضوع ساده لزوم طرد حوزویان از حوزه دولت فراتر می‌رود؛ امر پیچیده‌ای شده، آنسان که عنوان دیگری شده است بر موضوع صلح و بقای کشور. ابعاد آن تنها با یک دید جامعه‌گرا آشکار می‌شود.

■ **مسئله سیاست خارجی.** این مورد جالبی است، به ویژه از این نظر که بازنویسی آن از گفتمان دولت‌گرا به گفتمان جامعه‌گرا به شکل بارزی تفاوت این دو گفتمان را نشان می‌دهد. مبانی بحث درباره این موضوع با بحث موضوع بعدی، موضوع اقوام و اقلیت‌ها، عمدتاً یکی است.

تقسیم‌بندی سفت و سخت امور سیاسی به دو پهنه داخلی و خارجی عمده‌تاً کار نگرش دولت‌محور است. نگرش جامعه‌محور به این تقسیم‌بندی به صورت مرسوم آن باور ندارد، به این دلیل که در سنت این نگرش همواره نظر بر این بوده که جامعه آن طرف هم مرز هم ادامه دارد، همه مرزها تصنعی و ناشی از اعمال قدرت و خونریزی هستند، و بهنجار آن است که بودن انسان‌ها در یک محدوده، آزادانه و آگاهانه باشند؛ محدودیت‌های دیگر از منظر آزادی و برابری نابهنجار هستند.

در سیاست خارجی، دولت و دقیق‌تر بگوییم طبقه یا ائتلاف طبقاتی حاکم، چنین جلوه می‌دهد که نماینده کل جامعه است. این بزرگترین دروغی است که روز و شب در رسانه‌ها تکرار می‌شود. وقتی مثلاً گفته می‌شود ایران تصمیم گرفته در فلان مورد مربوط به سوریه چنین یا چنان کند، با چنین دروغی مواجه می‌شویم. "ایران" در این گونه عبارت‌ها تنها اسم مستعار یک فرد یا گروه تصمیم‌گیرنده است که منافع یک باند یا در نهایت یک قشر نازک اجتماعی را نمایندگی می‌کند.

گزاره‌های گفتمان دولت‌محور به گزاره‌های جامعه‌محور در زمینه "سیاست خارجی" بازنوشته می‌شوند، اما نتیجه‌ای که حاصل می‌شود، ممکن است معکوس باشد؛ دوست ممکن است دشمن شود و برعکس.

سیاست دولت‌محور برمی‌نهد که سیاست خارجی سیاست خارجی باشد و سیاست داخلی سیاست داخلی. در همه جا - از صفحه‌بندی روزنامه‌ها بگیرد تا تقسیم‌بندی وزارتخانه‌ها - مواظبانده که این جدایش لحاظ شود. در مقابل، سیاست جامعه‌محور باید این تقسیم‌بندی را به هم زند. قاسم سلیمانی سرکوبگری است مثل هر گزیده دیگری که در خیابان یا در زندان انسان‌ها را آزار می‌دهد. فقط جای مأموریت‌اش عوض شده است؛ و بشار اسد آدمی است از قماش همین سیدعلی خامنه‌ای خودمان، و آن مردمی که در سوریه شکنجه می‌شوند، بمب



دولت و جامعه؛ از دولت محوری به جامعه محوری

بر سرشان می‌ریزد و آواره می‌شوند، از جنس خودمان هستند. داعش هم جریانی است مثل همین جریان خمینی‌چی‌ها.

دردهای مردم، این سو و آن سوی مرزها، مشترک است، و دردآوران همه از یک قماش هستند. وظیفه سیاست جامعه‌محور برچیدن مرز سیاست داخلی و خارجی و برنمودن همدستی هیئات‌های حاکمه در عین دشمنی‌های ظاهری یا واقعی آنهاست.

■ **مسئله اقوام و اقلیت‌ها.** دولت محوری زمینه فکری طبیعی طرح این مسئله است، زیرا بار کنونی به موضوع اقوام و اقلیت‌ها را برآمدن دولت در مفهوم جدید آن داده است. افقی که این نوع طرح مسئله می‌گشاید خود به خود ما را با این پرسش مواجه می‌کند: آیا باید برای رفع تبعیض، دولت خود را تشکیل داد؟ کسی که به صورتی پیگیر، به قول قوم‌گرایان تُرک در ایران، "هویت‌طلب" باشد، وقتی دولت‌محورانه فکر کند باید تجزیه‌طلب هم باشد. از طرف دیگر: روا نیست که ما خودمان دولت‌محورانه فکر کنیم، و آنگاه تجزیه‌طلبی را محکوم کنیم. دولت محوری وقتی ناظر بر خود باشد، ظاهراً مشکلی منطقی ندارد، اما وقتی دیگری را هم در نظر گیرد یا با خودمحوری دیگران در شکلی چون هویت‌طلبی رادیکال مواجه شود، آنگاه دچار تناقض‌هایی می‌شود که در عالم واقع فقط با قهر و خشونت می‌توان روی آنها را پوشاند. بازنوشته جامعه‌گرایانه مسئله اقوام و اقلیت‌ها، مسئله‌ای که گفتیم زمینه طبیعی طرح آن دولت‌گرایانه است، یکی از سخت‌ترین کارهایی است که ممکن است در برابر تئوری و پراتیک سیاسی قرار گیرد. چپ بیشترین درگیری را با این مسئله داشته است. مارکسیسم در برابر ناسیونالیسم، انترناسیونالیسم را نهاده است. در وضعیتی که امیدی به انقلاب جهانی وجود داشت و امیدوارانه و سربلندانه می‌شد گفت کارگران میهن ندارند، انترناسیونالیسم پاسخی شایسته به مرکزکشی‌ها و مقابله‌جویی‌های ملی می‌نمود. اما ایدئولوژی دوران ناسیونالیسم بود، و انتر-ناسیونالیسم هم بر یک زمینه گفتمانی دولت‌محور ناسیونالیستی طرح می‌شد. از این رو دگرپایه شد و پس از شکل‌گیری قدرت روس زیر پرچم سوسیالیسم، در مارکسیسم روسی مترادف با دفاع از رهبری مسکو گردید.

مقاومت جامعه‌گرایانه در برابر ناسیونالیسم، اگر چه شکست خورد، اما ارزش‌هایی را پیش گذاشت که همچنان اعتبار دارند: یک ارزش تأکید بر ضرورت همبستگی است، همبستگی انسان‌ها و رای مرز و نژاد و زبان و ملیت و مذهب؛ و یک ارزش دیگر صلح است و همبسته با آن تأکید بر اینکه جنگ بر سر قومیت و نژاد جنگ زحمتکشان نیست، نباید گذاشت محور درگیری‌ها مسائل قومی باشد، و به جای آن محرومان باید در برابر استثمارگران صف‌آرایی کنند و مگذارند صفشان با تقسیمات قومی بشکند.

اکنون به نظر می‌رسد که فدرالیسم راه حلی برای مسائل کشوری چون ایران باشد که از گروه‌های قومی و زبانی و مذهبی مختلف تشکیل شده است. ولی در ایران فدرالیسم، با تفسیری دولت‌محورانه تحقق‌پذیر نیست و اگر هم زمانی شکل بگیرد و بنیادش تعادلی در قدرت مرکزی باشد، همواره بحران‌زده خواهد بود و به احتمال بسیار فرومی‌پاشد.

بگیریم که چگونه می‌توانیم مسئله را بازنویسی کنیم^[۵]: در سیاست دولت‌محور، مطالبه قومی موضوعی است که موضوعیت آن- بدان صورت که تعمیم‌پذیر و بازگفتنی در گفتمان جامعه‌گرا باشد - با خواست رفع تبعیض بیان‌شدنی است. تبیین مثبت آن عدالت است، اما برای آنکه تنها در چارچوب مفهوم توزیعی آن (عدالت در توزیع) به تصور درنیاید، بهتر است با مفهوم جامع دیگری بیان شود: اگر این مفهوم - مثل مورد مسئله سکولاریسم - انتگراسیون باشد، این پرسش پیش می‌آید که عدالت را جمع شدن و تلفیق (integration) تضمین می‌کند یا جدا شدن (disintegration).

از همه مفهوم‌هایی که ما برای پیشبرد این بحث نیاز داریم می‌توان یک برداشت دولت‌گرایانه یا جامعه‌گرایانه داشت. مشخصه تبیین‌های دولت‌گرایانه این است که در آنها مردم به وزن و نیرو تقلیل می‌یابند، همواره چیز دیگری در عرصه قدرت آنها را نمایندگی می‌کند و آن چیز دیگر با اتکا به وزنه‌ای که دارد یا نیرویی که می‌تواند بسیج کند، می‌کوشد از قدرت سهم برد. محاسبه نیرو شاخص درک به اصطلاح واقع‌گرایانه از سیاست است. در محاسبه نیروها، دست کم به صورت مستقیم، تفاهم، صلح به عنوان هنجار، سرنوشت انسان‌ها، سرنوشت نسل‌های آتی، و تعهد به لزوم دادخواهی در مورد رنج رفته بر نسل‌های گذشته، مطرح نیستند. صلح به لحاظ محاسبه نیروها چیزی نیست جز یک حالت توازنی ویژه.

از منظر سیاست جامعه‌گرا در عین مطرح بودن هنجار حفظ چارچوب زندگی مدنی، جامعه با تضادها و شکاف‌هایی دیده می‌شود که مطالبه قومی آنها را بازتاب نمی‌دهد. تقسیم‌بندی‌های اساسی‌تری از قومیت مبنا گذاشته می‌شود که ورای مرزهای قومی هم عمل می‌کنند. دخالت دادن این تقسیم‌بندی‌ها بسته‌هایی را بازمی‌کنند که مردم را به وزنه و نیرو در محاسبات استراتژیک تقلیل می‌دهند. با گشودن بسته‌هاست که فضا برای تفاهم آماده می‌شود.

■ **قانون کار.** این موردی است خردتر از چهار قضیه پیشین. قانون کار فعلی را، که در این مثال کاری به اشکالات آن نداریم، می‌خواهند "اصلاح" کنند. می‌خواهند تغییرش دهند تا اخراج کارگران ساده‌تر انجام پذیرد. از نظر کارفرمایان تمهیدات کنونی برای اخراج پردردسر و پرخرج است. کارگران، به ویژه در تهران، علیه تصمیم حکومت برای تغییر کار اعتراض کرده‌اند. اعتراض‌ها تأثیرگذار بوده و حاکمان اجرای تصمیم خود را به عقب انداخته‌اند.

در تبیین جامعه‌گرایانه از قضیه قانون کار گستره موضوعیت آن در کانون توجه قرار می‌گیرد و از این طریق در وهله نخست تلاش می‌شود برای تضمین اینکه مبارزه کارگری تابع تلقی از حکومت یا جناحی از آن نباشد. عزیتمگاه، مبارزه طبقاتی است. از دید جامعه‌گرایانه کارگری،

۵- آنچه در ادامه در این مورد می‌آید از چند گزاره کلی فراتر نمی‌رود و نیاز به بحث مفصل‌تری دارد. بنیاد نظری این بحث در این نوشته عرضه شده است:

محمدرضا نیکفر: "مفهوم صلح"، نشریه نگاه نو (تهران)، شماره‌های ۶۳ تا ۶۵، ۱۳۸۳-۱۳۸۴. همچنین نگاه کنید به این گفتار:

محمدرضا نیکفر: خاورمیانه و درد غیاب آرمان صلح. <https://www.radiozamaneh.com/177307>

این مبارزه است که پایه سیاست را تشکیل می‌دهد. موضوعیت موضوع، بیکارسازی و کلا تسهیل اخراج کارگران است، کاری که بدون تغییر قانون کار هم پیش برده می‌شود. این گسترش دید نه به معنای بی‌اعتنایی به تغییر این قانون، بلکه به معنای تأکید بر آن قاعده‌ای است که هرم اقدام کارگری بایستی بر آن استوار شود که در این مورد نوک آن کنش‌گری در برابر لایحه اصلاح قانون کار است.

برای سیاست جامعه‌محور اصل این است که پایه مقاومت در خود جامعه تا چه حد مستحکم می‌گردد. و وقتی شروع به ساختن این پایه مقاومت می‌کنیم آشکارا می‌بینیم که جامعه چگونه تجزیه می‌شود و خود را به عنوان عرصه اصلی نبرد می‌نماید که در این مورد مشخص، بار طبقاتی روشنی دارد.

■ **حادثه مشخص پلاسکو.** به این مورد، که بحث جاری را برانگیخت، مفصل‌تر می‌پردازیم. معمولاً تبیین دولت‌محورانه از حادثه‌های چشمگیر ساده است. فرمول لازم دم دست است و به صورت اتوماتیک عمل می‌کند. حتا نظام حاکم هم این اتوماتیسم را خوش می‌دارد، اشکال به غفلت نهادی یا فردی برگردانده می‌شود و با این دآوری نظام یک پله خود را بالاتر قرار می‌دهد. در برابر نهاد یا فرد غیر مسئول نظام مسئول قرار می‌گیرد. بازی چه بسا به نفع نظام تمام می‌شود. نظام خود را ترمیم می‌کند. اما مسئله این است که آیا جامعه هم خود را ترمیم می‌کند.

سانحه‌های کلان، و کلا همه آن چیزهایی که می‌توان در مقوله‌ای گنجانده‌شان که به زبان امروزی به آن event می‌گویند، نظم یکنواخت زمان را به هم می‌زنند، همچون قله‌ای در یک درندشت گردن می‌افرانند و چشم‌ها را به سوی نوک خود می‌چرخانند. چیزی که کمتر به نظر می‌آید قاعده و دامنه "ایونت" است. سیاست دولت‌محور، چون معطوف به قله سیاست است و خود این عرصه را به صورت ایونت می‌بیند، اساساً به صورت ایونت واکنش نشان می‌دهد و مایل است موفقیت خود را در یک ایونت در ایونت‌گاه مرکزی ببیند. اکتیویسم تحول‌خواه هم می‌تواند ایونت‌زده باشد. حزب انقلابی از ایونتی به ایونتی دیگر گذار می‌کند تا به خیال خود به ایونت بزرگ برسد، به انقلاب. چنین مسیری را اکتیویسم چپ ایران پیمود و چون به آن ایونت بزرگ رسید، حتا مجال تماشا هم نیافت تا تأمل کند چه بر او می‌رود. ایونت‌های بعدی را در سرنوشت آن، قدرت تازه ترتیب داد.

در موردی چون پلاسکو بازنویسی جامعه‌گرایانه ایونت، عطف توجه به قاعده اجتماعی آن است و پی‌جوی این مسئله شدن که جامعه چگونه می‌تواند از خود دفاع کند. ناشایست است که دفاع از خود محدود باشد به ترتیب دادن ایونتی در حوزه قدرت به صورت عوض شدن مهره‌هایی. ارزش چنین ایونتی تنها به آن است که نوک نمایان موفقیتی در قاعده باشد، وگرنه یک شادی گذرا خواهد بود و پس از آن چرخه روز از نو روزی از نو تکرار خواهد شد.

وقتی قضیه‌ای چون پلاسکو را جامعه‌گرایانه بازنویسیم، آنگاه هم دولت و هم جامعه از حالت تصویر (image) در آمده و هر دو به کنش‌گاه‌هایی تبدیل می‌شوند که برخلاف مرزبندی‌هایی

که تصویرهای قاب شده با هم دارند، در جامعه مدرن معمولاً درهم می‌روند. مرز واقعی در مبارزه اجتماعی ایجاد می‌شود. با این رویکرد عیان می‌شود که جامعه تنها انباشتگاه انفعال نیست. جامعه کنش‌گر است و همواره چنین نیست که آن را بتوان ضعیف دانست؛ و در مقابل چنین نیست که دولت فعال مایشا باشد و هر جا هرگونه که بخواهد بتواند اراده خود را پیش برد.

ساکنان پلاسکو را به عنوان "جامعه" در نظر می‌گیریم. در نگاه اول همه قربانی هستند. به صورت اتوماتیک نگاه‌ها متوجه بالا می‌شود، مسئولان شهرداری، شهردار و کلاً حکومت. این شیوه نگاه با فرهنگ سیاسی ایرانی سازگار است. خلاف آن نگاه کردن، واکنش تندی را ایجاد می‌کند. با دقت بیشتر به دنیای کوچک پلاسکو، این جامعه تجزیه می‌شود؛ و وقتی آتش‌سوزی را نه بلای آسمانی بلکه رخدادی در همان دنیا در نظر می‌گیریم، پای مسئولیت در میان می‌آید. کنش دولت را وارد این دنیا می‌کنیم و سپس خیره می‌شویم تا همکنشی، کنش‌های تکمیل‌کننده یکدیگر و کنش‌های تقابلی و مقاومتی را بازشناسیم. یک صدا اما در این میان همواره بلند است و این آن است که اگر دولت سخت‌گیری‌های لازم را می‌کرد و تجهیزات لازم را می‌داشت، فاجعه پیش نمی‌آمد. در اینجا با ایده‌آل دولت سخت‌گیر مجهز مواجه هستیم. سختگیر و مجهز: معناهای این صفات باید در ایران روشن باشد و نیز باید روشن باشد که در ایران با چه روندی، با چه حاشیه‌ها و پیامدهایی دولت سختگیر و مجهز می‌شود. جالب اینجاست که این صدا از یک موضع لیبرالی هم بلند می‌شود، که گویا در اصل دولت سختگیر مجهز نمی‌خواهد. گفتمان دولت‌گرا مدام به این گونه آپوری‌ها (ناسازه‌ها) می‌رسد.

این خواست دولت‌محورانه که مقامات می‌بایست کنترل بیشتری در مورد ایمنی ساختمان پلاسکو اعمال می‌کردند، می‌تواند به صورتی جامعه‌گرایانه بازنویسی شود: کارگران پلاسکو می‌بایست همگی بیمه می‌بودند؛ می‌بایست در همه مجامع کاری، کارکنان متشکل شوند و برای حق بیمه حوادث و بهسازی محیط کار بجنگند. در این جنگ آنان تنها با دولت درگیر نیستند، با سرمایه‌داران و کاسبان طمع‌کار هم رو در رو می‌شوند و نیز با اخلاق ایرانی منفعت‌روز را دیدن، کوتاه آمدن و عاقبت کار را نسنجیدن.

اگر تشکل و حق خواهی وجود داشته باشد، مکانیسمی به راه می‌افتد که به مقامات شهرداری تحمیل می‌کند که وظیفه کنترلی‌شان را بر اساس منافع کارکنان و منافع شهر انجام دهند. این نوع اعمال فشار بر دولت، تفاوتی اساسی دارد با تلقی دولت‌محورانه از مقابله با دولت. در اینجا هدف مقدم تقویت جامعه است؛ جامعه که نیرو بگیرد، مقابله مؤثر با دولت ممکن می‌شود.

فاجعه پلاسکو را اگر تنها به عنوان ایونت ببینیم، و آن را رخدادی در نظر بگیریم در درون جامعه پلاسکو و برآمده از خود آن، خودی که کنش دولتی را هم شامل می‌شود، آنگاه چیزهایی را می‌بینیم که با نگاه دولت‌محور نمی‌دیدیم و نمی‌توانیم ببینیم.



برای اینکه ناهمسانی دو شیوه نگاه کردن روشن‌تر شود، از زاویه‌ای دیگر وارد بحث شده و به دو جایگاه ناهمسان سیاست‌ورزی اشاره می‌کنیم:

مدتهاست که در فلسفه سیاسی تفاوتی گذاشته می‌شود میان سیاست و امر سیاسی، سیاست دولتی یا معطوف به دولت و سیاست‌ورزی مدنی یا مردمی. به تفاوت این دو، ناهمسانی یا دگرسازی سیاسی می‌گویند.^۶ انگیزه‌های مختلفی برای این تفاوت‌گذاری وجود دارد که مشترک میان همه آنها مشکلی است که در ادراک دولت‌محورانه از سیاست وجود دارد. عده‌ای می‌خواهند این ادراک را گسترش دهند و برای آن یک پایه وجودشناسانه بیابند (کارل اشمیت و متأثران از او) و عده‌ای دیگر می‌خواهند یک مکان سیاسی و شیوه سیاست‌ورزی بدیل را با آن معرفی کنند (هانا آرنست به ویژه با تفسیر ارنست فولرات، تعداد چشمگیری از فیلسوفان سیاسی امروزین در فرانسه و آلمان). بر اساس خط دوم تفاوت را این گونه توضیح می‌دهیم: سیاست آن حوزه‌ای است که با دولت و سیاست‌ورزی برای حفظ یا تصاحب قدرت دولتی یا سهم‌بری از آن و یا تأثیر گذاری بر خط مشی یا دستگاه آن مشخص می‌شود. اما امر سیاسی امری است که در حوزه عمومی رخ می‌دهد آنگاه که انسان‌هایی کاری گروهی را می‌آغازند. مکان رخداد امر سیاسی با مکان رخداد سیاست قاعدتاً یکسان نیست. همپوشی آنها موضعی است.

هر کار گروهی‌ای سیاسی نیست. مثلاً وقتی عده‌ای خویشاوند و دوست تصمیم بگیرند که برای ورزش و تفریح به کوهنوردی بروند، در یک جهان متعارف کاری سیاسی نکرده‌اند. اما اگر تصمیم بگیرند ضمن کوهنوردی مسیر را تمیز کنند یعنی با انگیزه‌های زیست‌محیطی زباله‌های مضر برای طبیعت را جمع کنند، پا در یک حرکت سیاسی گذاشته‌اند، چون وارد حوزه عمومی شده‌اند. تا زمانی که تنها کوهنوردی می‌کردند، در حوزه‌ای خصوصی بودند. اکنون ولی با امری عمومی درگیر شده‌اند. این درگیری به خودی خود درگیری در سیاست به عنوان حوزه‌ای نیست که در کانون آن دولت نشسته است. چنین نیست اما می‌تواند چنین باشد. در موقعیتی حتا نفس کوهنوردی ممکن است حرکتی سیاسی باشد.

شاید تا همین جا تفاوت‌گذاری میان سیاست (= سیاست دولتی یا معطوف به دولت) و امر سیاسی (= سیاست‌ورزی به شکل حرکت جمعی مدنی) را مفید تشخیص داده باشیم. در بحث پلاسکو دید دولت‌محور همه چیز را می‌خواهد بکشد به حوزه سیاست؛ در عوض دید جامعه‌محور می‌گوید به حوزه امر سیاسی نظر دوزیم و برای دیدن اشکالی که در حوزه

۶- سیاست: the politics / die Politik / la politique

امر سیاسی: the Political / das Politische / le politique

ناهمسانی سیاسی: political difference / politische Differenz / différence politique

سیاست وجود دارد به آسیب‌شناسی امر سیاسی پردازیم. دعوت دوم چشم‌پوشی بر حوزه سیاست نیست، مخالفت با غفلت از آن حوزه‌ای است که در آنجا باید ضعف و قوت جامعه را شناخت.

چیرگی گفتمان دولت‌محور در فرهنگ سیاسی ایرانی اتفاقی نیست. حوزه عمومی در مفهوم جدید کلمه همزاد دستگاه دولتی جدید است. سنت سلطانی نگاه حوزه عمومی جدید را هم از ابتدا معطوف به "قبله عالم" کرد. از طرف دیگر این دولت بود که پول و امکانات داشت تا نهادهای جدید ایجاد کند و گرد این نهادهای جدید بود که حوزه عمومی جدید شکل گرفت. روشنفکران ایرانی و انبوه سیاست‌ورزان جدید همه در این حوزه نفس می‌کشیدند، حوزه‌ای که باد آن از جانب دولت می‌وزید. طبعاً هر کس به فکر تغییر بود، یعنی اندیشه‌ای سیاسی داشت، به فکر تغییر دولت یا تغییری در دولت می‌افتاد. بر این قرار چه شاه و چه مخالف برانداز آن، هر دو در حوزه سیاست دولتی می‌اندیشیدند. همه می‌خواستند حوزه عمومی را در خدمت حوزه سیاست قرار دهند، یکی برای پشتیبانی، یکی برای مخالفت. مبارزه‌ای جریان داشت بر سر حوزه عمومی میان سه جریان: رژیم شاه، متجددان مخالف، سنت‌گرایان. سنت‌گرایان در انقلاب ۱۳۵۷ بردند. نقطه قوت آنها نفوذشان بود در یک حوزه عمومی دیگر، حوزه عمومی‌ای متفاوت با حوزه عمومی جدید. مسجد و حسینیه و جلسه قرائت قرآن و مؤسسات خیره مذهبی و نظایر اینها مکان‌های این حوزه عمومی بودند. ملاها در این مکان‌ها سیاستی را پیش می‌بردند که معمولاً به شکلی بارز معطوف به سیاست دولتی نبود. می‌توانیم بگوییم دو گونه امر سیاسی در ایران وجود داشت، گونه‌ای جاری در جنبه و لایه سنتی جامعه و گونه‌ای جاری در جنبه و لایه جدید آن. از این نظر امر سیاسی و ناهمسانی سیاسی در ایران پیچیدگی‌ها و ویژگی‌هایی دارد که آن را از مضمون بحث امر سیاسی در غرب متفاوت می‌سازد. اما با انقلاب اتفاق مهمی افتاد. ملاها حیاط خلوت خود را ضمیمه حوزه سیاست دولتی کردند. امر سیاسی سنتی زایل شد. اکنون می‌توانیم از وجود یک حوزه وسیع جریان امر سیاسی سخن گوئیم که ملایان تنها در بخش‌هایی از آن چیرگی آشکاری دارند؛ اما در همان بخش‌ها هم هژمونی ولایی دستخوش بحران است.

تزنویسنده این است: نبرد اصلی در حوزه امر سیاسی است. دو شیوه تحول‌خواه اصلاح‌طلب و برانداز، که هر دو در حوزه سیاست دولتی پیش برده می‌شوند، راه‌هایی فرعی‌اند که به مقصد نمی‌رسند. سرنگونی اصلی بایستی در حوزه امر سیاسی صورت گیرد و این نبردی است که سنگر به سنگر پیش برده می‌شود. هر روز می‌توان اینجا یا آنجا رژیم را سرنگون کرد. در هر موردی تمرکز تلاش بر روی همان سنگر است. آنچه از انبوهی جزیره، یک مجمع‌الجزایر شاخص می‌سازد مجموعه‌ای از نمادها و شیوه‌های سرایت‌کننده است که گسترش آنها اعمال هژمونی است، یعنی ایجاد فرهنگی بدیل برای اندیشه و رفتار و همکنشی است. بخشی از جوانان برای یک سبک زندگی بدیل هم آمادگی دارند.



مسئولیت و آگاهی

آگاهی سیاسی و حس مسئولیت^[۷] شهروندی در حوزه امر سیاسی است که بنیادمند می‌شود. سست‌بنیادی در این حوزه است که به مقهور شدن در حوزه سیاست، حوزه‌ای که دولت در کانون نشسته، راه برده است. در این بحث، اساس تأکید بر آگاه‌گری و تقویت حس مسئولیت سیاسی، این نکته است.

اکنون می‌توانیم به پرسش‌های جويا آروین در مقاله "هم‌آویش دولت و ملت" باز گردیم:

- یکی اینکه آیا این چیزی جز آگاهی‌بخشی است که به مردم گفته شود خود مسئول وضعیت خود هستند؟
- دوم اینکه حتا وقتی مردم پی بردند که مسئولیت بر دوش خودشان است، آنگاه باز پرسش هنوز باقی خواهد بود که «چه باید بکنند و چه می‌توانند بکنند؟»
- سوم اینکه چه کسی قرار است به چه کسی بگوید «مسئولیت این وضعیت به خودتان برمی‌گردد»؟

پرسش متقابل این است که: این سؤال‌ها در چه عرصه‌ای مطرح می‌شوند و در چه گفتمانی: در پهنه سیاست دولتی یا امر سیاسی در حوزه عمومی؟ در گفتمان دولت محور یا جامعه محور؟ آگاهی، از موضع نیروی مخالف، در پهنه سیاست دولتی و در گفتمان دولت‌گرا این محور را دارد: دولت مسئول همه بدبختی‌هاست. پاسخی محتمل به پرسش‌های بالا بر همین محور این است: وقتی دانستید که دولت مسئول است، دیگر تقصیر خودتان است اگر پابرجا بماند؛ چه باید کرد؟ باید این عامل بدبختی‌ها را سرنگون کرد؛ دولت را که تغییر دهید اوضاع بهتر می‌شود. این حرف‌ها را "پیشاهنگ" به توده می‌گوید.

از زاویه سیاست جامعه‌گرا و در حوزه امر سیاسی پاسخ به پرسش‌های بالا چنین است: آگاهی، یعنی این که بدانیم می‌توانیم در وضعیتمان چیزی را تغییر بدهیم. آگاهی مسئولیت می‌آورد. ما می‌توانیم جمع شویم و کاری کنیم. لازم نیست کسی به ما بگوید، چون ما اصلا قرار نیست کار خیلی ویژه‌ای کنیم. ما کاملا طبیعی آنچه را که حق ماست می‌خواهیم، و به آنچه که حق ماست می‌رسیم.

اصل این است که جامعه قوی شود. در مقابله با دولت هم هر عملی درست است که حوزه عمل عمومی را گسترش دهد، به امر سیاسی میدان بیشتری دهد و جامعه را تقویت کند. از زاویه سیاست دولت محور عمل سیاسی طیفی را می‌سازد که یک سر آن سرسپردگی به دولت است و سر دیگر براندازی دولت. این سیاست نگران جامعه نیست، نگران دولت است، نگران ماندن یا نماندن آن. سیاست جامعه‌نگر در درجه اول نگران جامعه است، نگران آن جهانی است که میان همه مشترک است، و حتا دولت پلید هم در آن حضور دارد. هانا آرنت به

۷- در مورد "مسئولیت" بنگرید به این مقاله:

محمدرضا نیکفر، نقد مسئولیت، نشریه باران: استکهلم ش. ۳۷ - ۳۶، بهار و تابستان ۱۳۹۲، ص. ۲۴ - ۱۸.

درستی می‌گوید:

«ما به عنوان شهروند بایستی مانع اعمال شرورانه شویم، زیرا پای جهانی در میان است که همه در آن زندگی می‌کنیم، چه آدم شرور، چه قربانی، چه تماشاگر.»^[A]

کم‌ادعایی و پرادعایی گفتمان جامعه‌ور

جامعه، هم از آدم‌های شرور تشکیل شده، هم از کسانی که قربانی شرارت‌اند، و هم از کسانی که با خونسردی یا تأثر تماشاگر جنایت‌اند. و پیش از هر چیز جامعه از طبقات تشکیل شده است، اما عینیت طبقاتی چیزی نیست که مستقیماً در ذهنیت و آگاهی بازتاب یابد. ساختار، زمینه فهم را می‌سازد نه خود فهم را. به آن رجوع می‌کنیم تا بفهمیم. اما گرفتار یک موقعیت بودن، ضرورتاً با آگاهی بر آن موقعیت همراه نیست. چون آزادیم، در موقعیت باقی نمی‌مانیم، ممکن است فراتر رویم یا فروتر. انتخاب ما همواره خوب نیست. بدبختی بدبختی می‌آفریند. خیلی چیزها باید تغییر کند تا این اتوماتیسم تغییر کند.

جامعه تنها در جلوه‌ای خاص در محدوده نگاه دولت‌محور می‌نشیند. درست آن است که بگوییم این نگاه جامعه را به صورتی خاص برمی‌سازد. نگاه تقابلی هر دو سوی تقابل را به شکل غلوآمیزی یک‌دست می‌کند و دو طرف را به صورت دو ذات درمی‌آورد که مرزهایی روشن دارند. بر این قرار دیده نمی‌شوند پوشش‌های درونی، کنش و واکنش، همپوشی‌های کنشی، درهم‌روی‌های شخصانی، همدستی، تقابل‌های از نوع تکمیل‌کننده (مثلاً در خشونت‌ورزی یا سوءاستفاده از منابع طبیعی)، خیانتکاری‌های دو سویه، طمع‌ورزی مکمل فریبکاری، بهره‌گیری از فساد یکدیگر، و محوطه خاکستری وسیعی که در آن افراد در دو نقش توسری‌خور و توسری‌زن ظاهر می‌شوند.

تئوری سیاسی دولت‌گرا به شکل یکسویه^۸ غلوآمیزی بر نقش سوژه‌ساز دولت تأکید کرده است. چیزی که دیده نشده نقش سوژه‌ساز جامعه است، آنگاه که خود را فرامی‌افکند در دولت و آنگاه که بخشی یا جریانی خود را فرومی‌افکند بر روی بخش‌های دیگر. "روح منی خمینی": با این شعار سوژه خمینی ساخته می‌شود، از روح من! و این روح مثل بختک می‌افتد روی دیگران، حلول می‌کند در آنان و به عنوان سوژه می‌سازدشان.

همه نظریات عمده در توضیح وضعیت ایران در عصر جدید - نظریه استبداد سلطانی، نظریه وابستگی، نظریه توضیح معضلات از طریق مدرنیزاسیون فرمایشی - در گفتمان دولت‌محور طرح شده‌اند. در همه روایت‌ها یک کنشگر محوری وجود دارد که همه چیزها را تعیین می‌کند. جامعه در آنها حضوری محو و سایه‌وار دارد. گاهی واکنش‌هایی نشان می‌دهد و سرانجام چون تعادل فشار و فشرده‌گی به هم می‌خورد منفجر می‌شود. تا این لحظه^۹ انفجار جامعه ضعیف است؛ قوی است به عنوان نیروی برانداز، اما در همان حال هم رهبری می‌شود.

8- Hanna Arendt, Vom Leben des Geistes. München, Zürich 1998, S. 209.



دولت و جامعه؛ از دولت محوری به جامعه محوری

اندکی نمی‌گذرد که دوباره در موقعیت ضعیف خود قرار می‌گیرد. دولت قوی - جامعه ضعیف: این فرمول جادویی توضیح کل تاریخ ایران و خطه‌های همانند آن است. فقر و فلاکت و عقب‌ماندگی معمولاً به خصیصه ضعف برگردانده می‌شود. در این شیوه بررسی آن فرهنگ، آن شبکه استوار روابط و آن سازه‌های سخت‌پیکری که فلاکت در آنها بازتولید می‌شود، به عنوان ضعف تعبیر می‌گردد. همه پیشداوری درباره جامعه در خدمت این است که او را ناتوان و منفعل بنمایند. ستایشی که از توده و خلق قهرمان می‌شود همه تعارف‌هایی هستند ترجمه‌پذیر به گزاره‌هایی با مضمون حمله به ذات اهریمنی دولت موجود و امید به برپا شدن دولت اهورایی بعدی. همه چیز به خاطر دولت است، و آن گونه که مسلمانان درباره الله می‌گویند: هُوَ اَوَّلُ هُوَ اَخِرُ هُوَ ظَاهِرُ هُوَ باطن. همه چیز از دولت شروع شده و به دولت ختم می‌شود.

امکانی برای رسیدن به بدیل این شیوه نگاه تفکیک میان قدرت و قهر است. قوه قهر اساساً در دست دولت، و در حالت‌های خان‌خانی یا گذار در دست دولتک‌هاست. قدرت اما پخش است در پهنه امر سیاسی که در معنای گسترده آن سیاست‌ورزی دولتی را هم تعیین می‌کند. خود همین پهنه فراهم آمده از روابط، ساختارها، گفتارها و همکنشی‌هایی که بروز آنها تنها به صورت قدرت کنشی نیست. قدرت کنشی معنای رویارویی کنشی مستقیم با قدرت یا کنش دیگری است که وقتی به جایی رسد که به دیگری زخم زند، به آن قهر یا خشونت می‌گوییم.^[۹] از دهه ۱۹۶۰ به این سو مجموعه‌ای از نظریات درباره مفهوم قدرت طرح شده‌اند که وجه مشترک آنها این است که آن را به قهر فرو نمی‌کاهند، دولت را به عنوان کانون و منبع یگانه آن معرفی نمی‌کنند و قدرت را در جامعه پخش می‌بینند. مسئله اما این است که این ایده‌ها در تئوری سیاسی تا آن حد جریان نیافته‌اند که بر گفتمان دولت‌محور غلبه کنند.

یک امتیاز گفتمان دولت‌محور این است که می‌تواند به صورتی روشن، مختصر و قابل فهم بیان شود، در قالب یک یا چند گزاره؛ و آن گزاره‌ها را همه جا می‌توان در همه جا به کار برد و با کمک آنها موضوع‌های پیچیده را ساده کرد. گفتمان دولت‌محور مثل یک فیلم جنایی سطح پایین می‌ماند که در آن از اول معلوم است که قاتل کیست. این گفتمان، وجدان آدم را آسوده می‌کند. شاه مقصر است، خمینی مقصر است، خامنه‌ای مقصر است، همراه با آنان هیئت حاکمه، و دست بالا طبقات حاکم. و ما خودمان تقصیری نداریم، اشکالی اگر باشد در قصور ماست، که منظور از آن کوتاهی در مبارزه علیه اینان است یا در این است که تلاش نکرده‌ایم تا دولت اصلاح شود. این فشرده کل اندیشه سیاسی ماست، از برانداز گرفته تا اصلاح طلب. در حالی که گفتمان دولت‌محور وجدان ما را راحت می‌کند، گفتمان جامعه‌محور ما را دچار عذاب وجدان می‌کند؛ به این دلیل، سنگین و تلخ است و طبیعی است که در برابر آن مقاومت صورت گیرد. از طرف دیگر این مشکل را هم دارد که نمی‌تواند به سادگی به تاکتیک سیاسی

۹- این تعریف‌ها مبتنی هستند بر این کتاب:

Heinrich Popitz, Phänomene der Macht, Tübingen 1992.

تبدیل شود. داستانی که روایت می‌کند معمولا قهرمان و ضد قهرمان مشخصی ندارد. این نیز هست که هر چه می‌گذرد کار بر گفتمان جامعه‌محور سخت‌تر می‌شود. جامعه طبقاتی است، اما در واقعیت عملی با یک چهل‌تکه مواجه می‌شویم که هر تکه‌اش خود تکه‌تکه می‌شود. در جامعه هستیم، اما آن را پیدا نمی‌کنیم. از طرف دیگر ما در دوره نمایش و ایونت به سر می‌بریم. تظاهر دولت در مجموعه‌ای از ایونت‌هاست (مثلا در مورد جمهوری اسلامی: بارعام‌های خامنه‌ای، رژه‌ها، رزمایش‌ها، مصاحبه‌های مطبوعاتی مقام‌های قضایی، صحنه‌های افتتاح پروژه‌ها، نماز جمعه‌ها، تظاهرات فرمایشی، بناهایی مثل مقبره خمینی...) و این گرایش طبیعی قالب است که ایونت‌وارانه با آن مقابله شود. سیاست جامعه‌محور بر خلاف سیاست دولت‌محور نمی‌تواند سرراستانه به ایونت تبدیل شود.

کم‌ادعاترین نقش یک فکر جامعه‌محور نقد گفتمان سیاسی غالب است: می‌تواند تذکر دهد که قضیه به این سادگی‌ها هم نیست که می‌گویید، بخش بزرگی از مشکلات جامعه به خود جامعه برمی‌گردد، جامعه باید تقویت شود، تقابل‌های درونی آن جدی گرفته شود و همه چیز به ستیز دولت و ملت فروکاسته نشود.

در همین رابطه می‌تواند دخالت کند در بحث‌ها بر سر رخداد‌های گذشته و نشان دهد که جامعه در آنها به اندازه کافی دخالت داده نمی‌شود و فروکاسته می‌شود به توده‌ای در صحنه‌هایی از سرکوب و فلاکت یا مبارزه و مقاومت. شاید با این دخالت به دور باطلی پایان داده شود که بحث‌های ما در مورد کودتای ۲۸ مرداد، جنبش چریکی، و انقلاب به آن دچار شده‌اند.

در کنار ادعای فروتنانه همراهی انتقادی، اندیشه جامعه‌گرا می‌تواند ادعای بزرگی هم داشته باشد که با نظر به سنت آن (نه موجودیت آن)، این چنین تقریر شدنی است: گشودن چشم بر عرصه وسیع امر سیاسی، از این طریق گشودن عرصه عمل، نشان دادن راه‌های بس متنوعی برای حمله، فرار، بازگشت، و پیشبرد یک جنگ سنگر به سنگر، با هدف مقدم تقویت جامعه و نمودن راه‌های آزادی.

اندیشه جامعه‌گرا اندیشه بر تحول‌های بنیادی است، دیدن مسائل اصلی است. از یک دید دولت‌گرایانه مسئله اصلی هر انقلابی دولت است، اما توفان که فروخوابد درمی‌یابیم که مسئله اصلی خود جامعه است. مسئله انسان، خود انسان است.

////////////////////////////////////

مبارزه برای تعیین واقعیت: ازدحام در تماشای رخداد پلاسکو

محمدرفع محمودیان

روز پنجشنبه سی دی ماه ۱۳۹۵ ساختمان پلاسکو پس از یک آتش‌سوزی چند ساعته به‌طور کامل فرو ریخت. پلاسکو در وسط شهر تهران یک مرکز خریدِ هر چند کم و بیش از یاد رفته، یک مرکز تولید کارگاهی، نماد مدرنیته و تجلی‌گر شروع نوسازی شتابناک جامعه در دههٔ چهل بود. پلاسکو همچنین مقری برای فعالیت‌های تجاری و تولیدی بورژوائی بود. چند هزار نفر آنجا روزانه به‌صورت کارگر، مغازه‌دار و سرمایه‌دار مشغول کار بودند. از این‌رو عجیب نبود که از همان لحظات آغازین آتش‌سوزی ساختمان خیل جمعیت به سوی آن شتافتند. تهران همچون کلان‌شهرهای جهان سوم پر از جمعیتی است که اوقات کار و فراغت و از دیدی بورژوائی و نظم‌خواهانه اوقات بطالت و سردرگمی خود را در خیابان‌ها می‌گذارند. اگر به این جمعیت خیل کارکنان خود ساختمان و آشنایان و دوستان آنها را اضافه کنیم به راز انبوهی جمعیت گردهم‌آمده مقابل ساختمان پلاسکو پی می‌بریم. ولی این جمعیت در کنار نماد مدرنیته و مقر تولید و تجارت بورژوائی رفتاری یکسره نابهنجار از دیدگاه نظم مدرن بورژوائی از خود

نشان دادند. جمعیت با ازدحام خود ترافیک را بند آورده، کار آتش‌نشانی و امر امدادرسانی به قربانیان حادثه را مختل کرد. بدتر از آن، عناصر تشکیل‌دهنده‌ی جمعیت با در خطر افکندن جان خود و دیگران به نزدیک‌ترین جا در محل حادثه هجوم آورده، با موبایل‌های خود دست به تهیه‌ی عکس و فیلم زدند.

واکنش ازدحامی مردم به حادثه پلاسکو سخنگویان قدرت را به میدان آورد. وحشت‌زده از واکنش حسی و شورمندانه‌ی توده‌های مردم، کارشناسان نظم به نام جامعه‌شناس، انسان‌شناس و رفتارشناس به میدان آمدند تا حرمت عقلانیت، مسئولیت‌پذیری و هدف‌مندی را به همه از توده‌ها تا پژوهش‌گران یادآوری کنند. از آنجاکه دستگاه سرکوب و مراقبتی دولت نتوانسته بود توده‌ها را از خیابان‌ها و محل حادثه دور سازد، آنها خواهان برپایی دستگاهی بودند که از فوکو به این سو به نام حکم‌روایی (governmentality) مشهور شده است و هدایت درونی رفتار و نیت افراد را در دستور کار دارد.^[۱] آنها خواهان آن بودند که توده‌ها از سر عقلانیت و مسئولیت شور و اراده‌ی خود را مهار کرده در جهت استقرار نظم اجتماعی و کارکرد بهینه‌ی نهادهای اجتماعی بکوشند. برای آنها محرز بود که در غیاب حکم‌روایی، جمعیت گرد آمده در محل حادثه از سر کنجکاو و در شیفگی دیوانه‌واری به تماشا و ثبت حادثه در دوربین‌های موبایل خود راه را بر ماشین‌ها و حرکت امدادگران بسته، مدیریت بحران را با مشکل روبه‌رو می‌کنند. برای همین آنها خواهان آموزش توده‌ها در راستای حکم‌روایی بودند.

ناصر فکوهی، انسان‌شناس، یکی از این کارشناسان است. او بر آن است که ما در سطح شهروندی دچار مشکل بوده و بلد نیستیم در کلان‌شهر مدرن رفتاری معقول و مدنی داشته باشیم. او از "رفتارهای بسیار احساساتی و گاه حقیقتاً سودجویانه، نمایشی و بازی با حوادث برای سرگرمی روی شبکه‌های اجتماعی" شکایت دارد.^[۲] این‌ها رفتار مردمانی است که به باور او راه و روش کار را نمی‌دانند. به‌سان نماینده و عامل قدرت نظم‌بخش او توصیه‌هایی برای آموزش و پرورش توده نیز دارد. کارشناس دیگری جامعه را مقصر شکل‌گیری رفتاری چنین "نابهنجار" قلمداد کرده‌است. حمید عبداللهیان، استاد ارتباطات و جامعه‌شناسی، در مصاحبه با ایرنا منتقد اغتشاش و به‌هم‌ریختگی جامعه ایران در برخورد با حوادث است. او هم از نابلدی و فقدان تربیت جمعی انسان‌ها سخن می‌گوید و بر آن تأکید دارد که جامعه تا بدان حد دچار نابهنجاری است که به استقبال انتحار می‌رود.^[۳] حمیدرضا جلائی‌پور در این زمینه از دیگران رادیکال‌تر است. او از دردهای مژمن (اجتماعی) یاد می‌کند و شکایت از آن دارد که آموزش‌های ضروری برای تربیت شهروند مدنی و مسئول در ایران بسیار ضعیف است. به باور

۱- من بیشتر اطلاعات خود را درباره مفهوم حکم‌روایی از این کتاب برگرفته‌ام:

Nikolas Rose (۱۹۹۹), Powers of Freedom: Reframing Political Thought, Cambridge: Cambridge University Press.

2-<https://www.ricac.ac.ir/files/plasco/01/plasco---%20Tahlili%20Asibshenakhti%2035-42.pdf>

3-<http://www.irna.ir/fa/News/82401537/>



او نهادهای رسمی آموزشی و رسانه‌های همگان توده‌ها را باید آموزش دهند.^[4] به شکلی انگار توافقی وجود دارد که توده‌های مردم رفتار به‌هنگار مدنی را بلد نیستند. مقصر به‌وجودآمدن این وضعیت فرایند مدرنیته خاص جامعه‌ی ایران با نابهنجاری‌ها و به‌هم‌ریختگی خود قلمداد می‌شود. برای برگردشتن از مشکل نیز این توافق وجود دارد که شهروندان باید آموزش ببینند که میل، نیت و اراده‌ی خود انگیخته‌ی خود را به مهار عقلانیت و مدنیت درآورند.

کسی نیز به‌طور جدی این تفسیر را به چالش نخوانده است. حتی مارکسیست‌هایی که باید در هر کنش اجتماعی رویکرد مبارزاتی-طبقه‌ای ببینند، زبان در کام کشیده، تأویل متفاوتی ارائه نداده‌اند. آنها نیز به‌نظر می‌رسد دل به نظم، هر چند نظامی دیگرگونه، با ساختار و کارکردی شاید متفاوت، بسته‌اند. در شیفتگی به طبقه‌ی کارگری که قرار است در بستر مبارزاتی نظام‌مند و به‌هنگار هدفی معین و پیش‌تر تعریف‌شده را بجوید، آنها به خیزش یا کنش به ظاهر دیوانه‌وار و سردرگم توده‌ها توجهی نشان نمی‌دهند.^[5] تا حد زیادی به این دلیل، تأویل حرکت یا خیزش توده‌های مردم، بیشتر و بیشتر، به انحصار گروه‌هایی درآمده که به آن نه از سر همدلی یا حتی کنج‌آوی که از سر تحقیر و انزجار می‌نگرند.

جالب آنکه در جامعه‌ای که همه از روحانیون تا استادان دانشگاه مدام از هرمنوتیک سخن می‌گویند کسی اصل ابتدائی هرمنوتیک مبتنی بر بخشندگی یا لطف در تأویل را یادآوری نمی‌کند. پیش از هایدگر و گادامر، بنیان‌گذاران هرمنوتیک مدرن، ماکس وبر به این نکته پرداخته است که باید کنش‌گران را عقلایی فرض گرفت تا بتوان تأویلی جامع در حد و حدود یک توضیح برای یک کنش ارائه داد. در غیاب پیش‌فرض عقلانیت، بررسی و فهم موضوعیت خود را از دست داده‌اند، هر چیزی را می‌توان به سادگی تمام به یک جامعه و کنش‌گران نسبت داد. بدون تردید امروز به سختی می‌توان از عقلانیت به‌ویژه در زمینه‌ی کنش انسان‌ها سخن گفت. امروز بیش از هر گاه دیگر می‌دانیم که عقلانیت با شور و احساسات درآمیخته است. ولی می‌توان در راستای گرایش‌های جدید فلسفی از نیت‌مندی (intentionality) کنش‌گران سخن گفت و در پس پشت هر اقدامی از سوی انسان‌ها نیت و قصدی را یافت که در رابطه‌ای نظام‌مند با دیگر کنش‌ها و احساسات همان انسان‌ها قرار دارد.

تماشای نمایشی

ازدحام جمعیت به گاه آتش‌سوزی و فروپاشی ساختمان پلاسکو را می‌توان کنشی مبارزاتی برای احراز هژمونی مورد نظر گرامشی دانست. هژمونی در گستره‌ی فرهنگ و در جامعه‌ی مدنی احراز می‌شود. روشنفکران یا تولیدکنندگان فکر و نظریه در زمینه‌ی احراز آن نقش مهمی ایفا

4-<https://www.ricac.ac.ir/files/plasco/02/plasco---%20Ba%20pelasco%20161-168.pdf>

5-Max Weber (1949), On The Methodology of the Social Sciences, The Free Press, Glengoe, Illinois.

می‌کنند. آنها برای خود این کار را نمی‌کنند بلکه در پیوند با و برای یک طبقه یا گروه معین اجتماعی این کار را می‌کنند. برای همین گرامشی از روشنفکران ارگانیک سخن می‌گوید.^[۶] اما فقط تلاش و مبارزه‌ی محض فکری برای احراز هژمونی کافی نیست. سخی از قهر نمادین را نیز باید به کار گرفت تا هژمونی به دست آید. در غیاب روشنفکرانی که یا صحنه‌های اصلی مبارزه‌ی فرهنگی و همراهی با لایه‌های زیرین جامعه را ترک کرده‌اند یا از آن‌گونه چابکی‌ای برخوردار نیستند که بتوانند واکنشی سریع از خود نشان دهند، توده‌های مردم خود برای احراز هژمونی پا به میدان می‌نهند. قهر را آنها با هجوم به ساختمان پلاسکو، نادیده گرفتن مقررات زندگی شهری و ایجاد ازدحام برای تماشای ثبت واقعه در عکس و فیلم اعمال می‌کنند.

عرصه‌ی اصلی زیست و مبارزه سیاسی و همچنین زیست اجتماعی امروز نمایش است. امروز، وجه نمایشی کنش در عرصه سیاست و البته زندگی اجتماعی اهمیتی روز افزون یافته است. مردم خود و خواست‌های خود را به شکلی گاه مناسب، گاه جذاب و گاه تحریک کننده به نمایش می‌گذارند. هدف آن است که بر دیگران تأثیری مطلوب (از دید خود) بگذارند و خود و خواست‌های خویش را در کانون توجه قرار دهند. در جهانی که هویت و منزلت اموری لغزان و وابسته به بده‌ویستان شده است، نمایش عرصه‌ای مهم برای تثبیت مقام و انباشت امکانات است. عوامل گوناگونی زندگی اجتماعی و سیاسی مدرن را نمایشی ساخته‌اند. این عوامل عبارتند از: استقرار دموکراسی پارلمانی و رقابت احزاب و سیاستمداران برای اخذ رأی شهروندان، مصرف‌گرایی اغواگرایانه رها از نیاز، سلطه رسانه‌های همگانی تصویری بر حوزه عمومی، زندگی‌های هر چه بیشتر در هم‌تنیده‌شده‌ی مدرن و راهیابی زیبایی با بازی رنگ و نور به زندگی اجتماعی و شخصی. نتیجه آن است که عرصه‌های زندگی بیشتر و بیشتر به‌سان صحنه‌های نمایشی سازماندهی می‌شوند و افراد با نمایش خود توجه دیگران را به سوی خود جلب می‌کنند. سیاست‌مداران، احزاب و جنبش‌های اجتماعی فراگرفته‌اند که با به صحنه بردن پیام و وجود خود توجه و نظر مساعد توده‌ها را به دست آورند.

درست در همین عرصه نیز امروز مبارزه برای هژمونی رخ می‌دهد. مسئله‌ی اصلی کنش‌گران در سطح زندگی روزمره چه به‌صورت فردی و چه به‌صورت گروهی به صحنه بردن نمایش و ایفای نقشی معین در آن است. مردم خود را در روز حادثه به ساختمان پلاسکو می‌رسانند تا خود تماشاچی حادثه‌ی در حال رویداد باشند. اینجا ولی تماشا بسته در خود و از سر کنجکاوی امر مهمی نیست. در آن غایتی دیگر به‌جز تماشای مستقیم و بی‌واسطه نهفته است. از حادثه عکس و فیلم تهیه می‌کنند تا هم سندی دال بر حضور خود در محل و به‌گاه حادثه داشته باشند و هم آنرا در حدودودی که می‌توانند در حوزه‌ی عمومی به نمایش بگذارند. آنها تماشای خود را تماشاایی می‌سازند تا ارزشی مضاعف (اضافی) پیدا کند. رسانه‌های همگانی که دیگر چندگاهی است به انحصار دولت یا در دیگر جوامع به انحصار شرکت‌های تجاری

۶- متن اصلی در این زمینه یادداشت‌های زندان آنتونی گرامشی است ولی همچنین نگاه کنید به:

Alessandro Olsaretti (2014), Beyond class: The many facets of Gramsci's theory of intellectual, Journal of Classical Sociology, Vol. 14(4): 363 – 381.



در آمده‌اند حادثه را آن‌گونه که می‌خواهند و در سازگاری با منطق نظم یا سرمایه به نمایش می‌گذارند ولی مردم این نمایش و تماشای آن‌را با اقدام خود به چالش می‌خوانند. تماشا و عکس گرفتن یا فیلمبرداری به آنها اجازه می‌دهد تا افق دید و تفسیر ویژه خود را از حادثه داشته باشند و بر مبنای آن اقدام نمایشی رسانه‌های همگانی را به چالش بخوانند. تماشایی ساختن تماشا گامی است در زمینه‌ی مستند و عینی ساختن تفسیر معینی از حادثه که از دل تماشا می‌جوشد ولی در تماشایی شدن، از حادثه و تماشای آن فراتر رفته، برداشتی از حادثه را به‌سان واقعیت به نمایش می‌گذارد.

رخداد و ازدحام-در-تماشا

صبح روز پنجشنبه سی دی ۱۳۹۵ آتش سوزی و فروپاشی پلاسکو رخدادی برای مردم در تهران بود. آتش سوزی و فروپاشی با تمام هیبت در خود امری سیاسی یا نمایشی نبود. رخدادی بود با ابعاد و پیامدهایی ناشناخته. نشان از فاجعه داشت ولی هنوز فاجعه نبود. نشان از سهل‌انگاری و حتی توطئه داشت ولی هنوز پدیده‌ای نامتعیین بود. به‌گونه‌ای ناگهانی در مرکز شهر، در متن و کوران زندگی میلیون‌ها نفر رخ داده بود. جز دود، آتش و خرابی چیزی از آن پیدا نبود. همه چیز آن گشوده به شناسائی، ادراک و تفسیر بود. رخدادی بود در حال رویداد. اهمیتی که امروز مقوله‌ی رخداد در تفکر معاصر یافته تا حد زیادی مرهون نوشته‌های فیلسوف فرانسوی بَدیو است.^[۷] رخداد در تازگی، خودانگیختگی و تکینگی ما را به واکنش می‌کشاند، چه آنکه با آن برخورد کنیم و چه آنکه در جهت فهم آن بکوشیم. ولی رخداد برخلاف آنچه بَدیو به ما می‌گوید عرصه بروز حقیقت نیست. اصلاً حقیقت وجود ندارد تا آشکار شود. حقیقت برساخته می‌شود و رخداد در تازگی و خودانگیختگی خویش گشایشی را برای برساختن یا اعمال حقیقت به وجود می‌آورد. رخداد به گاه رویداد هنوز تعریف و تأویل نشده است و معنای خاصی نیافته است. مدتی پس از رویداد آن ارتشی از روزنامه‌نگاران، مفسرین و سپس تاریخ‌نگاران و متخصصان آن را برای همگان تعین می‌بخشند و تعریفی معین از آن را به دست می‌دهند. امروز رسانه‌های همگانی یکی از اولین نیروهایی هستند که حادثه را با عکس و فیلم گزارش داده، به نمایش گذاشته و با استفاده از بررسی‌های و نظرات متخصصان تحلیل و تعریف می‌کنند. گزارش‌های زنده‌ی سی‌ان‌ان و بی‌بی‌سی در این زمینه شهرتی جهانی به دست آورده‌اند.

بعد از گزارش و تفسیر رسانه‌ها، رخداد تازگی و خودانگیختگی خویش را از دست می‌دهد و در آرشو ذهنی جامعه با تاریخ تعین می‌یابد. برای بخشی از مردم مهم است که تا رخداد هنوز

۷- نگاه کنید به: مراد فرهادپور، صالح نجفی و علی عباس‌بیگی (گزینش و ویرایش)، آن بَدیو: فلسفه، سیاست، هنر، عشق. فرهنگ صبا، تهران، ۱۳۸۸. مقاله سوم کتاب، فلسفه و حقیقت (اثر خود بَدیو)، مربوط ترین مقاله در مورد رخداد و حقیقت است.

تازه و تعریف نشده است به صحنه‌ی (رویداد) آن بشتابند و خود آن را تماشا کنند. با عکس و فیلم‌برداری، آنها خود را به مقام ثبت کننده، گزارش‌گر و مفسر آن ارتقاء می‌بخشند. آنها به گزارش و تفسیر رسانه‌های همگانی مشکوک هستند. می‌خواهند که با هژمونی اعمال شده از سوی آن مبارزه کنند. همیشه فرصت برای آنها آماده نیست. بسیاری از حوادث پیشاپیش برنامه‌ریزی و سازماندهی شده‌اند. عرصه‌هایی همچون اتاق شمارش رأی به گاه انتخابات یا محل مرگ یک سیاستمدار نیز در دسترس آنها نیست. ولی رخدادی ناگهانی همچون آتش‌سوزی و فروپاشی پلاسکو در دسترس آنها است. پس به سوی تماشا و ثبت آن از دیدگاه خود هجوم می‌آورند.

ازدحام اینجا دارای نقش مهمی است. مردم همدگر را می‌جویند. نه به‌خاطر شیفتگی به یکدیگر یا احساسی که برخی آن‌را گله‌وارگی توده‌های مردم خوانده‌اند. نه! مردم همدیگر را می‌جویند چون به کنش خود همچون کنش جمعی از سر منافع/علاقه‌ای جمعی می‌نگرند. آنها انجام کنش خود را در گرو همراهی با و کناکنش (interaction) با یکدیگر می‌دانند. تماشا و در تداوم آن عکس و فیلم‌برداری امری فردی است. هر کس با موبایل خود و از زاویه دید خود آن‌را انجام می‌دهد. ولی فرد در خود همان‌گونه که جامعه‌شناسانی همانند دورکیم خاطرنشان ساخته‌اند کسی نیست. در دنیای معاصر، فرد بزدل است. آکنده از احساس درماندگی و حقارت است. او خودشیفته است. منافع خود را مقدم بر دیگران می‌شمرد و مدام به خود و جهان خویش می‌اندیشد. او در مواجهه با قدرت یکسره خود را می‌بازد. به‌این‌خاطر، آن‌گاه که به مبارزه با قدرت و نظم بر می‌خیزد، فوری دیگران را، جمعیت را می‌جوید تا در همراهی و کناکنش با آنها توان انجام کاری معین را پیدا کند. در آمیختگی با جمع، و تبدیل کنش خود به کنشی جمعی و آئینی با صورت و ضرب‌آهنگی معین، باز همان‌گونه که دورکیم مشخص ساخته، به او شهادت کاری را می‌دهد که در تنهایی اصلا در افق دید او نمی‌گنجد. در این فرایند اقدام نمایشی مردم در تماشا و ثبت رخداد اهمیتی اساسی پیدا می‌کند و پدیده ازدحام-در-تماشا شکل می‌گیرد.^[۸]

رخداد اینجا باز نقش ایفا می‌کند. رخداد در نامترقبه بودن خود جمعیت را به میدان می‌کشانند. جمعیت در ابتدا خودجوش شکل می‌گیرد ولی به سرعت وجهی غایت‌مند پیدا می‌کند. جمعیت نیز در آغاز یک‌رخداد است. ولی عناصر تشکیل‌دهنده آن یکدیگر، همراهی تنامند یکدیگر را می‌جویند تا بتوانند کاری را پیش برند. شیفتگی انسان‌ها به خود جای خود را تا حدی به شیفتگی به جمع می‌دهد. افراد همراهی یکدیگر را می‌جویند تا بتوانند نسبت به رخداد واکنش نشان دهند هر چند خود رخداد آنها را کنار یکدیگر کشانده است. در-کنار-یکدیگر-قرار گرفتن برخاسته از رخداد جای خود را به امری غایت‌مند می‌دهد به پدیده

۸-نوشته‌های کلاسیک دورکیم در این باره، دو کتاب تقسیم کار در جامعه و صور بنیادی حیات دینی هستند.
<http://www.bbc.com/news/world-us-canada3۸۷۱۶۱۹۱->

Judith Butler (2015), *Notes Toward a Performative Theory of Assembly*, Harvard University Press, Cambridge.



ازدحام-در-تماشا.

مارکس تصریح کرده است که او کاشف و نظریه‌پرداز پدیده مبارزه‌ی طبقاتی نیست و متفکرین بورژوا پیش از او آن را فهمیده و مطرح کرده‌اند. مهم‌ترین کنش‌گر رابطه ازدحام و مبارزه نمایشی نیز نه رادیکال‌های درگیر مبارزه‌ی اجتماعی و طبقاتی که کسی هم‌چون دونالد ترامپ محافظه‌کار بورژوا است. پس از رسیدن به مقام ریاست جمهوری، ترامپ بی‌درنگ درگیر بحث درباره تعداد شرکت‌کنندگان در مراسم تحلیف ریاست جمهوری‌اش شد. بحث بر محور عکس و فیلم رسانه‌ها از مراسم می‌چرخید. ترامپ و همکارانش حاضر بودند رسانه‌های رسمی بورژوا را به چالش بخوانند و به گونه‌ای مسخره - البته از دید رسانه‌ها و متخصصین - از "واقعیت بدیل" سخن بگویند تا نکته‌ای را در کانون توجه قرار دهند که شاید انحرافی از امری مهم‌تر یعنی اعمال قدرت و اداره جامعه به نظر آمد.^[۹] مهم برای ترامپ نه مشروعیت صوری صندوق رأی و فرآیند انتخابات که جمعیتی بود که در اقدامی نمایشی-مراسمی شرکت می‌جستند. او می‌خواست خود را نماینده و برگزیده همین گروه معرفی کند. در این پس‌زمینه تعداد و شکل حضور جمعیت اهمیت پیدا می‌کند. اینجا تعداد و برداشت تخصصی از میزان حضور مردم مهم نیست. خود مردم در انبوهی خویش در کناکشن با یکدیگر و با همکاران ترامپ باید بر آن صحنه نهند. مهم عکس‌ها یا فیلم‌های رخداد است. ازدحام در ازدحام، در ثبیت ازدحامی ازدحام مادیت پیدا کرده و معنامند می‌شود.

تماشای جمعی آئینی امری معمولی در جهان معاصر است. مردم در انبوهی خود به تماشای مسابقه می‌نشینند، در جشن‌های ملی یا مراسمی سیاسی و ملی همچون تحلیف رئیس‌جمهور یا مرگ شخصیت‌های ملی شرکت می‌جویند و به تماشای کنسرت می‌روند. بودن با جمعیت و مشارکت در کنشی جمعی به ویژه آن‌گاه که با کناکشن در می‌آمیزد به آن‌ها حسی از بهم‌پیوستگی اجتماعی می‌دهد. از این‌رو با اشتیاق به تماشای جمعی روی می‌آورند. آنجا به احساس بهم‌پیوستگی با وجودی بس فراتر از خود، با وجودی مادی ولی زنده دست می‌یابند. به این خاطر نیز تماشای جمعی شکل یک آئین را پیدا می‌کند، آئینی شبه‌مقدس. مردم همراه با یکدیگر فریاد سر می‌دهند، شادی می‌کنند و اشک می‌ریزند. در نهایت نیز خسته ولی شارژ شده از سنجی از شور عاطفی به خانه باز می‌گردند، شور وابستگی به نیرویی بس بزرگ‌تر و سرزنده‌تر از وجود فردی خود. این اما در مقابل آن‌چه در ازدحام-در-نمایش رخ می‌دهد امری جزئی و حاشیه‌ای است. آنجا انسان‌ها کاری دیگر را نیز پیش می‌برند. واقعیت زندگی و تاریخ را رقم می‌زنند.

جنبه‌ی اجرائی ازدحام-در-تماشا

در اثری به تازگی منتشر شده، اندیشمند آمریکایی جودیت باتلر به توان و کارکرد اجرائی

9-<http://www.bbc.com/news/world-us-canada-38716191>

گردهمایی پرداخته است.^[۱۰] بررسی کنش اجرایی پیش از این به‌طور عمده تعلق به گستره زبان داشته است، این که چگونه ادای گزاره‌ای امری یا وضعیتی را برمی‌سازد. نمونه مشهور آن قاضی یا آخوندی است که دو نفر را پس از خواندن خطبه‌ای همسر یکدیگر اعلام می‌کند و بدان‌وسیله آن دو نفر را همسر یکدیگر می‌سازد. ولی کنش اجرایی در زمینه‌های دیگری نیز می‌تواند موضوعیت داشته باشد. در پیامد حوادث بهار عربی و جنبش اشغال وال‌استریت، کارکرد سیاسی و اجتماعی گردهمایی در میدان و خیابان مورد توجه قرار گرفت و باتلر بر آن است که گردهمایی میدانی نیز همچون شکلی از کنش اجرایی امری یا وضعیتی را برمی‌سازد. باتلر در این زمینه به برآمد سیاسی-اجتماعی قرار گرفتن بدن‌ها در کنار یکدیگر پرداخته است. وجود انسان‌ها و در نتیجه بدن آنها امروز بیش از پیش در موقعیتی شکننده (precarious)^[۱۱] قرار گرفته است. بدبختی و مرگ در هیئت بیکاری، فقر، آوارگی و جنگ به سادگی می‌توانند به سراغ انسان‌ها آیند. در گردهمایی‌ها، انسان‌ها کنار هم قرار گرفته، کنش سیاسی را رقم می‌زنند، اعتراض و خواست‌هایی را بیان می‌کنند و در این فرایند سخی از همبستگی را بین خود می‌آفرینند و خود را به مقام کنشگر اجتماعی و سیاسی برمی‌کشند. در این فرآیند، آن‌ها از شکنندگی خود بر می‌گذرند هر چند می‌دانیم گردهمایی در میدان شکنندگی‌های خاص خود را دارد.

ازدحام-در-تماشا همچون گردهمایی میدانی، سخی از همبستگی را بین انسان‌های درگیر تماشا و ثبت رخداد می‌آفریند. همبستگی اینجا گره‌خورده به همراهی، کناکش و قصد انجام کاری مشابه است. یکایک افراد حاضر در جمعیت به یکدیگر نیاز دارند تا بتوانند جمعیت شوند و خود را در آن به‌سان کنشگر تماشاچی به نمایش بگذارند. همبستگی اینجا بین کسانی رقم می‌خورد که برخی از آنها تا چند لحظه قبل از رخداد کسی نبوده‌اند، عددی به‌شمار نمی‌آمده‌اند: کارگران، ره‌گذران و بی‌کاران عاطل و باطل در خیابان‌های شهر. در همبستگی با جمعیت کسی، انسانی خاص، با هویتی ویژه نمی‌شود ولی عضوی از یک جمع سرزنده می‌شود.

همبستگی دارای خاستگاه دیگری نیز هست: همبستگی در آفرینش واقعیت. جمعیت همراه با یکدیگر و به اتکاء انبوهی خود عکس و فیلم می‌گیرند تا دیدگاهی را به سان واقعیت به ثبت برسانند. کسی به تنهایی یا در جمعی خُرد نمی‌تواند چنین کاری را به انجام برساند. برای این کار به حضور همگانی یکایک افراد نیاز است. یک عکس یا یک فیلم در خود چیزی را نمی‌گوید. صدها عکس و فیلم که هر یک از زاویه و چشم‌اندازی گرفته می‌شود به گونه‌ای

10-Judith Butler (2015), Notes Toward a Performative Theory of Assembly, Harvard University Press, Cambridge.

۱۱-precarious یکی از مفاهیم اصلی فلسفه اجتماعی و سیاسی معاصر است ولی ترجمه جافاده‌ای از آن در زبان فارسی نداریم. برخی از کلمه بی‌ثبات و برخی دیگر از کلمه ناپایدار برای ترجمه آن استفاده کرده‌اند. مشکل هر دو کلمه فارسی آن است که اشاره به فقدان وضعیتی و مقایسه با آن دارند. برای همین من از کلمه شکننده بهره جستم. این کلمه نیز کاستی‌های خود را دارد. به‌این‌خاطر باید جستجو برای کلمه فارسی مناسبی را ادامه داد.



فراچشم‌اندازی واقعیت را محرز می‌سازد. هر عکس یا فیلم هم خود چشم‌اندازی را رو می‌کند هم چشم‌انداز کلی برآمده از عکس یا فیلم‌های دیگر را تکمیل می‌کند. این همان چیزی است که توماس نیجل آن‌را نگرستن از ناکجا نام نهاده و مبنای نگرشی عینی می‌شمرد. در خیل عکس و فیلم عینیت واقعیت رقم می‌خورد. در این فرایند جمعیت به خودآگاهی به مقام اجرائی خود می‌رسد، پی می‌برد که در حال رقم زدن واقعیت است و این او را به وجد می‌آورد. وجدی که در رفتار و برخورد یکایک اعضایش نمود می‌یابد.

همبستگی برخاسته از ازدحام-در-تماشا، به‌هررو، شکننده است. پس از به‌اتمام رسیدن رخداد، فروپاشی کامل ساختمان به‌طور نمونه، جمعیت متفرق شده، افراد یکایک، جدا از یکدیگر یا در جمع‌های کوچک، به خانه باز می‌گردند. از جمعیت نشانی بر جای نمی‌ماند. ولی جمعیت خاطره‌ای جمعی می‌آفریند، چه در ذهن افراد شرکت‌کننده و چه در ذهنیت توده‌های مردمی که به‌تدریج از رخداد و ازدحام-در-نمایش با خبر می‌شوند. برای همین نیز همه از صحنه‌ها عکس و فیلم می‌گیرند؛ عکس و فیلم مشارکت خود. تا نه‌تنها در رقم خوردن تاریخی مشترک و در نتیجه یک‌همبستگی که همچنین برای نقش خود در ثبت تاریخی آن سندی مشخص داشته باشند.

کنش‌گری در برانگیختگی

اینجا است که به مهم‌ترین ویژگی ازدحام-در-تماشا می‌رسیم. با آن سنجی از کنشگری از راه می‌رسد، کنشگری بر لبه رخداد. کنشگری‌ای که آن‌را می‌توان کنشگری در برانگیختگی نام نهاد. کنش اینجا ارادی و هدف‌مند است ولی در وابستگی و واکنش به امری انجام می‌گیرد که در رخدادگی واکنشی معین را برمی‌انگیزد. تلفیق و تأثیر این دو (کنش‌مندی ارادی هدفمند و واکنش به رخداد) بر یکدیگر سنجی متفاوت از کنشگری را بر می‌سازد. این کنشگری‌ای است که هم‌زمان جمعی و فردی است، که سوژه در آن آمیخته با عینیت ابژه است، که فاصله اینجا و آنجا و اینک و آنک را در می‌نوردد، که معنا را در بی‌معنایی می‌یابد و امر نمادین را آلوده امر واقعی می‌سازد. اینجا ما با سوژه‌ای روبرو هستیم که تاریخ را باز می‌ایستاند تا آن‌را شتاب ببخشد و در این فرایند با شکنندگی خود روبرو شود. بگذارید دقیق‌تر به یکایک این ویژگی‌ها بپردازیم.

در ازدحام-در-تماشا هر کس از زاویه دید خود عکس و فیلم می‌گیرد ولی هم‌زمان این کار را همراه و به‌اتکای حضور دیگران انجام می‌دهد. حادثه شاید حتی در خود مهم نباشد، ولی چون واکنش دیگران را برمی‌انگیزد مهم است. حضور دیگران شوق تماشا و ثبت واقعه را ایجاد می‌کند. تصمیم‌گیری و اقدام هر کنشگر تا آن‌جا امری معین و تأثیرگذار به‌شمار می‌آید که واقعه و تماشای آن را به ثبت برساند. برانگیختگی از رخداد می‌آید، کنشگری از اراده‌ی انسانی. از اراده‌ی کسانی که در وجه متعارف خود بی‌اراده هستند. ره‌گذاران، کارگران برای

یک‌روز یا یک‌دوره بیکار شده، بیکارها، عاطل و باطل‌های شهری. هر کدام از آنها در ازدحام-در-تماشا به مقام کنش‌گر کنش اجرایی دست می‌یابد ولی فقط در صورتی که در همراهی با جمع، در لبه‌ی رخداد و در درگیری با آن و نه در کنار آن حضور یابد.

عکس و فیلم از افراد شرکت‌کننده در ازدحام-در-تماشا سوژه می‌سازد. کسی که در صحنه حضور داشته و آن‌را به ثبت نرسانده اساساً نمی‌تواند از کنشی معین در آن رابطه سخن گوید. بود و نبود او تفاوتی در جهان ایجاد نکرده است، جایی بوده یا رفته ولی هیچ اثر و ردّی از حضور خود به جای نگذاشته است. همان‌گونه که به‌طور کلی حضور در صحنه نمایشی و کناکنش با دیگران در صحنه از شخص کسی یا فردی معین می‌سازد، تماشای حادثه و ثبت آن فرد را به مقام کنش‌گری با برداشتی معین از جهان ارتقاء می‌دهد. در عینیت عکس و فیلم، کنش حضور در جمع و مبارزه برای تعیین واقعیت عینیت یافته، فرد را به مقام کنش‌گر، سوژه‌ی کنش ارتقا می‌دهد. عکس و فیلم از زاویه دید او، از چشم‌انداز او تهیه (برداشته) شده است ولی در کنار دیگر عکس‌ها و فیلم‌هایی که دیگران بر می‌دارند یک واقعیت کلی را رقم می‌زند. کنش‌گر اینجا تا آنجا سوژه است که همراه و هماهنگ با دیگران در ازدحام و تماشا شرکت دارد.

با تماشا و ثبت واقعه، فاصله زمانی بین اینک و آنک و فاصله مکانی بین اینجا و آنجا درهم می‌شکند. فرد این‌جاست ولی با عکس و فیلم و ارسال آن به شبکه‌های اجتماعی حضور خود را، در فضای مجازی، در بسی جاهای دیگر، مادیت می‌بخشد. فرد اینک را تماشا و ثبت می‌کند ولی آن را به آینده نیز می‌فرستد و می‌کشد. کنش در وجه فردی و جمعی خود سخنی از تفرافزندگی زمانی و مکانی ایجاد می‌کند. انسان در ورای محدودیت وجودی خود قرار می‌گیرد. این به او شهادت و وجد می‌بخشد. خود را موجودی جهانی/تاریخی احساس می‌کند. مدرنیته به بسیاری از تجربه‌های انسان‌ها وجهی جهانی/تاریخی بخشیده است. کارگران برای بازاری جهانی و معطوف به آینده‌ای باز کار کرده و کالا یا خدمات تولید می‌کنند. مصرف به نوبت خود انسان را به گذشته و بازاری جهانی متصل می‌کند. ولی این تجربه‌ها چنان سازمان‌یافته و در آمیخته با احساس از خودبیگانگی هستند که فرد خود را برهم‌زننده و قرار گرفته بر فراز فاصله‌های زمانی و مکانی احساس نمی‌کند. در ازدحام-در-تماشا این احساس امری ممکن است.

در این فرآیند، شرکت‌کنندگان در ازدحام-در-تماشا از کاری همچون تماشای یک آتش‌سوزی که در خود و در آغاز همچون بسیاری از حوادث بی‌معنا است و اصلاً معلوم نیست چرا و چگونه رخ داده، معنا می‌آفرینند. معنای حضور به گاه رخدادی و تبدیل آن به یک‌امر تاریخی، به یک‌واقعیت. به این شکل امری واقعی که معلوم نیست چیست و چرا رخ داده آلوده امری نمادین ولی در عین حال روزمره و ناموثر، در سطح گرفتن عکس و فیلم با موبایل، می‌شود. تماشا و حتی گرفتن عکس و فیلم چیزی از رازآلودگی واقعیت را بر ملا نمی‌کند بلکه بدان معنایی معین می‌بخشد. تاریخی معین برای آن ساخته و دستگاه اولیه تفسیری برای آن ایجاد

می‌کند. واقعیت امر واقعی نیست. واقعیت برساخته کنش گرانی است که هدفمند و آگاهانه آن را برمی‌سازند. نتیجه شاید آن نباشد که آنها می‌جویند ولی محصول کوشش آنها است. امر واقعی متعلق به خود رخداد و تمام پیچیدگی‌های نهفته در آن است. هیچ‌کس هیچ‌گاه نمی‌تواند آنها را بازشناسد، چرا که ما فقط می‌توانیم رخداد را از چشم‌اندازهای معینی گره خورده به موقعیت خود، و نه گره خورده به پیچیدگی‌های رخداد، بنگریم و ادراک کنیم. واقعیت آن چیزی است که فهم‌شدنی شده است.

تماشاچی و عکاس یا فیلمبردار حادثه آتش‌سوزی و فروپاشی پلاسکو خود را جزئی از تاریخ و حتی بیشتر از آن سازنده‌ی تاریخ احساس می‌کند. او با نگاه شتابناک و دوربین موبایل خود برای لحظه‌ای تاریخ را بازمی‌ایستاند. نگاه و همچنین عکس و فیلم او پدیده‌ای لحظه‌ای است. در خود دارای هیچ تاریخی نیست. به‌گاه رخداد از پدیده‌ای عکس و فیلم گرفته می‌شود که ناگهان رخ داده و بعد از اندک زمانی موضوعیت خود را از دست می‌دهد. ولی از سوی دیگر در ازدحام، در جوش و خروش و در اقدام ثبت‌گرایانه‌ی توده‌ها تاریخ شتاب برمی‌دارد. رخدادی فاجعه‌آمیز در ثبت تصویری به رخدادی تاریخی تبدیل می‌شود. چرخه به راه می‌افتد و شتاب برمی‌دارد. در شتاب خود، تاریخ از ازدحام-در-تماشا برمی‌گردد. رخداد تبدیل به تاریخ شده، ناظرین، نمایش‌گران و مفسرین خود را پیدا می‌کند. کنش‌گری توده تماشاچی به پایان می‌رسد. تاریخ ولی به اتمام نمی‌رسد. شروع می‌شود. دور بر می‌دارد. ضرب‌آهنگ خاص خود را می‌یابد. به این صورت، ازدحام-در-تماشا شکنندگی توان اجتماعی و موقعیت انسان را آشکار می‌سازد. رخداد انسان‌ها را برای تماشا و عکس و فیلم‌برداری گردهم می‌آورد. اراده‌ای برای گردهمایی در کار نبوده است. اراده و هدف‌مندی (برای همراهی و همچنین عکس و فیلم‌برداری) بعد از راه رسیده است. با اتمام رخداد همه چیز به وضعیت آغازین باز می‌گردد. جمعیت پراکنده شده، افراد به زندگی روزمره، خانه و کاشانه خود باز می‌گردند. خود رخداد نیز به تاریخ پیوسته، واقعیت تعیین‌یافته جایی در اذهان و در تاریخ رسوب کرده ولی به تدریج از حافظه‌ی زنده مردم زدوده می‌شود. کسانی اینجا و آنجا در بستر حافظه غیر ارادی (با بوی آتش و دود) و ارادی (در گفتگویی، برای به یاد آوردن همراهی با دوستی یا کنشگری‌ای پرمخاطره) آنرا به یاد می‌آورند، ولی این در مقایسه با آنچه در زندگی آنها رخ می‌دهد امری حاشیه‌ای است. ازدحام-در-تماشا اثر خود را در ذهنیت انسان‌ها به جای می‌گذارد ولی تأثیر محدود به موقعیت کنش می‌ماند. ازدحام جمعیتی را گرد هم می‌آورد که در سطح شهر پراکنده‌اند و به رخدادی واکنش نشان می‌دهند که خارج از قلمرو توان آنها رخ می‌دهد. به‌سان افراد پراکنده و آن‌گونه که مشخص شد عاطل و باطل یا تأثیرپذیر از رخداد، آنها گروهی از انسان‌های شکننده را می‌سازند. ازدحام شکنندگی آنها را برای دوره‌ای کوتاه فرازش می‌دهد ولی در دوری درازمدت شکنندگی آن‌را برجسته می‌سازد. از آنجا که توده‌ی ازدحام در موقعیت شکننده امروزین خود در جهان و نه فقط در تهران امکانی برای یگانگی و بسیج نیرو و کنش جمعی متفاوت ندارند، منتظر می‌مانند که بار دیگر رخدادی از راه رسد تا دیگر باره کنش‌گری در

برانگیختگی را تجربه کند.

فراخوان امر واقعی

ازدحام-در-تماشا شکل می‌گیرد تا اقتدار و انحصار غولی در قد و قامت رسانه‌های همگانی به چالش خوانده شود. با ازدحام واکنشی ولی هدفمند خود، توده‌ها می‌کوشند، خود، تماشاگر و ثبت کننده یک رخداد باشند و انحصار رسانه‌ها در زمینه نمایش و تأویل آن‌را درهم شکنند. ولی در این فرایند کنش‌گری‌ای نو زاده می‌شود که گسست‌های تاریخی ایجاد شده در دوران مدرن بین کنش فردی و جمعی، سوژه و اُبژه (در زمینه کنش)، فاصله‌های زمانی و مکانی، و بی معنایی و معنامندی را در هم می‌شکند. ازدحام-در-تماشا رخداد را برای لحظه یا لحظه‌هایی از دست تاریخ و تفسیر نظام‌مند آن می‌رهاند تا برای چندگاهی تازگی و خودانگیختگی آن حفظ شود، هر چند واقعیت آن‌را در استتار نگاه می‌دارد.

ولی آیا این ارزش دیوانگی نسبت داده شده به ازدحام-در-تماشا را دارد؟ آیا آن چنان که نمایان نظم به ما می‌گویند کار امدادسانی و نجات جان انسان‌ها مهم‌تر از ازدحام در خیابان برای تماشا و عکاسی یا فیلمبرداری از یک رخداد فاجعه‌آمیز نیست؟ از چشم‌انداز نظم، از چشم‌انداز زندگی سازمان‌یافته روزمره، از چشم‌انداز زندگی روزگار، شب استراحت و آخر هفته تفریح مشخص است که هم‌دلی و امداد بر هر چیزی مقدم است. نظم و امنیت زندگی فردی و اجتماعی در گرو سازمان‌دهی امدادسانی به‌گاه رویداد حادثه است. از نظر اخلاقی نیز مراقبت و احساس مسئولیت در قبال رنج و درد دیگری باید دغدغه اساسی انسان‌ها باشد. مگر فرد می‌تواند آتش‌سوزی را ببیند و در قبال حادثه و انسان‌های آسیب‌پذیر از آن مسئولیت به عهده نگیرد؟

این اما در قبال گشودگی زخم دیگری بی‌مایه جلوه می‌کند. واکنش رادیکال به حادثه از دل تقابل امر نمادین با امر واقعی برون می‌آید. امر نمادین دیرزمانی است که بر امر واقعی غلبه یافته است، هرچند همیشه امر واقعی با حفظ رازآلودگی خود بر انسان شوریده است. در دستگاهی نمادین همه چیز تبیین می‌یابد، تعیین به خود می‌گیرد و به‌سان واقعیت در جدولی فکری و دانشی دسته‌بندی می‌شود. رخداد در نامترقبه بودن جدول دسته‌بندی را از هم وا می‌شکافد. در آن همچون زخمی گسل ایجاد می‌کند. امدادسانی تا هنگامی که رخداد تبیین نیافته، امری یکسره بی‌معناست. در خود هیچ حادثه‌ای به‌گاه رویداد نه فاجعه است نه رویدادی مهم و نه حتی چیزی جزئی بدون پیامد و بدون اهمیت. ابعاد و ویژگی‌های آن ناشناخته هستند. در پی گزارش ناظرین و در دوران مدرن رسانه‌های همگانی، حادثه تبیین و ویژگی پیدا می‌کند.

جدال اصلی در جامعه بر سر نجات جان انسان‌ها یا سازماندهی بهینه امدادسانی نیست. در این زمینه توافقی همگانی وجود دارد. معلوم است که باید به دردمندان، آسیب‌دیدگان و زخمی‌ها یاری رساند - هرچند بسیاری اوقات این کار مشکلی را به گونه‌ای اساسی حل



مبارزه برای تعیین واقعیت: ازدحام در تماشای رخداد پلاسکو

نمی‌کند. جدال جایی دیگر آغاز می‌شود و همه را درگیر خود و ثبت‌کننده حضور یابد تا اراده‌ی جمعی خود را بر امر واقع حاکم سازد و در دستگاه نمادین متفاوتی تبیین کرده و تعیین بخشد. ذره‌ای عقب‌نشینی در این می‌سازد. جدال بر سر تولید ادراک و تفسیری است که در نهایت حقیقت واقعه و در نتیجه واقعیت نام می‌گیرد. ازدحام برای آن است که در تازگی و خودانگیختگی رخداد به‌سان تماشاچی زمینه به قدرت حاکم، به رسانه‌های همگانی اجازه می‌دهد تا نمایش و تفسیر خود را بر رخداد و در نهایت بر جهان حاکم سازند. مهم‌تر از امدادسانی و التیام زخم، ورود به زخم گشوده شده در دستگاه نمادین و ایجاد بدیلی در قبال کارکرد تبیینی و تعیینی آن است.

شاید بهتر می‌بود که مبارزه در عرصه‌های کلاسیک آن، در خیابان، سنگر، کارخانه و میدان پیش برده می‌شد. آن‌گاه شاید هدف دقیق‌تر بود و تمایز بین صف دوست و دشمن مشخص‌تر. سازمان‌دهی مبارزه نیز نظام‌مند می‌شد و هر کس مسئولیت معینی را به‌عهده می‌گرفت. دیگر با ازدحام، انبوهی جمعیت، تماشا و عکاسی و فیلم‌برداری سروکار نداشتیم. آن دوره را اما پشت سر نهاده‌ایم. دوره دیوانگی و سرخوشی محض از راه نرسیده است. هنوز دو دانگی یا که شاید پنج دانگی از شب هولناک نظم و هوشیاری باقی است. ولی شکل‌های نوین زیست‌سیاسی و مبارزه اجتماعی و سیاسی از راه رسیده‌اند. سیاست بیش از پیش وجهی نمایشی یافته است. رسانه‌ها امروز نقشی مهم در به صحنه بردن نمایش و برساختن حقیقت در آن صحنه‌ها ایفا می‌کنند. از رخداد، آنها واقعیت می‌سازند. در این چارچوب توده‌ها به جای روی‌آوری به سنگر و خیابان به محل رخداد می‌شتابند تا خود پیش از ارکان نظم واقعیت را رقم زنند و تا آن حد که می‌توانند استقلال و خودسامانی خود را حفظ کنند.

////////////////////////////////////

* اندیشه آزادی: رسم ما بر این است که از نویسندگان مقاله‌ها درخواست می‌کنیم که خود، همان گونه که تمایل دارند، به معرفی خویش بپردازند. محمدرفعی محمودیان در معرفی خود چنین نوشته است: محمدرفعی محمودیان از گرمای بندر پرتاب شده است به سرمای سوئد. آنجا او برای پیشبرد زندگی مادی در مدرسه عالی "ملاردالن" جامعه‌شناسی تدریس می‌کند. برای بازشناخته شدن به‌عنوان انسانی معین، در باره زندگی اجتماعی، سیاست و ادبیات می‌نویسد. بیش از آنکه پژوهشگر باشد، تماشاچی جهان و رویدادهایش است. او شیفته تماشای تمامی نمایش‌هایی است که انسان‌ها روزانه در زندگی اجتماعی، سیاست و ادبیات تخیلی به صحنه می‌برند.

از "آرمان شهر" افلاطون تا "پایمال شهر" تهران

مسعود اسماعیل‌لو*

کلید خوانش این مطلب: "معنای شهر و شهروندی، حقوق شهروندی، امنیت جانی و مالی و معنوی شهروندی" و نگاه کوتاهی به وضعیت کنونی شهر تهران و جایگاه ساکنان شهر

در علوم معماری و شهر سازی، شهر همچون یک واقعیت بسیار پیچیده اجتماعی، ارگانیک و انسانی، ابتدا شناسایی، سپس تجزیه و تحلیل و بعد تعریف می‌شود. بنابراین، در قدم نخست، برای درک آسان‌تر مطلب در محدودی این نوشتار مختصر، با مقدمه‌ی بسیار کوتاهی به ریشه‌شناسی واژه‌ی "شهر" و معناهای آن، به عنوان یک پدیده‌ی "واقعی اجتماعی"، و "آرمان شهر" به عنوان یک الگوی اجتماعی ایده آل و آرمانی و دست‌نیافتنی، می‌پردازیم. در تمدن کهن ایران و زبان فارسی، "شار" و "شهر" دو واژه‌ی کهن و باستانی هستند که از دو واژه‌ی "شتر"، "خشتر"، به معنی "شاهی کردن" آمده‌اند، یعنی محل استقرار قدرت و دولت پادشاهی و حکومت کردن و اداره کشور.

صورت فارسی میانه آن نیز sahr از معناهای مُلک، سرزمین، قلمرو، کشور سلطنتی، شاهنشاهی به کار می‌رفته است.

معنای کنونی "شهر" و "شهروندی" در دوران معاصر، دستخوش تغییرات و تحولات چشمگیر مکانی و زمانی گردیده، مخصوصاً در دوران پساصنعتی، پساقصدادی، پساسرمایه داری جوامع پیشرفته بشری. بنابراین، برای آشنایی و درک و فهم "فرم و محتوای" شهر، همچنان می‌بایست به "فرم" شهر ها و "مفهوم‌های" شهری، از گذشته‌ی دور تا این عصر نو پرداخته شود. در غرب، ریشه‌ی واژه‌ی "شهر" از واژه‌ی زبان لاتین "چی ویتاس" civitas اقتباس گردیده که به نوبه خود، این واژه از واژه‌ی "چی ویس" civis برگرفته شده است.



از "آرمان شهر" افلاطون تا "پایمال شهر" تهران

واژه‌ی "چیتادینو" cittadino به زبان لاتین یا همان "سیتیزن" citizen به زبان انگلیسی، از واژه‌ی "چیویس" civis برگرفته شده، به معنای "شهروند"، که هم‌اکنون به‌عنوان یک مفهوم کلیدی حقوق‌مندی و تکلیف‌شناسی تک‌تک افراد جامعه نسبت به تمام جامعه، مورد استفاده‌ی اکثر جامعه‌های متمدن و پیشرفته بشری قرار گرفته است.

واژه "آرمان شهر" یا همان "اتوپیا"

واژه‌ی "اتوپیا" برای اولین بار از طرف "توماس مور" انگلیسی (۱۴۷۸-۱۵۳۵ میلادی) وزیر هانری هشتم کشور انگلستان، ارائه و مطرح شد. توماس مور از یک "مکان نامشخص" و "شهری خیالی و رویایی" صحبت به‌میان آورده، که فقط در دنیای تصور و خیال شکل و محتوا می‌گیرد. او معتقد بود که انسان هرگز نمی‌تواند این شهر را عملاً به سرمنزل حقیقت و واقعیت برساند. واژه "اتوپیا" یک واژه لاتین است به‌معنای "هیچ کجا" یا "ناکجا آباد" یا "نامکان".

در زبان فارسی، واژه "اتوپیا" یا "یوتوپیا"، توسط مترجمان و روشنفکران ایرانی، به‌صورت‌های متفاوت و متنوعی استفاده شده است که اینجا به چند نمونه از این "برگردان‌ها" اشاره می‌شود.

ترجمه یا برگردان‌های اتوپیا: فاقد جا، ناکجاآباد، کام‌شهر، آرام‌شهر، بی‌نام‌شهر، نامکان، شهر لامکان، خیال‌آباد، خرم‌آباد، مدینه فاضله، خیال‌شهر، مدینه فاضله خیالی، و ..

آنچه مسلم است تمام این پسوندها و گاهی صفت‌های توصیفی، "فرم" و "محتوا" را با هم می‌آمیزند و با هم ترکیب و هماهنگ می‌کنند. در این نوشتار، شاید بتوان مخرج مشترک این نام‌گذاری‌های متنوع را با واژه "آرمان‌شهر" نزدیک‌تر دانست.

در حال حاضر، گویا واژه "آرمان‌شهر" به زبان فارسی، توانسته است اکثر روشنفکران ایرانی و فارسی‌زبانان را متقاعد بکند که این واژه بهترین گزینه‌ی هم‌معنا و هم‌وزن "اتوپیا" باشد. بنابراین، در این نوشتار سعی می‌شود از همین واژه‌ی "آرمان‌شهر" استفاده شود.

واژه‌ی پُلِیس polis یونانی، به‌معنای شهر و همچنان به‌معنای اداره و حفاظت شهر

واژه پُلِیس، در یونان قدیم، نه فقط به‌معنای مردم شهر-دولت، بلکه همچنان به‌معنای "یک الگوی ساختاری حکومت سیاسی اداری" به کار می‌رفته است. شهر یونانی به معنای ایجاد یک فضای اجتماعی و انسانی است، جایی که "امنیت جانی، مالی و معنوی" به‌عنوان پیش‌شرط یک زندگی اجتماعی و هم‌زیستی مدنی را برای شهروندان

امکان پذیر می‌سازد. (در حال حاضر، نام‌گذاری بر روی نهادهای انتظامی و امنیتی شهر، با استفاده از واژه‌ی سمبولیک "پلیس"، نشانه‌ی اصلی‌ترین و مهم‌ترین ستون پایه‌ی تضمینی "امنیت" در راستای یک هم‌زیستی اجتماعی و مدنی است).
در ساختار "آرمان‌شهر" افلاطون، دو گزینه‌ی اصلی "شهر" و "امنیت"، در هم تنیده شده‌اند و لازم و ملزوم یکدیگرند و به‌عنوان یک‌بستر اجتماعی پویا و مدنی، نقش تار و پود این شهر را بر عهده دارند و و از هم ناگسستنی هستند.

آرمان‌شهر افلاطون

نگاه عدالت‌خواهانه و امنیت‌خواهانه و سالم‌زیستی افلاطون، در دو کتاب "جمهوری" (در ده بخش یا ده کتاب) و "قوانین"، ریشه در نگاه عمیق "سالم زیستی جمعی" (common wealth) دارد که به گفته او، انگیزه و تلاشی است برای جمع آوری دوباره و هدف‌مندسازی مجموعه‌ی تجربیات و مبارزات گذشته فردی و اجتماعی و در نهایت، باز سازی یک مدل عدالت‌خواهانه‌ی انسانی، در تاریخ کهن بشری.
ماربو وِجْتی^[۱] یکی از فیلسوفان و افلاطون‌شناسان برجسته ایتالیایی، مطالعات دقیقی در رابطه با نگاه افلاطون به "آرمان‌شهر"، انجام داده است. او می‌گوید که: "شاید یک سوءتفاهم و یک بدفهمی، میان روشنفکران و فیلسوفان، در رابطه با "آرمان‌شهر" افلاطون به وجود آمده باشد که می‌بایست روشن بگردد".

قسمت کوتاهی از سخنان کلیدی ماربو وِجْتی در این خصوص: "افلاطون زمانی از مدل "آرمان‌شهر" خویش سخن به میان می‌آورد، که خود را از قید و بند واقعیات قدرت آن روز، آزاد می‌سازد و آن سیستم را به‌طور ریشه‌ای، نقد می‌کند و به‌روشنی از دوران انحطاط تاریخی زمان خود سخن به میان می‌آورد". او اضافه می‌کند: "افلاطون به‌وضوح می‌گوید که ما در یک مرحله از انحطاط تاریخی زمان خود قرار گرفته‌ایم که در چند مرحله مشخص بر جامعه ما تحمیل شده است".

تجزیه و تحلیل فرم‌های شهری و مراحل مختلف انحطاط اجتماعی آن زمان، به افلاطون کمک می‌کند که مدل "آرمان‌شهر" خود را بر اساس داده‌های به‌دست‌آمده از تجزیه و تحلیل‌های پی‌درپی این مراحل انحطاطی، باز سازی کند؛ بر مبنای یک ساختار عملی و علمی نه روایی. پله و مرحله انحطاط timocracy شهر "مالک سالاری"، مرحله‌ای که شهروندان مبارزه می‌کنند برای دست آوردن قدرت؛

پله و مرحله انحطاط "اولیگراسی"، oligarchy، مرحله‌ای که شهروندان مبارزه می‌کنند برای ثروتمند شدن، نه برای شهرت و قدرت؛

پله و مرحله انحطاط democracy دموکراسی، مرحله‌ای که هر شهروند برای خواسته‌های خود

1- Mario Vegetti (Milano - 4 gennaio 1937) , professore presso l'Università di Pavia



از "آرمان شهر" افلاطون تا "پایمال شهر" تهران

مبارزه می‌کند. افلاطون می‌گوید این سیستم در مرحله اول بسیار دلپذیر است، اما روی به آنارشیزم دارد و از قوانین و ارزش‌های جهانی خالی است.

آنارشیزم عاقبت به (تیرانی - tyranny) سوق پیدا می‌کند؛

پله و مرحله‌ی انحطاطِ tyrannی، خودکامگی و ستم، مرحله‌ای که هر شهروند می‌خواهد به اندازه قدرتی که به دست آورده، حکمروایی کند تا اینکه به "آقای شهر" تبدیل شود و حکومت را به دست بگیرد و عاقبت، بخواهی نخواهی، به یک حاکم ظالم تمام‌عیار تبدیل بگردد.

ماربو و جتی، این استاد دانشگاه پاویا، در رابطه با "آرمان شهر" افلاطون، چنین ادامه می‌دهد: "بر خلاف برداشت بسیاری از ما فیلسوف‌ها و متفکرین، که گویا "آرمان شهر" افلاطون، پایه بر تخیل و رویا دارد!، افلاطون "آرمان شهر" خود را، نه "نقطه پایانی" رسیدن به یک آرمان و ایده آل، بلکه ارائه مدل "آرمان شهر" خود را "نقطه آغاز" ایجاد یک سیستم شهری و حکومتی واقع‌بینانه می‌پندارد".

او در رابطه با نگاه واقعیت‌گرایانه افلاطون و "آرمان شهر"، چنین می‌گوید:

"در یک اندیشه منحصر به فرد استثنایی، افلاطون بر این باور است که "آرمان شهر" در گذشته‌ی جامعه انسانی، به واقعیت پیوسته است و فقط یک رویا نیست. افلاطون بر این باور است که دوران او، دوران انحطاط تمدن یونانی است و "آرمان شهر" می‌بایست دوباره بازسازی شود، بنابراین انسان متمدن، قبل از این انحطاط، یک مدل از "آرمان شهر" را تجربه کرده است."

بنابراین، افلاطون نخستین ستون پایه‌های شهر ایده‌آل یا همان "آرمان شهر" خود را براساس اندیشه، علم و حکمت، بحث و تفکر با دیگر اندیشمندان پایه ریزی می‌کند.

افلاطون با باور به یک دولت اریستوکرات با تکیه بر علم و حکمت، به "راهکارهای" علمی و عملی برای حل مسائل دولت و حکومت می‌پردازد. او معتقد است که طبقه حاکم در قدرت، می‌بایست به علم و دانش حقیقی واقف باشد و در امور شهری از آن استفاده‌ی واقعیت‌گرایانه بکند.

گویا افلاطون، به این نگاه واقعیت‌بینانه رسیده بود که، "فرایند علوم اجتماعی، در سیاست پنهان است، اما در شهر عریان است و به چشم دیده می‌شود"

افلاطون همچنان از چهار پیش شرط ازم‌ناگسستن، سخن به میان می‌آورد؛

۱- عدالت یا همان به رسمیت شمردن حقوق برابر،

۲- حکمت یا همان علوم فلسفی،

۳- شجاعت یا همان از خودگذشتگی، به نفع خانواده و جامعه،

۴- خویشتن‌داری یا همان اعتدال انسانی.

افلاطون انسان را به عنوان شهروند در مرکز تمدن شهری قرار می‌دهد تا جایی که شهر را به انسانی شبیه می‌کند که اسمش را به اندازه یک "شهر بزرگ" نوشته باشند.

این جمله‌ی معروف افلاطون است که می‌گوید: شهر یعنی " انسانی که اسمش را بزرگ می‌نویسند"

از " آرمان شهر" فلاطون تا "آرمان شهر" اسپارتاکوس

سال ۷۲ پیش از میلاد، جنوب ایتالیا، شاهد بزرگ‌ترین قیام مبارزاتی و انقلابی جنبش‌های ضد برده‌داری، (بدون درنظر گرفتن نژاد، قوم بردگان) با قدرت عظیم رُم بود که به شکست جنبش عدالت خواهانه اسپارتاکوس انجامید. در این قیام این " گلا دیاتور" رومی از اصل و نسب تراسی، با یک‌نبرد سخت نفس‌گیر با قدرت مرکزی رُم، روبه‌رو می‌شود. او خواستار آزادی بردگان بود. اسپارتاکوس، گلا دیاتور بزرگی که قوانین شهروندی را مختص فقط شهروندان رومی نمی‌دانست و در نهایت بر آن شد که بردگان، به حق و حقوق شهروندی برسند و همچون شهروندان رومی از حق و حقوق و تکالیف شهروندی برخوردار گردند.

این آخرین قیام او بود که در جنوب ایتالیا به وقوع پیوست و به پایان رسید. هرچند اسپارتاکوس در آن نبرد شکست خورد و نتوانست به رفتار ناعادلانه‌ی برده‌داری رُمیان پایان دهد، اما مسلماً بعد از این قیام، توانست رفتار حکومت‌های بعدی و حتی برخورد قدرت مرکزی رُم با برده‌داری را تحت تاثیر آن قیام تاریخی قرار دهد.

برای ما ایرانیان جالب است که بدانیم، ریشه نگاه ضدبرده داری جنبش اسپارتاکوسی، نگاه مستقیم به "میترا"، خدای هندو ایرانی زمان زرتشت است. در یک اثر بی‌نظیر نقاشی گچی، در دل یکی از قدیمی‌ترین و پراهمیت‌ترین غارهای کهن و مقدس باقی مانده، (غار ویرجیلیو) "میترا" با لباس "پارسی"، در مرکز این اثر هنری جلوه می‌کند. این اثر هنری، در جنوب ایتالیا و در نزدیکی شهر ناپل، همچنان پابرجاست و یکی از آثار ارزشمند جنبش عدالت‌خواه "اسپارتاکوسی" است که همچنان در معرض تماشای جهانگردان قرار دارد. این بنا و این اثر هنری، همچنان "باورمندان" و بازدیدکنندگان بسیاری دارد و نقطه عطف جنبش مبارزاتی آزادی بردگان، برای رسیدن به حق و حقوق شهروندی، در تاریخ دروان برده‌داری رُم در ایتالیا است.



در این تصویر میترا، "خدای نور" در مرکز این اثر هنری قرار دارد با لباسی به سبک پارسی. داخلی غار "ویرجیلیو"، حفر شده در تپه "پوزی لیپو" در حومه شهر ناپل - ایتالیا^[۲]

از "آرمان شهر اسپارتاکوس" تا "آرمان شهر" فارابی

نگاه و فلسفه آرمانی فارابی (۸۷۳-۹۵۰ میلادی) در کتاب اندیشه‌های اهل مدینه فاضله یک ترکیب نگاه فلسفی افلاطونی و ارسطویی است که رنگ اسلامی به خود گرفته است. فارابی "آرمان شهر" را به بدن انسان تشبیه می‌کند و آن را از همان جمله معروف افلاطون فرا گرفته است (شهر یعنی "انسانی که اسمش را بزرگ می‌نویسند"). وی در آثاری که مربوط به سیاست است، به تشریح انواع مدینه‌ها (شهرها) می‌پردازد. او شهر ایده‌آل (آرمان شهر) را "مدینه فاضله" می‌نامد.

با نگاه فارابی "مدینه فاضله" شبیه به بدنی کامل و سالم است، و تکتیک اعضای ارگانیک آن در خدمت حفظ حیات کامل بدن. تمام اعضای این بدن می‌بایست با مرکز تصمیم‌گیری بدن، هماهنگ بوده و از آن پیروی کنند.

فارابی بر این عقیده است که اگر اهل فضل و دانش بتوانند بر مردم حکومت کنند، و شاهان و دولت‌های کم‌دانش و بی‌کفایت جای خود را به نخبگان جامعه بدهند، به "مدینه فاضله"

2- Grotta di Virgilio, una galleria scavata nel tufo della collina di Posillipo tra Mergellina e Fuorigrotta

از "آرمان شهر" فارابی تا "اوتوپیا" (آرمان شهر) رنسانس

کشفِ دوباره‌ی قسمتِ عظیمی از تحقیقاتِ تئوری فلسفی و سیاست، به زبانِ لاتین و یونانی فیلسوفانی چون افلاطون و ارسطو، در دوران رنسانس، خونِ تازه‌ای بود در بدنِ "تاریخ به خواب رفته" و تحریکی به‌جا، برای دوباره اندیشیدن و بازخوانیِ ساخت‌وسازِ یک‌دولتِ ایده‌آل که بتواند پشتیبانیِ دانشمندان و فیلسوفانِ زمانِ خود را همراه داشته باشد، با هدفِ بنا کردنِ شهرِ ایده‌آل، یا همان "آرمان‌شهر"، جایی که هماهنگی و هارمونی، میانِ اقتصاد، سیاست، مذهب، جامعه و فرهنگ و هنر ممکن باشد، تا زندگی در جامعه انسانی، گزافه‌گویی و زیاده‌خواهی نباشد.

این بازخوانیِ تئوریکِ "پایدار"^[۳]، به‌عنوان یک‌سرمایه و منبع انسانی، باعث گردید که نگاهِ معماران و شهر سازان در تشکیل و اداره حکومت، جایی پیدا کند و معماران و شهرسازان به‌نام بتوانند "ایده‌های خود را در جلساتِ رسمی حکومت‌های سرکارآمده، ارائه دهند تا کارآمدی این "ایده‌ها را مورد بررسی واقع بینانه قرار دهند. کارآییِ یک حکومتِ سیاسی اما متکی بر "هنر معماری و شهرسازی"، می‌توانست به‌عنوان اهرمی، همکاریِ بینِ یک حکومتِ پراگماتیکِ سیاسی و طراحی‌های پیشنهاد شده‌ی دقیق و علمی معماری و شهرسازی، در بسترِ "پرسپکتیو"های تصویریِ دقیق و حساب‌شده و علمی را رقم بزنند و کارآمدی آن را تضمین کند.

۳-مبدا و منشاء مفهوم "پایداری" در زبان غربی واژه لاتین سُسْتِنِر از دو سیلاب "سوب" (SUB) معنی "زیر" و "تِنِر" (TENERE) به معنی "نگهداشتن" که در نهایت به معنی "زیر نگهدار" (پایه اصلی) است. در فرهنگ لغت "لاتین"، یک کنش مثبت در حوزه فیزیکی و اخلاقی را "سُسْتِنِر" می‌گویند، که واژه انگلیسی (Sustainability) از آن مشتق شده است. فعل "Sustain" از سال ۱۹۲۰ میلادی در زبان انگلیسی به کار گرفته شده است. معنی "پایدار" در زبان فارسی را از جمله در این فرهنگ‌نامه‌ها می‌توان یافت: دهخدا: پایدار. (نف مرکب) ثابت. (رشدی). باثبات. دائم. باقی. استوار. ستوار. پادار // جهانگیری: قائم. با تاب و توان. قوی. مستقیم. وطید. واطد... پایدار // معین: (ص فا). استوار، پابرجا، ثابت // عمید: ۱. پاینده؛ جاویدان؛ باقی: نباشد همی نیک و بد پایدار / همان به که نیکی بُود یادگار (فردوسی: ۸۵/۱). ۲. برقرار. ۳. استوار؛ ثابت // فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان: پایدار [فیزیک] ویژگی سامان‌هایی که حالت آن بدون دخالت عامل خارجی تغییر نکند. پایدارفرهنگ نام (تلفظ: pāydār) دارای ثبات، ثابت، همیشگی؛ (در قدیم) مقاوم، مقاومت کننده؛ (در حالت قیدی) به حالت همیشگی، پا برجا. در فارسی کلمات پایا به معنی ثابت، باقی و پاینده، پا بر جا به معنی استواری، ثابت، پایدار به معنی ثبات، دائم، باقی، استوار، پایدار، پابرجا، جاویدان، بادوام، مدام، برقرار، پایداری به معنی مقاوم، قالب، استقامت، و ماندگار به معنی پایدار، بادوام، ماندنی (مقابل رفتنی) به کار رفته است که از همه متداول‌تر کلمه پایدار و پایداری است. (دهخدا، ص ۴۷). بنابر این توضیح‌کوتاه، آنچه "پایدار" نیست "ناپایدار" است.



از "آرمان‌شهر" افلاطون تا "پایمال‌شهر" تهران

در سال ۱۴۲۱ میلادی، اولین پیشنهاد از طرف "فیلیپو برونلسکی" Filippo Brunelleschi و سپس از طرف "لئون باتیستا آلبرتی" Leon Battista Alberti در تابلوهای تصویری ارائه گردیدند که با خط‌های دقیق هندسی، در تلاش بودند که فضای یک "آرمان‌شهر" یا شهر "ایده‌آل" را به حکومت سیاسی آن زمان و آیندگان، ارائه دهند و آن را به‌عنوان "راهکار" واقع‌بینانه به جامعه سیاسی بسته آن زمان، با توجیهات "پرسپکتیوی هندسی ریاضی و علمی"، تحمیل کنند.

تحقیقات و مطالعات بسیار دقیق، در سال‌های دهه هفتاد میلادی، درباره تصاویر "پرسپکتیوی"، تاریخی و بی‌نظیر ارائه شده‌ی دوره رنسانس، به‌خوبی نشان می‌دهد که فضای متصور شده در این پرسپکتیوهای ارزشمند تاریخی و بی‌همتا، سعی در سازماندهی فضای شهری دارد با در نظر گرفتن اصل رابطه‌ی "انسان و جهان" و همچنین رابطه‌ی "برابری و تناسب انسانی" به‌عنوان مقیاس اندازه‌گیری بین انسان (مخلوق = میکروکزم) و معمار ارشد آفرینش (خالق = ماکروکزم).

اگر در پرتو نگاه رنسانس که انسان را اشراف مخلوقات می‌شناسد، بنگریم و نگاه خود را عمیق کنیم، درمی‌یابیم که نگاه رنسانسی اروپایی، بدون شک، انسان روی زمین را به‌عنوان یک "میکروکزم" (مخلوق)، نماینده فعال "ماکروکزم" (خالق) می‌شناسد، اما به مسئله حق و حقوق محیط زیست و حیوانات همچنان بی‌تفاوت است.

در همین راستا، "اوتوپیا" و یا "آرمان‌شهر" از طرف روشنفکر انگلیسی "توماس مور" انگلیسی (۱۴۷۸-۱۵۳۵ میلادی) وزیر هانری هشتم کشور انگلستان، ارائه و مطرح شد. توماس مور از یک مکان نامشخص و یک شهر خیالی و رویایی صحبت به میان آورده که فقط در دنیای تصور و خیال شکل و محتوا می‌گیرد. او معتقد بود که انسان هرگز نمی‌تواند این شهر را در عمل به سرمنزل حقیقت و واقعیت برساند.

از "اوتوپیا" (آرمان‌شهر) رنسانس تا قوانین تدوین شده‌ی شهروندی امروز

حق و حقوق معنایی "شهروندی" دوره رنسانس، همچون معنای کهن و تاریخی‌اش، گویا با معنای رویایی "آرمان‌شهر" دوره‌ی رنسانس گره‌ای ناگسستنی خورده بود تا اینکه در قرن هفدهم، یک انقلاب عظیم اجتماعی به حقیقت پیوست، و تحولی ریشه‌ای و معنایی، در حق و حقوق، "شهروندی" را تا سر حد واقعیات عینی انسانی، ارتقاء داد.

واژه سیاسی "شهروند" برای اولین بار در سال‌های ۱۷۹۶ تا ۱۷۹۹ توسط "کلوپ جاکوبینی‌ها" بازخوانی می‌شود - دوران با شکوه انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹، "شهروند" لقب همه فرانسوی‌ها می‌شود بدون در نظر گرفتن موقعیت اجتماعی (فقر یا ثروت‌شان).

حقوق شهروندی (Citizenship Rights) گفتمانی‌ست نوین که برای اولین بار در منشور حقوق بشر و شهروندی فرانسه که در سال ۱۷۸۹ (The Declaration of the Rights of)

Man and of the Citizen, France) مطرح گردید. حق و حقوق شهروندی، آن بخش از حق و حقوق بشر است که حقوق سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی شهروندان را از حیث عضویت سیاسی‌شان به شهر، مورد شناسایی و محافظت قرار می‌دهد. در نگاه و اندیشه ژان ژاک روسو فیلسوف سوییسی، "شهروند" citoyen انسانی است با "حقوق" و "تکالیف" مشخص مدنی. در دوران صنعتی، واژه "شهروند" دوباره دستخوش برداشت‌های متفاوتی می‌گردد. منشور حقوق بشر با ۳۰ ماده در ده دسامبر سال ۱۹۴۸ در سازمان ملل تصویب می‌شود. با منشور حقوق بشر، قانون اساسی کشورهای متمدن با این حقوق بشر هماهنگ می‌شوند و این منشور را به رسمیت می‌شناسند.

قوای مجریه و قضاییه این قوانین را به شهرداری‌ها ابلاغ می‌کنند و مردم شهر به حق و حقوق ذاتی و جوهری خود هر چه بیشتر پی‌می‌برند و در جامعه‌ی مدنی از این حقوق برای بهتر زیستن، هر روز بیشتر و بیشتر استفاده می‌کنند. نهادهای حقوق بشری غیرانتفاعی به صورت چشمگیری گسترش پیدا کرده و مستقل از دولت و حکومت وقت، از حقوق شهروندان دفاع می‌کنند و "شهروندی" با گذشت تاریخ و زمان معنای حقیقی خود را درمی‌یابد.

حق و حقوق شهروندی، فقط مختص انسان‌های شهر نیست

باینکه در اکثر شهرهای پیشرفته امروزی غربی، شهروندان از حق و حقوق و تکالیف شهروندی برخوردارند و قوانین حقوق‌مدار و تکلیف‌مدار شهروندی به اجرا گذاشته می‌شود اما، شوربخانه هنوز در اکثر این شهرها، حق و حقوق دگر اعضای حقیقی شهر، همانند حیوانات، فضای سبز، محیط زیست و ساختمان‌ها، همچنان پایمال می‌شود. چنانکه می‌دانیم، در زبان فارسی، پسوند "آوند" و شکل دیگرش «وند» معنی دارندگی و نیز معنی نسبت را می‌رسانند و "شهروند" (شهر+وند) یعنی "عضو شهر" یا "دارنده شهر" اما، یک سؤال اساسی این است که آیا فقط انسان‌ها "شهروند" هستند و شهر و حقوق شهروندی، فقط مختص انسان است؟

یک برداشت "ناپایدار" کم‌وبیش جهانی، فقط انسان‌ها را برخوردار از حق و حقوق شهروندی می‌داند و می‌شناسد. این برداشت تبعیض آمیز "ناپایدار" با تمدن و خرد انسانی فاصله بسیاری دارد، چون به غیر از انسان‌ها، شهروندان دیگری به عنوان اعضای اصلی و حقیقی، در "سلامت زیستی" شهر، سهم هستند اما، انسان مدرن امروزی همچنان غافل و بیگانه از خرد خویش، گویا هنوز به این باور نرسیده که می‌بایست حق و حقوق شهروندی آنها را به رسمیت بشناسد. با این نگاه تبعیض آمیز "آگاهانه و یا ناآگاهانه"، در نهایت، حقوق دیگر شهروندان به حق، مورد بی‌تفاوتی و بی‌توجهی و بی‌مهری و تخریب جوامع بشری قرار گرفته است. در نهایت این بی‌عدالتی، چه مستقیم و چه غیرمستقیم، بر سلامت روانی و جسمی خود شهروندان انسان ساکن شهر هم تأثیر می‌گذارد.



مشکلات حمایت قانونی از معماری و بناهای تاریخی و معاصر

شاید مطرح کردن و در خواست به رسمیت شمردن حق و حقوق معماری و بناها، در نگاه اول، برای کسانی که از نخستین حقوق انسانی محروم هستند، یک نگاه غریب و "ناپایدار" به شمار آید اما، با بازنگری ارزش‌های پایدارِ تئوریک و عملی هر بنا، شاید روزی پنجره‌ی عقلانیت بر خرد جمعی گشوده شود و دورنمایی از ارزش‌های "آرمان شهر" را بر ما آشکار سازد. راهکار خردمندانه آن است که با یک نگاه "پایدار"، عضویت تمامی بازیگران اصلی این هم‌زیستی در شهرهایمان را به عنوان "پدیده‌های زنده" و ارگانیک، "بازشناسی" کرده و با عدالت و خرد جمعی متمدنانه به حق و حقوق تک‌تک آنها احترام بگذاریم و این حقوق را به رسمت بشناسیم.

"در علوم معماری و شهرسازی توأم با یک‌نگاه "پایدار" در عصر نوین، هر بنای تاریخی، بنای مسکونی و عمومی، بناهای عصر نو، که با احترام به فرهنگ معماری، مهندسی، سازه‌ای و هنری، طراحی و بنا گردیده، به عنوان عضو زنده و اصلی شهر، صاحب حقوق "شهروندی" هستند. هر ساختمان و بنا، به عنوان "مکان و فضای ثبت زندگی" روزمره انسانی و در نهایت ثبت مرور زندگی بشر، نقش به سزائی در تعلیم و تربیت و منظم کردن رفتار انسانی دارد. فراموش نکنیم که در نگاه نخست و بدون اندیشه، آنچه از ساختمان و بنا به چشم می‌خورد، بدنه و جسم به ظاهر جامد بی روح ساختمان است اما، می‌بایست با نگاهی عمیق‌تر، به فضای خالی ساختمان‌ها توجه کنیم که ساختمان‌ها برای ایجاد این فضاهای خالی تعلیم و تربیتی بنا می‌شوند و سبک زندگی هر قوم و فرهنگ را در خود رقم می‌زنند. رنگ و بوی زندگی روزمره‌ی اداری و مسکونی در این فضاهای خالی و نامرئی، امکان پذیر می‌گردد. ساختمان‌ها می‌توانند به عنوان اماکن مسکونی و اداری، حرکات و عادات روزمره‌ی ما را تغییر و تحول بدهند و با پیشرفت علم معماری و شهرسازی این رفتار را بهینه سازی کنند، (آنچنان‌که، چه بخواهیم و چه نخواهیم، ساختمان‌ها این کار را انجام می‌دهند). هر ساختمان می‌تواند زبان بیان رفتاری شهروندان هر شهر و دیار بگردد. بنابر این، حق امکان ادامه‌ی حیات و (به عنوان یک شاهد)، حق بیان کردن نوع زندگی، از جمله حقوق ساختمانی‌ست که می‌بایست به رسمیت بشماریم. فراموش نکنیم که حتا اجسام جامد هم در علم فیزیک و شیمی، زنده محسوب می‌شوند و عمر هر جسم جامد بستگی به جنس جرم جوهری آن دارد. بنابر این ساختمان‌ها هم زندگی و طول عمر دارند و می‌بایست برای ادامه حیات‌شان، بازسازی شوند"^[۴].

۴- مسعود اسماعیل‌لو، از سخنرانی در گنگره بین‌المللی "شهر های پایدار" و "شهروندان نا آشنای شهر" - شهر ریمینی - ۹ نوامبر سال ۲۰۱۳ میلادی.



قسمتی از شهر حلب قبل و بعد از جنگ خانمان سوز سوریه. این شهر حق و حقوق زیستن داشت و گنجینه‌ای بود از انسان‌ها، خاطره‌ها، ارزش‌های تاریخی، فرهنگی، ادبی، شعر، هنر.

شهر وسیله نقلیه تاریخ است اما ایستا

"هر شهر و هر بنا و ساختمان، حق بیان و شهادت تاریخ را بر عهده دارد، هر ساختمان و بنای شهر، همانند کتابی است که می‌تواند بازخوانی شود و می‌تواند در تعلیم و تربیت جامعه‌ی مدنی نقش "معلم رفتاری" را ایفا کند. بنابراین، شهر وسیله نقلیه تاریخ است، اما ایستا".^[۵]

"می‌توانیم با قبول حق و حقوق شهروندی و به رسمیت شمردن حقوق و توانایی تمام شهروندان و اعضای حقیقی شهر، به ابعاد مختلف روان‌شناختی، فیزیکی، ارگانیکی و کاربردی آن بپردازیم تا این ارتباط ارگانیکی ناگسستنی "نامرئی" را به "کلام مرئی" تبدیل کرده و این "نوناگاه" درخور خرد انسان قرن بیست و یکم را فرهنگ‌سازی کنیم و در نهایت، در پی "راه

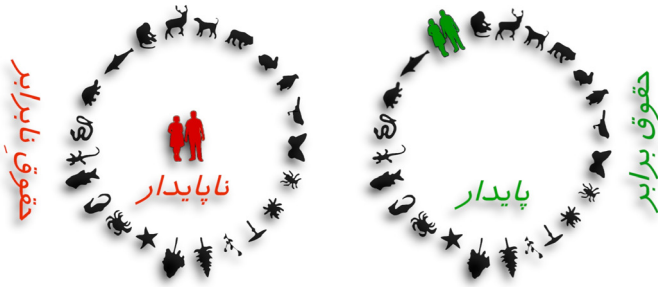


از "آرمان شهر" افلاطون تا "پایمال شهر" تهران

پایدار" در مسیر و جهت "آرمان شهر" در خورِ خردِ انسانی باشیم، هر چند دسترسی به آن کاری است بس دشوار و شاید غیر ممکن، اما فراموش نکنیم که هنرِ انسانی، چشم به ماوراء ممکن دارد و معنای هنر، یعنی همین فراممکن^[۶].
بازنگری "آرمان شهر" اما، با نگاهی "پایدار" و همراه "خردِ انسانی"، حتا در حدِ نظری به عنوان تلاش برای دست‌یابی به یک "الگوی عملی"، می‌تواند برای نسل‌های آینده و سلامت زمین، امیدبخش باشد.

انسان تنها موجودِ "حقوق‌مدار و تکلیف‌مدار" این کره خاکی

خیز و به از "چرخ مداری" بکن او نکند کار، تو کاری بکن (نظامی گنجوی)
"انسان به عنوان شهروندِ آگاه و "کنشگری بیش از غریزه ذاتی"، درمیان پدیده‌های زنده بر روی کره زمین، به جز حق و حقوقِ زیستن، دارای "تکالیفی" هم هست: احترام به حقوقِ دیگران و حفاظت محیطِ زیست و کلِ حیات این کره خاکی، در یک روندِ "پایدار" (۵).



در تصویر بالا، دو نگاه متفاوت، جایی که انسان در چرخه زندگی و حیات قرار گرفته و مثل تمامی جانداران، حق و حقوقِ برابرِ زیستن دارد و هیچ برتری بر دگر صاحبان حیات ندارد. در جایی دگر همین انسان در مرکز دایره و چرخه حیات زیستی قرار گرفته و خودمحورانه، این چرخه حیات را تحت کنترل خود گرفته و بر دیگر صاحبان حیات، حکمرانی می‌کند و حق و حقوقِ خود را برتر از سایر موجودات زنده می‌داند. انسانی خودمحور و خودخواه و

خودبزرگ‌بین.

"تمام پدیده‌های زنده‌ی هوشمند، کارآمدی‌شان برحسب مکانیزم شگفت انگیز "جوهری و ذاتی‌شان" برنامه‌ریزی شده و برحسب جوهر ذاتی عمل می‌کنند اما، این انسان، دارای توانایی ادراک و اراده است و هدف‌مند". انسان برای رفتن به سوی "آرمان‌شهر"، ملزم به رسمیت شناختن "تکالیف" خود هم هست و بدون برشمردن این تکالیف، قادر به رعایت حق و حقوق دیگر شهروندان این کره خاکی نیست. او نیازمند به تکرار یک‌ورزش مستمر روزانه "خرد انسانی ست"، تا او را از خودخواهی‌ها، قدرت طلبی‌ها، جنگ‌ها، برتری‌طلبی‌های ناپایدار و خودمحوری‌هایش، باز بدارد"^[۷]

طبقه‌بندی حق و حقوق شهروندی در یک‌شهر پایدار (به‌ترتیب پیدایش حیات شهری)

- الف - حق و حقوق زمین مادر، محیط زیست، بافت و بستر طبیعی و اقلیمی زیربنای شهری (شامل کوه‌ها، دشت‌ها، دریاچه‌ها، رودها، شریان‌های آب‌های زیرزمینی، آب و خاک)
- ب - حق و حقوق تمام موجودات زنده متعلق به فضا و بستر شهری، از خود انسان که بستری را برای زیستن می‌گزیند؛
- پ - حق و حقوق ادامه حیات ساخته‌های دست بشری، فرهنگ و هنر و بناهای تاریخی عمومی و مسکونی، شهرها، و به کلامی دیگر، تمدن ساخته و پرداخته شده بشری، در یک‌بافتار ارگانیک محیط‌زیستی (کانتکس) مشخص مکانی و زمانی - physical and artistic and cultural context of the city ؛
- ت - حق و حقوق فضای سبز محیط‌زیستی طبیعی (جنگل‌ها، پارک‌های طبیعی، درختان و گیاهان) و فضای سبز ساخت بشری (باغ‌ها، پارک‌ها، کاشتن درختان و گیاهان) ؛
- ث - حق و حقوق حیوانات اهلی، وحشی، پرندگان و حشرات متعلق به بستر طبیعی و اقلیمی شهری؛
- ج - حق و حقوق بهره‌برداری از منابع طبیعی، نور خورشید، سایه‌ها، آب‌ها، بادها، باران، معادن، منابع طبیعی، فضای سبز و طبیعی و ساخت دست بشری در بستر شهری ؛
- چ - حق و حقوق "سالم زیستی" شهروندان متفاوت در نوع و جنسیت، در شهر.

"پایمال‌شهر" تهران

در دوران قبل از مشروطیت، "مردم" اقصی نقاط کشور، با کلمه "رعیت" تعریف می‌شدند،

۷-۷ مسعود اسماعیل‌لو، از سخنرانی در کنگره بین المللی "شهر های پایدار" la città Sostenibile در شهر ریمینی - حقوق‌مندی و تکلیف‌شناسی شهروندان خودآگاه (انسان‌ها) و باز یافته‌های طبیعت - ۱۱ نوامبر ۲۰۱۵



از "آرمان شهر" افلاطون تا "پایمال شهر" تهران

به عبارت دیگر، مردم، رعیت شاه و دولت شاهنشاهی و فرمانبردار او بودند. بعد از مشروطیت حتی پس از تصویب قانون مدنی، افراد جامعه ایرانی از دیدگاه حقوقی، "تبعه" (۶) دولت ایران معرفی می‌شده‌اند. یعنی ایرانیان به عنوان "تبعه" باید "پیرو و تابع" دولت شاهنشاهی باشند. در حال حاضر، این وضعیت همچنان باقی‌ست و به جای دولت شاهنشاهی، دولت اسلامی ولایت فقیه حکمروایی می‌کند و مردم همچنان به عنوان "تابع" این حکومت استبدادی، از حق و حقوق شهروندی کامل برخوردار نیستند.

با یک‌کپی‌برداری "ناپایدار" از تحولاتِ تئوریکِ حقوقِ "شهروندی" در شهرهای پیشرفته جهانی، در کشور ما نیز فقط به ظاهر از این واژه "شهروند" استفاده می‌شود اما، درواقع مردم ایران حتا به اندازه "تابع" هم حق و حقوقی ندارند و موقعیت اجتماعی آنها از "رعیت" به "برده" تقلیل پیدا کرده است، به طوری که دولت جمهوری اسلامی صاحب جان و مال و حتا عقاید و مسائل خصوصی این "بردگان" است و زندگی آنها مستقیماً تحت شعاع و کنترل ولایت فقیه است. سمبل‌های این "برده‌داری" به جای نماد "شهروند" بودن، در اماکن و فضای روزمره شهرهای ایران به آسانی و به خوبی جلوه می‌کند. حتا نماهای اصلی شهرهای معاصر ایران، از این سمبل‌های جامعه "برده‌داری"، مصون نیستند. "مگاتساور" حکمرانان مذهبی، "مگا تصاویر" عزاداری‌ها، چراغانی‌های مذهبی، علم و کتل و پرچم‌های مذهبی، امامزاده‌های سیار، چادرهای مشکی، حجاب اجباری زنان، سینه زنی‌ها، تعزیه‌ها، حتی صدای بلند اجباری قرآن‌خوانی، نشان از نماد شهرهای برده‌داری زیر سلطه دارند و چیزی که در این شهرها به چشم نمی‌خورد و نادیدنی است، احترام به حق و حقوق اولیه انسانی‌ست، چه رسد به حق و حقوق مدنی و شهری!

حس "شهروندی" در فضا و اماکن مختلف شهر تهران، حس غریب و ناشناخته است. در حقیقت اگر خوش‌بینانه به این موضوع بنگریم، نام‌گذاری "تابع"، بهترین گزینه است برای نام‌گذاری مردم شهر تهران. بنابر این تعریف به ظاهر ارائه شده "شهروند" و تهران به ظاهر "شهر"، در بی‌محتوایی بودن‌شان، با هم، همگون و همراهند. در تهران دوران معاصر از حق و حقوق شهروندی بسیار سخن به میان آورده‌اند اما، جای حق و حقوق شهروندان، معماری و شهرسازی، کماکان خالی‌ست. در این شهر، هیچ عنصری در جای خودش قرار نگرفته است.

شهر، جعبه اسرارآمیز و گنجینه خاطره‌ها؛ تهران، شهر تخریب و پایمال کردنِ خاطره‌ها

همچنان که گفته شده است شهر وسیله نقلیه تاریخ است اما ایستا. یکی از سرشناسان اصلی این وسیله نقلیه تاریخ، گنجینه خاطره‌های انسانی است. تخریب و یا پاک کردن و تغییر نام و هویت یک بنای قدیمی، یک فضای سبز، یک نما، یک ساختمان، یک خیابان، یک درخت (که در ذهن و خاطره بسیاری از شهروند ثبت شده) به حس و درک و خاطره شهروندان ضربه‌ی

غیرقابل جبرانی وارد می‌کند. همچون گم‌شدن ناگهانی یکی از اعضای خانواده. خلاء و سانسور به تمام معنا.

طبق آخرین دستاوردهای علم روان‌شناختی، ردپای این خاطره‌ها، چه خوب و چه بد، در ذهن انسان پاک‌نشودنی‌ست. این "خلاء و سانسور" همچون نقطه کور و پرانتز بسته‌ای در خاطره و وجدان جمعی و تک‌تک اعضای شهر می‌ماند و بر حس و جان و ذهن فرد جامعه تأثیرات متفاوت و ناخوش‌آیندی ایجاد می‌کند.^[۸]

از یاد نبریم که در شهرهای متمدن، تخریب و تغییر نام و هویت ساختمان‌ها و بناهای تاریخی و خیابان‌ها و مناطقی شهری، از طریق نظرخواهی مستقیم شهروندان و از طریق رفتارندم و نمایندگان شورای شهر و شهردار منتخب، وزارتخانه‌های مربوطه، به همراه قوانین بسیار سخت و دقیق، انجام می‌شود، مخصوصاً در مورد بناهای محیط‌زیستی و تاریخی. متأسفانه در شهر تهران، نه فقط حقوق‌حقوق اولیه شهر و شهروندی از طرف حاکمیت و شهرداری تهران رعایت نمی‌گردد، بلکه بسیاری کسانی که به عنوان مردمان عادی یا متخصص و روشنفکر و گاه شخصیت‌های ملی و بین‌المللی، توجه بسنده‌ای به این "حقوق" نمی‌کنند. در برخی از موارد، این گونه افراد نه تنها از این "حقوق" دفاع نمی‌کنند، بلکه با لغزش‌های "ناپایدار" و غیرقابل‌تصور، حقوق‌حقوق شهر و معماری و شهروندان را "پایمال" می‌کنند.

"ساختمان پلاسکو" شهروندی که به دست حاکمان شهر به قتل رسید

ساختمان پلاسکو در دوران خود یک معماری مدرن بود و اتفاقاً یکی از الگوهای خوبی بود

۸- محققان دانشگاه کارولینای شمالی ضمن تحقیقات خود دریافتند بعضی از خاطرات، چه خوب و چه بد، برای همیشه در ذهن می‌ماند و در این میان، خاطراتی که می‌خواهیم از یاد ببریم، سخت‌تر از همه از ذهن زوده می‌شوند. سایت خبری "تایمز آو ایندیا" می‌نویسد، محققانی که درباره این پدیده مطالعه می‌کنند، اکنون دریافتند زمانی که صحبت از سرکوب خاطرات ناخوشایندی به میان می‌آید که محرک احساسی داشته‌اند، "فراموشی عمدی" یا "فراموشی داوطلبانه" به هیچ‌وجه کارایی ندارد.

گروهی از فیزیولوژیست‌های دانشگاه کارولینای شمالی در گزارشی اظهار داشتند که دریافت‌اند افراد مورد مطالعه آنها قادر نیستند آنگونه که رویدادهای خوشایند و مادی خود را عمداً فراموش می‌کنند، خاطرات احساسی و معنوی خود را از ذهن پاک کنند. به گفته آنان، زمانی که انسان‌ها سعی می‌کنند عمداً اطلاعاتی را فراموش کنند، باید در ذهن خود آن اطلاعات را از بقیه موضوع‌های همراه آن جدا کنند و آنچه را مایل نیستند دوباره به‌خاطر بیاورند، کنار بگذارند اما احساسات مانع از برداشتن این دو گام می‌شود. دکتر ه.ن. مالیک، استاد فیزیولوژی در AIIMS، می‌گوید که احساسات، به‌شدت روی حافظه اثر می‌گذارد و زنده‌ترین خاطرات، رویدادهای احساسی هستند که به‌دفعات به ذهن بازمی‌گردند. وی گفت برخی معتقدند که تحریک احساسات منجر به دقیق‌تر و باریک‌تر شدن توجه انسان می‌شود به‌گونه‌ای که به اطلاعات پیرامونی توجه نمی‌شود و در نتیجه احتمال کمتری دارد که بعداً به خاطر آورده شوند. دکتر سونیتا تیواری، استاد فیزیولوژی در دانشگاه پزشکی کینگ جرج، در "لنکو" می‌هند نیز در این باره گفت "انسان‌ها به‌ندرت لحظات احساسی‌شان را فراموش می‌کنند."



از "آرمان شهر" افلاطون تا "پایمال شهر" تهران

که مدرنیته را تداعی می‌کرد. ساختمان پلاسکو در سال‌های گذشته مورد بازسازی‌های لازم قرار نگرفت، شاید کارهایی صورت گرفته باشد اما حتما کافی نبود و بهینه‌سازی این ساختمان به صورت علمی انجام نشد. این ساختمان می‌توانست در مقابل آتش‌سوزی مقاومت بسیار بالایی داشته باشد. معماری پلاسکو البته در آن زمان یک معماری متفاوت بود اما نمی‌توان از آن به‌عنوان یک اثر معماری نام برد که ارزش زیادی داشته باشد. در واقع ارزش‌های معنوی آن بیشتر بود که باید به همین دلیل آن را حفظ می‌کردند. با نابودی ساختمان پلاسکو یکی از شاهدان معماری شهر تهران در دهه‌ی چهل خورشیدی از بین رفت و این زنگ خطری برای دیگر ساختمان‌هایی‌ست که به هر شکلی مدرنیته قبل از انقلاب را نمایندگی می‌کنند. به‌یقین می‌توان گفت که می‌شد این "شهروند" قدیمی را به شکل‌های گوناگون، مقاوم و بازسازی کرد. باز می‌گردد به حق و حقوق ساختمان. هر ساختمان حق بقا دارد به‌این دلیل که شاهد معماری دوران خود است. در حافظه شهری، این ساختمان‌ها به‌عنوان یادگار می‌مانند و حذف آنها از شهر به هر شکلی می‌تواند موجب افسردگی شهری و گم شدن هویت آن شهر شود. فرو ریختن ساختمان پلاسکو، فرو ریختن خاطره‌های چند میلیونی بود، یک شکست روانی برای شهر تهران و شهروندانش. با نابودی پلاسکو یکی از شاهدان شهر تهران به قتل رسید و از دید من به‌عنوان یک شهرساز و معمار در واقع یک جنایت صورت گرفته شد؛ جنایتی در ذهن شهرسازی و تاریخ معماری؛ جنایتی علیه روح و روان شهروندان و این پایمال شهر تهران.

اگرچه ما در این نوشته به جنبه‌های سیاسی این رویداد نپرداختیم، از زاویه‌ی معماری اهمیت این فاجعه بیش از جنبه‌های سیاسی آن است. جای خالی پلاسکو همواره به‌صورت یک زخم باقی خواهد ماند.

هر دولتی آمد، به‌جای رسیدن به این شهر ناقص‌الخلقه آن را بیشتر تخریب کرد و رفت. حال مانده است یک شهر بی‌هویت، بی‌شخصیت، یک قبرستان فردا، یک جان‌ستان روزمره، یک بمب ساعتی و در خاتمه یک قتلگاه دسته‌جمعی، و به‌واقع یک "پایمال شهر" به اسم تهران.

راهکارها کدامند و چه باید کرد؟

راهکارها نه آسان هستند و نه زودرس اما، وجود دارند. به‌طور خلاصه، تنها "راهکار پایدار"، یک "همگرایی پایدار بین علوم و انرژی مثبت انسانی" و هم‌زیستی و احترام متقابل به حق و حقوق "دیگر شهروندان" هوشمند و زنده این کره خاکی‌ست (محیط زیست و حیوانات)، در غیر این صورت، تنها دست قدرت‌مند جوهری هوشمند و برتر طبیعت، می‌تواند این انسان "خودمحور از خودبی‌خود شده" را سرجایش بنشانند.

از "آرمان شهر" افلاطون تا "آرمان شهر" فارابی، حتی تا "هفت شهر عشق" عطار که برگردیم، شاید در نهایت، "آرمان شهر" آن "مکانی"‌ست که انسان صاحب خرد انسانی و خرد جمعی برگردد و در نهایت با "دیگر شهروندان" این "زمین مادر"، همگرا شود و از "خودگرایی" به

////////////////////////////////////

* معمار و شهرساز، دارای دکترای تحقیقات (ph.de) معماری اقلیمی پایدار در ایتالیا. مسعود اسماعیل‌لو با سابقه‌ی بیش از بیست سال تدریس در دانشگاه معماری شهر ونیز، هشت سال ریاست "انستیتو ملی بیوآرشیtekچور" (Istituto nazionale die Bioarchitettura) استان ونیز، ده سال ریاست هیئت علمی "گرین هاوس" ایتالیا را به عهده داشته است. مسعود اسماعیل‌لو عضو هیئت علمی پنج نفره شهرسازان در دولت مونته‌نگرو و مسئول و سرپرست شبکه سراسری دانشگاهی ایتالیا در کنگره بین‌المللی "شهر پایدار" ریمینی در ایتالیا و همچنین برنده نخست چند جایزه اروپایی "خانه‌های پایدار اروپایی" (SHE-Sustainable Housing in Europe) بوده است.

نشریه آزادی اندیشه - معیارهای ارزیابی مقاله‌ها و سازوکار انتشار آنها

الف: نشریه آزادی اندیشه از روز نخست اعلام کرده است که کلیه مقاله‌ها (چه در بخش موضوعی و چه در بخش باز نشریه) به صورت «همتاخوانی» (peer review) منتشر می‌شوند. قصد ما از ارزیابی هر مقاله‌ای، نه ارزیابی ارزشی آن است و نه دخالت در نظر نویسنده‌ی مقاله.

تأیید قابل انتشار بودن هر مقاله‌ای، به معنای تأیید نظر آن مقاله نیست؛ بلکه به معنای تأیید آکادمیک بودن آن (در حد نشریه‌ی ما) و رعایت معیارهای مقاله‌نویسی نشریه‌ی ماست که از این قرارند:

- ۱- استواری علمی مقاله.
- ۲- آیا نویسنده به عنوان مقاله‌ی خود وفادار مانده است؟
- ۳- آیا مقاله از انسجام فکری و منطقی برخوردار است؟
- ۴- آیا منابع و ارجاع‌های مقاله قابل استناد و معتبر هستند؟
- ۵- آیا مقاله در حد تکرار مکررات است یا حرف و ادعایی در آن وجود دارد؟

ب: کلیه‌ی مقاله‌های دریافتی برای نشر در نشریه در اختیار دو تن از متخصصان



حوزه‌ای که مقاله به آن تعلق دارد، قرار می‌گیرند. نظر متخصصانی که به ارزیابی مقاله‌ها می‌پردازند (که هم نام ایشان و هم نام نویسندگان مقاله‌ها در مرحله‌ی ارزیابی حذف می‌شود) برای تصحیح اشتباهات یا کاستی‌های نظری احتمالی در اختیار نویسندگان مقاله‌ها قرار می‌گیرد. چنانچه هر دو متخصص رأی به انتشار مقاله‌ای بدهند، آن مقاله منتشر خواهد شد. اگر دو متخصص مقاله‌ای را (در شکل ارائه شده) مناسب انتشار در نشریه ندانند، مقاله منتشر نخواهد شد. اما در صورت یک نظر مثبت و یک نظر منفی در انتشار مقاله‌ای، سردبیر نشریه و شورای تحریریه با توجه به دلیل‌های ارائه شده و با توجه به محتوای مقاله تصمیم خواهند گرفت.

پ: مقاله‌هایی که پیش‌تر منتشر شده‌اند، نمی‌توانند در نشریه چاپ شوند.
تبصره ۱: ترجمه‌ی مقاله‌هایی که به زبان‌های خارجی منتشر شده‌اند، از این قاعده مستثنا هستند.

تبصره ۲: مقاله‌هایی که حاصل سخنرانی هستند و برای بار نخست به شکل مقاله ارائه می‌شوند، از این قاعده مستثنا هستند.

تبصره ۳: مقاله‌هایی که شکل بسط داده شده و اضافه شده‌ی مقاله‌هایی هستند که پیش از آن منتشر شده‌اند، در صورتی می‌توانند در نشریه منتشر شوند که از نظر ساختار دچار تغییرات شده و در واقع اثر تازه‌ای شمرده شوند. تشخیص این امر با شورای تحریریه خواهد بود.

////////////////////////////////////

شیوه‌ی نگارش خط فارسی در نشریه‌ی «آزادی اندیشه»

در دوران معاصر بحث درباره‌ی موضوع خط فارسی دست‌کم پیشینه‌ای صدوبیست ساله دارد که با بحث‌های آخوندزاده و ملکم خان و مستشارالدوله و... برای تغییر خط فارسی شروع شد و تا سالیان دراز با جدل‌ها و فرازونشیب‌های فراوان ادامه یافت. در پهنه‌ی اصلاح خط فارسی و تدوین قواعدی برای سروسامان دادن خط فارسی، نخستین کس استاد بهمنیار، استاد دانشگاه تهران، بود که در خطابه‌ی ورودیه‌اش به فرهنگستان اول به آن اشاره کرد. مقاله‌ی مفصل استار بهمنیار نخست در «نامه فرهنگستان» و سپس در مقدمه‌ی «لغت‌نامه دهخدا» به چاپ رسید. در سال‌های بعد شخصیت‌های علمی عرصه‌ی زبان فارسی نظیر دکتر پرویز ناتل خانلری (ایجاد شورایی برای شیوه نگارش خط فارسی در کتاب‌های درسی در زمان وزارت خود) و دکتر میرشمس‌الدین ادیب سلطانی (کتاب «درآمدی بر چگونگی شیوه خط فارسی») و دکتر جعفر شعار (کتاب «فرهنگ املائی») به این امر پرداختند. اما نخستین کوشش جمعی مستقل برای بررسی و سروسامان دادن به وضعیت پراکنده‌ی شیوه‌ی نگارش خط فارسی و قاعده‌مند کردن آن (تا حد امکان) با تشکیل «شورای بازنگری در شیوه‌ی نگارش خط فارسی» متشکل از کریم امامی، محمدرضا باطنی، علی‌محمد حق‌شناس، احمد شاملو، مصطفی عاصی، ایرج کابلی، کاظم کردوانی - دبیر شورا، هوشنگ گلشیری شکل گرفت که نخستین جلسه‌ی آن در تاریخ ۳۱ مرداد ۱۳۷۱ برگزار شد. بسیاری از تغییراتی که امروز در شیوه‌ی نگارش خط فارسی مشاهده می‌شود (مانند موضوع بی‌فاصله نویسی/ جدانویسی، احیای نشانه‌ی اضافه و واردکردن آن در زنجیره‌ی خط فارسی، بحث «ی میانجی»، نوع تازه‌ی نگارش واژه‌های مرکب و ضمیرهای ملکی و مفعولی و صرف فعل‌ها و ...) ریشه در بحث‌ها و پیشنهادهای این شورا و بازتاب‌های آن در نشریه‌ها و نشرها و محفل‌های روشنفکری آن زمان ایران دارد.

یک سال پس از تشکیل «شورای بازنگری»، در سال ۱۳۷۲ «فرهنگستان زبان و ادب فارسی» کمیسیونی خاص (به‌سرپرستی علی‌اشرف صادقی) برای این موضوع تشکیل داد (با شرکت محمدرضا باطنی، جواد حدیدی، علی‌محمد حق‌شناس، حسین داودی، اسماعیل سعادت، احمد سمیعی گیلانی، جعفر شعار، علی‌اشرف صادقی - سرپرست کمیسیون) و حاصل کار کمیسیون فرهنگستان و شورای آن نیز تاکنون «رسم‌الخط فرهنگستان» و اثر سودمند «فرهنگ املائی خط فارسی» (به‌سرپرستی علی‌اشرف صادقی و زهرا زندی مقدم) است.

نشریه‌ی «آزادی اندیشه» تا رسیدن به یک اجماع کلی در این خصوص، باآنکه می‌کوشد تا حد امکان از شیوه‌ی قانون‌مند یک‌سان پیروی کند با توجه به طبیعت خط فارسی و استدلال‌های فنی اهل فن، راه میانه‌ای در پذیرش سلیقه‌های مختلف کاردانان این عرصه را انتخاب کرده است. تکیه‌ی اصلی ما در این روش، «فرهنگ املائی خط فارسی» است بی‌آنکه پیشنهادهای «شورای بازنگری» و شیوه‌ی نگارش «فرهنگ سخن» و ناشران معتبر ایرانی را از نظر دور داشته باشیم.

فراخوان مقاله

نشریه آزادی اندیشه - شماره ۵

موضوع ویژه: به مناسبت صدمین سالگرد انقلاب اکتبر
موضوع: فراخوان مقاله برای موضوع ویژه پنجمین شماره نشریه آزادی
اندیشه و بخش باز نشریه

- ۱ - براساس برنامه مصوب شورای تحریریه نشریه انجمن (آزادی اندیشه) موضوع ویژه شماره ۵ نشریه به مناسبت صدمین سالگرد انقلاب اکتبر، به تأثیر آن انقلاب بر روند جهان و اندیشه سیاسی و اجتماعی اختصاص یافته است. طبعاً به ایران توجه ویژه داریم و از نگاه تجربه‌ی ایرانی به این امر خواهیم پرداخت.
- ۲ - در پایین محورهای پیشنهادی برای مقاله در این باره را ملاحظه فرمایید. منظور ما از «محورها» نه عنوان مقاله‌ها که موضوع‌هایی است که می‌توان در مقاله‌ها به آنها پرداخت.
- ۳ - همچنین مانند شماره‌های گذشته نشریه، دوستان می‌توانند در بخش باز نشریه (در هر موضوعی که تمایل دارند و در چارچوب نشریه‌ی ما می‌گنجد) مقاله بنویسند و به نشریه یاری برسانند.
- ۴ - پایان زمان دریافت مقاله‌ها: ۱۵ سپتامبر ۲۰۱۷.
- ۵ - مقاله‌ی خود را به این نشانی بفرستید:

azadiandisheh.journal@azadiandisheh.com

پیشاپیش از شما سپاسگزاریم که برای نشریه مقاله می‌نویسید یا به دوستان و دانشجویان و آشنایان خود برای همکاری با نشریه توصیه و مراجعه می‌کنید و با پیشنهادها و همدلی‌های خود در پربارتر شدن نشریه یاری رسانیده‌اید و بازهم یاری‌مان خواهید داد.
سردبیر نشریه «آزادی اندیشه»

محورهای مقاله‌های موضوع ویژه شماره پنجم نشریه آزادی اندیشه
به مناسبت صدسالگی انقلاب اکتبر
(این محورها براساس اهمیت فهرست نشده‌اند)

- ۱ - پیامدهای انقلاب اکتبر در جهان و ایران
- ۲ - از مارکس تا استالین
- ۳ - تطور نگاه ایرانیان به روسیه از زمان جنگ‌های ایران و روس تا کنون
- ۴ - ایران و سیاست خارجی شوروی



- ۵ - انقلاب اکبر و جنبش مشروطه
- ۶ - بلشویسم و تأثیر آن بر حزبیت در ایران
- ۷ - انقلاب اکبر و آزادی زن، تأثیر بر ایران
- ۸ - تأثیر انقلاب اکبر و مارکسیسم روسی بر جریان‌های چپ ایران
- ۹ - ادبیات معاصر ایران؛ ارزیابی تأثیر خط‌مشی حزبی شوروی در فرهنگ و ادبیات و نویسندگان و شاعران ایران
- ۱۰ - سرنوشت «تزه‌های لنینیسم و مسئله ملی» در شوروی و ایران به دیگر سخن انقلاب اکبر و طرح «مسئله ملی» با تمرکز بر بازتاب موضوع در ایران
- ۱۱ - نقش چپ ایران در طرح موضوع علم و نگاه علمی
- ۱۲ - ارزیابی تأثیر چپ مارکسیستی در پهنه‌ی علوم انسانی و اجتماعی در ایران:
 - زبان و نوع نگاه
 - فلسفه
 - جامعه‌شناسی
 - ایدئولوژی
- ۱۳ - بررسی تأثیر مارکسیسم و چپ مارکسیستی ایران بر گفتمان و رادیکالیسم جریان‌های چپ اسلامی و اسلامپست‌ها

فراخوان مقاله

نشریه آزادی اندیشه - شماره ۶

موضوع ویژه: به مناسبت پانصد سالگی رفرماسیون
موضوع: فراخوان مقاله برای موضوع ویژه‌ی ششمین شماره‌ی نشریه آزادی اندیشه و بخش باز نشریه

- ۱ - براساس برنامه مصوب شورای تحریریه نشریه‌ی انجمن (آزادی اندیشه) موضوع ویژه‌ی شماره ۶ نشریه به مناسبت پانصد سالگی رفرماسیون به این جنبش اختصاص یافته است. طبعاً به اسلام و جهان اسلام و ایران توجهی ویژه‌ای داریم.
- ۲ - در پایین محورهای پیشنهادی برای مقاله در این باره را ملاحظه بفرمایید. منظور ما از «محورها» نه عنوان مقاله‌ها که موضوع‌هایی است که می‌توان در مقاله‌ها به آنها پرداخت.
- ۳ - همچنین مانند شماره‌های گذشته‌ی نشریه، دوستان می‌توانند در بخش باز نشریه (در هر موضوعی که تمایل دارند و در چارچوب نشریه‌ی ما می‌گنجد) مقاله بنویسند و به نشریه یاری برسانند.
- ۴ - پایان زمان دریافت مقاله‌ها: ۱۵ دسامبر ۲۰۱۷.
- ۵ - مقاله خود را به این نشانی بفرستید:

azadiandisheh.journal@azadiandisheh.com

پیشاپیش از شما سپاسگزاریم که برای نشریه مقاله می‌نویسید یا به دوستان و دانشجویان و آشنایان خود برای همکاری با نشریه توصیه و مراجعه می‌کنید و با پیش‌نهادهای و همدلی‌های خود در پربارتر شدن نشریه یاری رسانیده‌اید و بازهم یاری‌مان خواهید داد. سردبیر نشریه «آزادی اندیشه»

محورهای مقاله‌های موضوع ویژه‌ی شماره‌ی ششم نشریه آزادی اندیشه
به مناسبت پانصد سالگی رفرماسیون
(این محورها براساس اهمیت فهرست نشده‌اند)

- ۱ - مفهوم آموزش و لطف در دیدگاه‌های پروتستانی و اسلام
- ۲ - منابع مطالعاتی پروتستانیسم به زبان فارسی (کتاب‌شناسی)
- ۳ - تفسیر هگل از پروتستانیسم
- ۴ - نظریه ماکس وبر درباره اخلاق پروتستانی و سرمایه‌داری
- ۵ - پروتستانیسم اسلامی (در جهان و ایران)
- ۶ - تاریخ تطور الهیات پروتستانیسم
- ۷ - آبا بین لوتر و محمدبن عبدلوهاب شباهت‌هایی وجود دارد؟



- ۸ - واسطه‌گری در پروتستان‌تیسیم و اسلام (خودکشی‌ی و فردیت)
- ۹ - جریان‌های اصلاحی و چهره‌های شاخص آن در جهان اسلام
- ۱۰ - بررسی دیدگاه‌های اصلاح‌گران دینی امروز ایران در حوزه‌ی الهیات. در این پهنه چه تفاوتی میان اصلاح‌گران و اصلاح‌طلبان دینی با جریان تمامیت‌خواه و دیدگاه غالب حوزه‌های دینی وجود دارد؟ آیا شباهت‌هایی با نمونه‌های مسیحی وجود دارد؟
- ۱۱ - مقایسه حرکت‌ها و جنبش‌های اصلاحی در اسلام (از ابن‌مقفع تا معتزله و...) با مسیحیت
- ۱۲ - بررسی دیدگاه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده و کسروی و شریعتی در پهنه‌ی دین
- ۱۳ - بررسی دیدگاه‌های شریعت سنگلجی و شیخ هادی نجم‌آبادی و حکمی‌زاده
- ۱۴ - جنبش بایبه و جای‌گاه آن در حرکت‌های اصلاح دینی
- ۱۵ - عرفان ایرانی و جای‌گاه آن

Foreword

The journal of “Freedom of Thought” is a publication within the realm of Social Sciences and Humanities. The three intertwined components of “Social Science,” “Thought,” and “Freedom” fully describe the goals of this publication and its reason to exist (*raison d'être*).

The “word” is the primary tool with which theories are developed in Social Sciences and Humanities. In this sense, the Social Sciences and Humanities are disciplines of “discourse.” Meanwhile, “words” and “discourse” emerge through “thought” and as human thought expands and reaches broader horizons, words and discourse emerge with richer and more diverse shades. But thought can grow only within the boundless field of freedom.

Thus the cornerstone of this publication is the protection of unbounded freedom of thought and speech without exceptions (which is different from unconditional freedom, since we know freedom has both conditions and consequences). “Unbounded” signifies the right of humans to enter, think about, and explore any and all fields of existence, and “without exception” means that no one is excluded from this freedom to express their thought and opinion.

We want to be an open window to the vast horizons of thought so those who have a concern for Social Sciences and Humanities and believe its advancement is crucial for Iran’s present and future and who believe in freedom of thought and expression, can make this publication their own.

Advisory Board

Kazem ALAMDARI

Kazem IZADI

Arash JOUDAKI

Kazem KARDAVANI

Reza KAZEMZADEH

Farhad KHOSROKHAVAR

Ali Akbar MAHDI

Ali MIRSEPASI

Mohammad Reza NIKFAR

Saeed PAIVANDI

Esfandiar TABARI

Nayereh TOHIDI

Hassan YOUSSEFI ESHKEVARI



AZADIYE ANDISHEH
(Freedom of Thought)

A Persian Journal of Social Sciences & the Humanities



Published by
The Association for Freedom of Thought-Iran (AFTI)
No. 4, July 2017
Editor-in-Chief:
Kazem KARDAVANI

Editorial Board:
Arash DJOUDAKI, Kazem KARDAVANI, Mohammad
Reza NIKFAR, Nayereh TOHIDI, and Hassan YOUSSEFI
ESHKEVARI

Contacts:
Editor-in-Chief:
azadiandisheh.journal@azadiandisheh.com

Board of Directors:
azadiandisheh.society@azadiandisheh.com



Azadiye Andisheh is a peer reviewed journal